

تاریخ تملق

در ایران

(پاچه خاری - چاپلوسی - خامه مالی)

جلد اول

گردآوری: محمدرضا حسامی

حضرت علی علیه السلام

روزی منافقی حضرت را بسیار تعریف کرد، ایشان فرمودند: «کمتر از آنم که بر

زبان می رانی و بیشتر از آنم که در دل داری.»

فهرست

1	مقدمه
3	ممدوح (تملّق شونده) دنبال چه می‌گردد
4	ویروس تملّق – اعتیاد به تملّق شنیدن
4	مدح هرکسی را می‌گوئیم
5	چه کسانی به تملّق نیاز ندارند
5	شاهنامه
7	ضحاک
12	کیکاوس
13	سیاوش
15	راستی در مقابل تملّق
15	تملق دیوان
15	خشیار شاه
16	خیانت متملّقان
17	متملّقان برحق و ذیحق
18	ساسانیان – خسرو اول
18	ساسانیان – انوشیروان
19	ملاکهای تملّق
19	سؤال و پاسخ با انوشیروان
20	نظر متملّق درباره منطق
21	نظر انوشیروان درباره متملّق
21	خطابه انوشیروان
22	تملّق موسیقائی
23	یعقوب لیت صفّار
23	سلطان مسعود غزنوی
24	سلطان محمود غزنوی، غازی، بت شکن
24	اضمحلال سامانیان از طریق متملقین
25	زندیه
26	قاجاریه – آقامحمدخان
27	قاجار – فتح علی شاه

- 28..... قاجاریه – فتحعلی شاه
- 29..... فتحعلیشاه و شاعری
- 29..... تغییر ممدوح در چند ثانیه
- 30..... مرز فیزیکی دست بوسی
- 30..... زندگی بشرط سکوت
- 30..... تملّق در اسطوره‌ها
- 31..... تملّق در خواندن روزنامه و نامه
- 31..... محمد شاه قاجار
- 32..... ممدوح حق همه کار دارد
- 32..... متملق به جای اسب و خر
- 33..... متملق توجیه گر اقدامات تملق شونده
- 33..... قاجار – ناصرالدین شاه
- 34..... نقاشی از ناصرالدینشاه
- 34..... کتابی از متملق
- 34..... گاو مشیرالدوله
- 34..... شاعری
- 35..... قاجار – ناصرالدین شاه
- 35..... القاب
- 36..... خرید لقب
- 36..... ناصرالدین شاه و آش نذری
- 37..... تملّق در شیمی
- 37..... روزنامه نویسی و تملّق
- 38..... نوآوری و تملّق
- 38..... پا کوبیدن متملقین
- 39..... سنگ قبر چاپلوسانه
- 39..... دُم جنبانی
- 39..... چگونه به ذهن همایونی ما نرسید
- 40..... مقام الهی برای جانشینان اسکندر
- 40..... هدیه زنهای ناصرالدین شاه
- 41..... تملّق در جغرافیا

- 41.....تملق در دستور زبان
- 42.....متملقین و اخبار
- 42.....تملق زورگو
- 43.....تملق پس از تملق - لقب بعد از لقب
- 43.....تملق از راه تشکیل انجمن
- 44.....تملق از راه تظاهر به بد آمدن از یک کلمه
- 44.....چاپلوسی و رانت
- 45.....آش شله قلم کار
- 46.....نعل کردن پا
- 46.....کاسه داغ تر از آش
- 47.....پیش کش
- 47.....ناصرالدین شاه و فرار چاپلوسان
- 48.....مبارک باد متملقانه
- 48.....خنده چاپلوسانه
- 49.....هزار چاپلوس بله، یک مترجم نه
- 49.....متملق و ادبیات
- 49.....متملقان و فرهنگ سنت مردم
- 50.....متملقان و بیماری وبا
- 50.....ناصرالدین شاه و ادب
- 51.....تملق هیچگاه باعث خیر نیست
- 51.....چاپلوسی در غذا
- 52.....سانسور هم نوعی تملق است
- 52.....چاپلوسی و خیانت عامل جدا شدن قسمتهایی از خاک ایران
- 53.....متملقان در نقش‌های نظامی
- 53.....می‌گویند کلاه بیاور، سر آورد
- 54.....تو که سگ نبرده بودی به چه کار رفته بودی
- 55.....تملق علیه متملق
- 55.....عقل کل
- 56.....هدر کردن بودجه مملکت
- 56.....لغد خوردن متملق

- 57.....ورود متملق از راه آب
- 57.....دریافت نشان از خارجی‌ها
- 58.....متملقین نمی‌گذارند خبر شکست منتشر شود
- 58.....متملق صاحب منظر و ...
- 59.....خجالت از هم لقب بودن با متملق
- 59.....القابی برای شاه سلطان حسین صفوی سمبل بی‌عرضه‌ترین حاکم در ایران
- 59.....القاب فتحعلیشاه قاجار که نیمی از کشور را به روس‌ها داد
- 60.....ناصرالدین شاه مهربان عادل
- 60.....تملق در ادرار
- 61.....خود دعوت کردن
- 61.....سود نصیب متملقین، ضرر برای مردم
- 62.....نفوذ چاپلوسان در میان مردم
- 63.....پیشکش نقدی زبان‌گویای تملق
- 63.....تملق برای انحصارطلبی
- 64.....ناصرالدین شاه و نوروز و شمشیر جهانگشا
- 64.....ناصرالدین شاه و تملق در شکار
- 65.....هنرمند آزاد ضد تملق
- 66.....متملق کپی‌ممدوح
- 66.....هیچ‌کس از پارسایی به مقام و ثروت نمی‌رسد
- 67.....فریب‌کاری ناصرالدین‌شاه
- 68.....جام دعا
- 68.....مصلحت‌خانه
- 68.....متملق و مردم
- 69.....انکار تحت‌تاثیر قرار گرفتن
- 70.....مکاتبات
- 70.....تملق در خواب دیدن
- 71.....تملق‌شونده خود نیازمند تملق‌گویی می‌شود
- 72.....ضد تملق از سوی مردم
- 72.....از حق خود نمی‌گذرم
- 73.....نسب‌دستوری

73.....	تغییر عنوان
74.....	میزرا رضای کرمانی
75.....	متملق بلای جان همه از جمله بستنی فروش
75.....	آداب و رسوم اختراعی متملقین
76.....	متملق در خدمت هرکس صاحب قدرت باشد
76.....	رجزخوانی، تملق از خود
77.....	متملق بی وطن
77.....	متملق سرسپرده
78.....	تملق و توجیه قتل و غارت
79.....	رفتار متملقانه
79.....	زنده خوری
79.....	افسانه و رؤیاپردازی
80.....	تملق در تاریخ نویسی
81.....	تملقهای عجیب
82.....	چاپلوسی و تبلیغ
82.....	صفویه - شیخ جنید
82.....	متملقین و در خانقاه
83.....	متملقین و مردم ساده دل
83.....	متملقین و لشگر اجنه
84.....	متملقین چند برابر سپاهیان
84.....	نقش چاپلوسان در تعیین سلطان
84.....	تعویض اسم سلطان با چاپلوسی
85.....	متملقین و جبرگرایی
85.....	چاپلوسان و جن و پری
86.....	چاپلوسی با ستارگان و نجوم
86.....	متملقین بلای جان ادیان
87.....	نقش متملقین در شکستن کشور
88.....	تملق و جنسیت
88.....	زن و تملق
89.....	تملق در اراجیف

89.....	تملق و القاب
90.....	تملق سلاطین نسبت به هم
91.....	تملق و شاهزاده و پری
92.....	اشعار متملقانه
93.....	عاقبت خیانت اطرافیان دو رو
93.....	متملقین جایگاه خود را از دست می دهند
93.....	تملق انگلیسی
94.....	القا به عوام
94.....	تملق شنونده خود به تملق خویشان می پردازد
95.....	مثل سگ می کشند
95.....	ابداع در مجازات - قرآن به کمرت بزند
95.....	موسیقی و شعر و رقص متملقانه
96.....	اهانت به بزرگان
96.....	تملق و جنگ مغرورانه
96.....	غلوهای شگفت انگیز
97.....	متملقین قاتل
97.....	چاپلوسان و جریان باد
98.....	نفاق چاپلوسان
98.....	دشمنی متملقان نسبت به هم
99.....	دستورات چاپلوسان
99.....	چاپلوسی از طریق تیر
100.....	مسخره کردن ممدوح توسط چاپلوسان
100.....	پناهنده شدن متملق به مخالفین
101.....	متملقین شخص دیگری را برای پادشاهی علم می کنند
101.....	متملقین موجب از دست رفتن قسمتی از ایران شدند
101.....	چرا چاپلوسان به جایگاه خود راضی نیستند
102.....	منافع متملق ارجح بر منفعت دین و مردم و مملکت
102.....	قتل متملق توسط متملقین
103.....	رقابت متملقین
103.....	متملقین به دنبال ممدوح جدید

104	تقسیم اموال متملقین قبلی بین متملقین جدید
104	خودسری متملق
104	کشتن متملق قبلی تنها راه رسیدن به جایگاه او
105	افکار بزرگ متملق
105	خبرچینی متملق، خیراندیشی است
105	متملق برای عزیز شدن هر کاری می کند حتی قتل
106	متملقین دشمن ممدوح
106	متملقین و نظام اداری
107	متملقین و خرج از کیسه خلیقه
107	متملق و حفظ منافع با هر کس و بهر جهت
107	اتهامات عیجب و غریب
108	انتقام چاپلوسان
108	شهادت نامه
109	مورخ در خدمت سلطان
109	استاد و شاگرد
110	کشتار یک ایل
110	ممدوح و نظامی گری
110	چاپلوسان عامل افراطی گری
111	متملقین و تشویق به انحصارگری تجاری
111	تملق جنگ نامه نویسی
112	چاپلوسی خارجی ها
112	تملق با داستان های معجزه و کرامتی برای سلطان
113	احساس ناامنی با وجود انبوه متملقان
113	حسن وجهه دیگران، سوء ظن ممدوح
113	حرف های ناگفته و شایعات بی اساس
114	چاپلوسان و داستان های عاشقانه
114	چاپلوسی از راه خرافات
115	ظاهرسازی
115	چاپلوسان در جایگاه مشاور
116	تفسیر قوانین شرع

116	 عاقبت برخی از متملّقین
117	 هدایای انسانی
117	 متملّقین و تعریف از نادیده ها
118	 تعابیر چاپلوسانه
118	 تملّق موسیقایی
119	 چاپلوسی شاعرانه
119	 تملّق از باب جملات قصار
119	 ممدوح فوق بشر
120	 تملّق ممدوح از بابت قبیله و قوم
120	 تملّق و لطیفه گویی
121	 چاپلوسی های عجیب و غریب
121	 ترس ممدوح از پیشنهاد کمک یک چاپلوس
122	 دستگاه قضایی متملّق
122	 تملّق آماری
123	 تردید حاکم نسبت به گفته های چاپلوسان
123	 رفتار متملّقان
123	 تملّق درباره قتل عام
124	 تملّق از راه آوردن سر بریده
124	 متملّقین و عمران کشور
125	 حسادت ممدوح
126	 دستورهای ظاهر صلاح
126	 ارزش انسانها
127	 دقت در امور مالی
127	 طمع ممدوح و علم غیب
128	 تیرباران تملّق آمیز
128	 سلطان عدالت پرور
129	 گرفتن اموال ثروتمندان
130	 تملّق و بودجه نویسی
130	 ابراز ارادت به ائمه اطهار(ع)
130	 نقش سالوسان در تاجگذاری

131	 نقش شیادان در کشتن مردم ولایات
131	 متملقین دو جنسیتی
132	 دوروها و هوای زیارت
132	 تملق در خوش ظاهر سازی صفات رذیله
132	 خواجه ای برتر از همه متملقین
133	 چاپلوسان در اطراف ممدوح و منتقدان در خارج
134	 ترساندن ممدوح
134	 چاپلوسی خارجی
135	 عاقبت هنرمندی که تملق را دوست نداشت
135	 اتهامات وارده از سوی متملقین به مخالفین سلطان
136	 اجرای عدالت توسط ممدوح
136	 داستان سرایی درباره سلطان
137	 وحشت متملقین پس از فوت سلطان
138	 اندرز نامه‌ها
139	 ارتباط با با سلاطین بدون تملق
139	 مدح نزدیکان
140	 رضا شاه
140	 محمدرضا شاه
140	 چند شعر از شاهنامه
141	 تملق درباره ضحاک که از دهان ابلیس خارج می‌شود
142	 خواب دیدن ممدوح که تملق در آن راه ندارد
143	 شیطان اغواگر (تملق و وسوسه از راهی دیگر)
144	 آخر تیموریان
144	 شاعران
145	 خیام
145	 ارتباط نه تملق
146	 تملق از راه تعصب
147	 بی طاقتی ممدوح
147	 تملق از راهی دیگر
147	 جنگ نامه، فتح نامه

148	تملّق با افشای راز
149	تملّق از راه نامه های جعلی
149	بزرگ اندرز بد
150	تملّق و عقل
151	از دست بوس میل به پا بوس کرده ای / خاکم به سر ترقی معکوس کرده ای
151	چاپلوس
152	من نوکر شما هستم نه نوکر بادمجان
152	صفات چاپلوس
153	اصطلاحاتی که از تملّق می آید
153	کلام الملوک ملکوک الکلام: سخن بزرگان، بزرگ سخنان است
154	دلّک‌ها
154	دهانش را
155	خواهرش را
155	خایه مالی
156	پاچه خاری
156	تملّق
157	صفات تملّق گیرنده
158	سلطان دانشمند است
158	یا با ما هستی یا بر علیه ما
159	چاپلوسی در خیانت
159	تملّق شونده از دید خارجی‌ها
160	تملّق شنونده و الطاف الهی
160	ممدوحان همواره پسران را از متملّقین پرهیز داده‌اند
161	فرق تملّق با تحسین
162	تملّق ناپایدار و تحسین پایدار
162	ارادت نه تملّق
163	تملّق در نسب و شجره‌سازی
164	متملّقان سپاهیان مزدور
164	عاقبت ممدوح
166	تملّق و تنقیه

166	تملق ذغالی
167	چاپلوسی از خود
167	تملق ابلهانه
168	پل بی خاصیت
170	تملق در در جبر و اختیار
171	تملق حاکم برای بهشت
171	زور در دست هرکسی باشد حق با اوست
172	حق السکوت
172	پشت پرده
173	بی احترامی به خانه کعبه
173	تملق در بطلان زنهارنامه
174	تملق بوزینه
175	بیعت متملقانه
175	خیانت
176	چاپلوسی از طریق اخته کردن مردم
177	عقرب و رطیل، شیر گرسنه، ببر و ...
177	کبوتربازی
177	طلب مطرب و رقاصه
178	تملق در امان نامه نویسی و قول و قرار
179	حداقل تعداد متملقین
179	هدیه پیراهن
179	تملق در تصویب یک قانون
180	فهرست متملقین در بارگاه عباسیان
180	دستورات عجیب حاکمی که متملقان اطرافش باشند
181	متملقین در خدمت اولین کس
182	دردسر اثبات تملق
183	هر عیب که سلطان بیسندد هنر است
183	ضد تملق – پادزهر تملق
183	تغییر بت
184	خورده شدن ممدوح

184	کسانیکه عاشق تملق گوها هستند بیمارند
185	ممدوحان ترسو
185	سنگ قبری برای ممدوح
185	فیلسوف و متملقین
186	گوینده رادیو و تملق یا فحش
186	هر کسی مدح ما را نگوید
187	عاقبت متملق نادان
187	سکوت مرد دانا
187	شعر بد در کاملترین شکل خود
188	مجسمه لنین و مجسمه نظامی گنجوی
188	انگشت گرانبها
188	اسکندر و نقاش مخصوص
189	دانشمندان متملق
189	آزادگی
189	فرانسیس بیکن بزرگترین، داناترین و پست ترین انسان
190	ممدوح فریب کار
191	ممدوح همه کاره
191	چهره اصلاح شده مقتول
192	نام‌های زیبا برای برنامه‌های کشتار
192	ممدوح منصف
193	تطمیع منتقد
193	عدم همکاری با حکومت مجازات مرگ دارد
193	تملق عجیب و پرسود
194	تغییر نام روز هفته
194	بعد از من دنیا چه خواهد شد
194	کسی را به اوج آسمان بردن
195	اسکندر پسر خدا
195	فرعون از بس تملق شنید فرعون شد
196	تملق از راه جادوگری
196	خدایان شبیه کالیگولا

197	اسب تملق شونده برتر از آدمیان
197	متملقان
197	بتریوس و دشمنان
197	تملق به خود
198	اختراع حروف جدید
198	معبد برای ستایش ممدوح
200	فهرست مأخذ:

مقدمه

تملّق و گزافه‌گویی در مدح صاحبان قدرت و پول همواره در طول تاریخ بوده و چه بسا موجب گمراهی صاحب جاه و پول شده است.

آورده‌اند که ناصرالدین شاه نشستۀ بود و شخصی شعری در تعریف او می‌خواند بگونه‌ای که وی را به ببر و پلنگ و نهنگ تشبیه می‌کرد. ناصرالدین شاه خندید و گفت می‌دانم دروغ می‌گویی ولی بگو، خوشم آمد.

شاید کسی نیست که از تعریف شدن به نیکی خوشش نیاید ولی چه باید گفت وقتی از آن صفات نیک، در واقعیت چیزی در وجود مدح شونده نباشد.

متملّقین همواره چون مگسان دور شیرینی هستند و تا وقتی که سودی برایشان دارد آنجايند و هرگاه مقام و پول از فرد دور شود آنها خیلی بیشتر و زودتر دور شده‌اند. شاید بسیاری بلاهای تاریخی را اینگونه افراد بوجود آورده‌اند و البته حاکمان سست عنصر هم باعث اصلی هستند چون آن طبع و خوی، این افراد را دور آنها جمع کرده است. صاحب قدرت یا پول این فلسفه را دارد که هرچه برای من خوب است برای همه خوب است.

چاپلوسان سعی دارند توجیه کنند که دقیقاً همینطور است مگر نه اینکه کلام الملوك، ملوك الكلام.

آنها سعی می‌کنند بر تن حاکم پوست شیر بپوشانند و به او بقبولانند که شیر است ولی هنگامی که شیر واقعی را روبرو ببیند متوجه پوشالی بودن آن پوست

و آن حرفها می‌شود. جالب اینکه همان افرادی که ناصرالدین شاه را به عدالت و مهربانی مدح می‌کردند هنگامی که دستور طناب اندازی یا سر بریدن افرادی را می‌داد جرئت شفاعت نمی‌کردند چون خودشان به گزافه بودن تملّقه‌های خود آگاه بودند.

کتاب تاریخی و ضمناً شاهنامه فردوسی را دوره کردم و هدفم گردآوری سرفصل‌های چاپلوسی در ایران بود که چه بسای موجب بی‌اطلاعی سلاطین از واقعیتها و در نهایت سقوط یک سلسله شده است. در جلد‌های بعدی دوره‌های دیگر تاریخ کشورمان را مرور خواهم کرد ولی در این جلد با ابتدای شاهنامه فردوسی سخن‌سرای گرانقدر میهن شروع و تمرکز بر روی دو خانواده صفوی و قاجاریه است.

گردآوری و تألیف

محمد رضا حسامی

ممدوح (تملق شونده) دنبال چه می‌گردد

در تاریخ بسیار می‌خوانیم که فلان سلطان، از راهزنی به حکومت رسید یا از سطوح بسیار پائین و بدون سواد و فقط به نیروی جنگاوری به قدرت مطلقه در کشور دست پیدا کرد. آنچه حاکمان را نیازمند چاپلوسان می‌کند اول خودشیفتگی و دوم نیاز به بزرگی است. بزرگی به عقل دانش و علم و هنر است و شخص می‌خواهد او را به این صفات بشناسند در حالی که زحمتی برای به دست آوردنش نکند. در واقع آنچه از ابتدا می‌خواسته قدرت و حکومت است و ارزشی برای عمل و هنر قائل نبوده حال چگونه وقتی برای آن بگذارد. او می‌خواهد محبوب مردم باشد و منزلتی جاودانی همانند دانشمندان و مخترعان و ادیبان پیدا کند و متملقان از این نکته سودجویی کرده بطور کاذب به او این حس را می‌دهند. چاپلوس او را عالم، دانشمند، مبتکر، بی‌نظیر و باعث افتخار ملت و کشور می‌نامد. هیچ کس از دانشمندان و مخترعین بدی نمی‌گوید چون آنها در خدمت بشریت بوده و هستند و مردم در تمام دنیا و برای قرن‌ها از خدمات آنان استفاده می‌کنند و دیگران هم می‌آیند و آن اختراع را کاملتر کرده باعث رفاه بیشتر بشر می‌شوند. سلاطین همواره خواسته‌اند کسی از آنها بد نگوید و نامشان برای همیشه به نیکی بماند. در حالی که خدمات آنها اگر برای اکثریت هم خوب بوده، برای اقلیتی بدی داشته و این امر نام حاکم را مخدوش می‌کند.

ویروس تملّق – اعتیاد به تملّق شنیدن

تملّق مانند یک ویروس وارد بدن ممدوح می‌شود و او را معتاد به شنیدن آن حرفهای بیهوده می‌کند. در حالی که این اعتیاد مانند هر اعتیاد دیگری در نزد مردم ناپسند شمرده می‌شود معتاد به تملّق شنیدن با آن احساس آرامش می‌کند و به او هام می‌رسد.

مدح هر کسی را می‌گوئیم

عماد فقیه شاعر همزمان حافظ بود. او دارای خانقاه نیز بود ولی در مدح شاه شیخ ابواسحاق غیاثی و میخواره قصایدی دارد مثل:

به هر مقام که باشی مکرمی و عزیز

که همچو نام خدا در میان او رافی

این شاعر پس از کشته شدن ممدوح به دست امیر مبارزالدین، در مدح امیر جدید می‌گوید:

آن سایه خدای که پیوسته آفتاب

بر وفق رای روشن او می‌کند مسیر

برای او این دو پادشاه فرقی ندارند هر دو را می‌توان به نام خدا و سایه خدا منتسب کرد.

چه کسانی به تملّق نیاز ندارند

کسانی که ذاتاً بزرگ باشند هنرمند، ادیب، مخترع و دانشمند باشند و خدمت به مردم را در تمام اعمالشان بجویند. این چنین شخصی نزد مردم بزرگ است و به همین خاطر، او نیز خواستار تملّق شنیدن نیست. مخترعان تلفن، اتومبیل، لامپ، تلویزیون، هواپیما و غیره چه نیاز به تعریف شنیدن دارند. البته اگر مردم هم تعریف آنها را بکنند و واقعی از ته دل است. گاه می‌بینیم دشمنان کسی از او تعریف می‌کنند مانند کورش که چون بازمانده کتابهای تاریخی یونان مأخذ ما از شناخت ایران باستان است می‌بینیم که صفات او را ستوده‌اند و اعمالش را تحسین کرده‌اند در حالی که یونان جنگهای بسیاری با ایرانیان داشته و در بسیاری از کتابهایشان از پدران ما به بدی یاد نموده‌اند. گاندی، ماندلا، کورش، ادیسون، پاستور، گراهام بل همگی فوت کرده‌اند و اگر اکنون کسی از آنان تعریف می‌کند انتظار پاداش ندارد و به این نیکنامی آن مردان تاریخی، جاودانگی می‌گویند.

شاهنامه

از اساطیر و تاریخ بسیار قدیم شروع می‌کنیم که شاهنامه فردوسی، اسطوره را پس از کیومرث با جمشید ادامه می‌دهد. پادشاهی عادل و مخترع و راهنما، کسی که دیوان را به بند می‌کشد و به مردم خانه ساختن، پارچه بافتن، کشت و زرع و بیرون آوردن آهن و سنگهای قیمتی از دل سنگ را یاد می‌دهد.

مردم به او مهر می‌ورزند چون امنیت و آسایش می‌دهد و ظاهراً سیصد سال این خوشی به طول می‌انجامد و از آنجا جمله، صد سال به این سالها، بین مردم متداول می‌شود چون سالهای خوبی و دلخوشی است پس بهتر است صدها سال دوام یابد.

جمشید مغرور می‌شود و ادعای خدایی می‌کند، فرّ ایزدی از او دور می‌شود و مردم به سوی یک تازی روی می‌آورند. نیک مردی به نام مرداس بر تازیان حکمرانی می‌کند و دارای پسری بدسرشت به نام ضحاک است که پدر را می‌کشد و به تخت می‌نشیند. مردم ایران از او برای حکمرانی دعوت می‌نمایند و او بالاخره جمشید را که در داخل درختی میان تَهِ پنهان شده می‌یابد دستور می‌دهد درخت و جشمید را با ارّه به دو نیم کنند.

آیا اگر مدّاحان در اطراف جمشید نبودند و کارهای او را با صد تعریف و تحسین، مدام به او نمی‌گفتند از راه نیک خارج می‌شد و خود را برترین می‌دانست.

هرچند فردوسی در این باره چیزی نمی‌گوید ولی شک نیست چنین بوده و همانها هستند که باعث رویگردانی مردم از جمشید شده و مردم را به روز سیاه می‌نشانند. حکومت ضحاک هزار سال طول می‌کشد. او نیز کسی است که مدّاح زیاد دارد و کسی جرئت گفتن واقعیت را به او ندارد چون ضحاک به تعریف و تحسین شنیدن عادت کرده و حرف تلخ واقعیت برای او قابل تحمل نیست.

ضحاک

ضحاک شاهزاده‌ای بدطینت است ولی راضی به کشتن پدرش و گرفتن تخت حکومت او نیست. ابلیس به تملّق او می‌پردازد که تو جوانی و جنگاوری و قدرتمند و پدرت پیر شده و ضعیف احوال است. تو لازم نیست پدرت را بکشی بلکه در باغ کاخ که او شبها قدم می‌زند چاهی می‌کنم و رویش را می‌پوشانم تا او سقوط در چاه کرده کشته شود و تو بدنام نگردی. این بخش داستان نشان می‌دهد تملّق یک ابزار شیطانی است. ابزار شیطان وسیله‌ای است که در آن دروغ به وفور باشد و خیر مردم هم در آن دیده نشود. وقتی ضحاک به تخت می‌نشیند ابلیس در جامه یک آشپز ماهر وارد می‌شود و غذاهای لذیذ می‌پزد و هدفش ارائه هنر پخت و پز نیست بلکه این کار را هم از باب تملّق انجام می‌دهد. ضحاک شادمان از داشتن چنین کسی در خورش‌خانه از او می‌خواهد تا آرزویی کند که برآورده شود. شیطان خود را شیفته ضحاک نشان می‌دهد و از او می‌خواهد تا فقط اجازه دهد شانه‌های او ببوسد. سلطان نادان هم چنین خواسته ساده‌ای را می‌پذیرد. بوسه بر کتف‌ها همان و روئیدن دو مار وحشتناک همان، ابلیس در یک لحظه غیب می‌شود. حال چه باید کرد.

همیشه همین طور است و متملّقان وقتی فاجعه ایجاد می‌کنند ناپدید می‌گردند. مار از بوسه لبان یک متملّق که شیطان است می‌روند و چه مارها تاکنون از این راه نروئیده و چه مغز انسانها که طعمه این مارهای وحشتناک نشده است. دو مار سیاه او را می‌ترساند و به دستور وی جوانان کشته می‌شوند و مغز آنها

غذای این مارها می‌شود البته که تملّق بارها باعث کشته شدن انسانها گردیده و خواهد شد.

ضحّاک هزار سال سلطنت می‌کند. هیچ کس هزار سال عمر نمی‌کند. پس در واقع تحت ظلم زندگی کردن، انگار هر سال صد سال می‌گذرد همچنانکه که خوشی باعث کوتاه شدن زمان می‌شود. در واقع آن دو مار همان اعتیاد ضحّاک ستمگر به تملّق شنیدن است. مارها یعنی تملّق گویان جوانان را در ستیز می‌بینند پس هدف آنها هستند. چرا مغز میان سالان و کهن سالان یا تازه فوت شدگان را نمی‌خواهد چون آنان یا کناره گیری کرده یا مطیع هستند و این جوانان هستند که دلیل برای تملّق نمی‌بینند.

ضحّاک صاحب حکومت بزرگ و همه چیز است ولی شبی خواب می‌بیند جوانی با گرز گاوسر همراه دو جوان دیگر سوار بر اسب می‌آیند و گرز به سر او کوبیده وی را در زنجیر نموده و در کوه البرز زندانی می‌کنند. سراسیمه بیدار می‌شود و خواب گزاران را می‌خواهد و شرح خواب می‌نماید. همه ساکت هستند چون جرئت راست گوئی ندارند. ضحّاک آنها را به دار زدن تهدید می‌کند تا یکی از آن میان می‌کويد جوانی متولد می‌شود به نام فریدون از پدری به نام آبتین و مادری بنام فرانک که حکومت تو را ساقط می‌کند.

در جایی که شخصی بر قدرت همواره تعریف شنیده چه کسی جرئت می‌کند راست بگوید و اگر بگوید وقتی است که تهدید به اعدام شود.

یک موبد پیش آمده و پیش گویی را اعلام میدارد و ضحاک وقتی حرف راست را می‌شنود بیهوش شده از تخت به زمین می‌افتد. آنقدر تملق شنیده که طاقت یک حرف درست را ندارد. ضحاک دستور می‌دهد بگردید و پیدا کنید و بکشید این فریدون را. نباید کسی بجز متملقان در اطراف ضحاک باشند و این چه کسی است که می‌خواهد در مقابل او بایستد. او تاکنون جز نوکران و مجیزگویان را ندیده است.

می‌گردند و آبتین پدر فریدون را می‌یابند و فقط چون گفته شده که پسر وی ممکن است صدمه‌ای به ضحاک بزند او را می‌کشند و مغزش غذای مارهای سیاه می‌گردد. فرانک مادر فریدون خبر را می‌شنود و کودک را نزد مرزعه‌داری می‌برد که گاوی به نام برمایه دارد و شیر برای فرزند کوچک او را تامین می‌کند. جاسوسان مطلع شده همراه لشگریان برای کشتن بچه کوچک عازم می‌شوند. مادر خبردار می‌شود کودک را از آنجا برداشته نزد موبدی بالای کوه می‌برد. نوکران ضحاک به مرزعه می‌رسند و چون فریدون را نمی‌یابند مرزعه را سوزانده و تمام چهارپایان شامل گاو برمایه را می‌کشند. حال باز نقش متملقان را می‌بینیم که خبر حضور بچه در مرزعه را به جاسوسان می‌رسانند. همواره کسی که تملق می‌گوید منافع‌اش ایجاب می‌کند که آن کار را ادامه دهد. هدیه‌های گرانبها، کشتن مخالفین سلطان، تقدیم پول، حتی فرستادن غلامان و کنیزان زیبا، نامه‌های پرگرافه‌گویی، دست‌بوسی، پابوسی، به خاک افتادن، از شکل‌های تملق است و چه بسای صور دیگر که در تاریخ می‌بینیم. کسی حاضر

نیست اطراف یک فرد قدرتمند سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی باشد مگر اینکه سودی به دست آورد. ضحاک عصبانی است چون با آن همه لشگر و جاسوس و پول، نمی‌تواند یک کودک را به دست آورده و بکشد. متملقین همواره به او گفته‌اند سلطان جهان است و همه امور در دست اوست حال چگونه یک بچه بدون زور و پول و مقام را نمی‌تواند گرفتار کند. اصل این است که او همچون دیگران یک فرد عادی است که چند گاهی بر قدرت تکیه زده، نه غیب می‌داند نه جادوگری مثل شیطان می‌تواند کمکش کند ولی مشکل این است که حرفهای دروغ و بیهوده اطرافیان باورش شده و نمی‌تواند بفهمد چرا یک کار کوچک برایش امکان‌پذیر نیست. سالها می‌گذرد و نوشته‌اند حکومت او هزار سال طول کشید. شاید کوتاه مدت بوده ولی برای مردم آنقدر سخت گذشته که هزار سال به نظرشان آمده است.

روزی همه در بارگاه ضحاک جمع‌اند و او دستور داده مطلبی در باب عدالت‌گستری‌اش بر طومار بلندی بنویسند و همه امضاء کنند. دو گروه هم امضاء کرده‌اند اول متملقین، دوم کسانی که از او می‌ترسیده‌اند. ناگاه صدایی برمی‌خیزد. مردی از تبار پهلوانان اسطوره‌ای ایران می‌آید و فریادکنان دادخواهی می‌کند. او هجده فرزند داشته که هفده نفرشان را سپاهیان ظلم دستگیر و کشته‌اند و مغزشان غذای مارهای دوش ضحاک گردیده‌اند حال هیجدهمی نیز دستگیر شده. ضحاک دستور می‌دهد جوان را آزاد کنند و از آن مرد که کاوه نام دارد و آهنگر است می‌خواهد که طومار تأیید عدالت او را

امضاء کند. کاوه خشمگین شده طومار را پاره پاره کرده دست فرزند را گرفته از کاخ بیرون می‌آید. مردم جمع می‌شوند او هم پیش‌بند چرمین آهنگری خود را بر چوبی بلند کرده و از مردم می‌خواهد با او به دنبال فریدون بروند. آری یک روز شخصی که جایگاه بلند مرتبه‌ای ندارد شخصی را از آن مقام پوشالی پایین می‌آورد. برای ضحاک تعجب آور است که چرا دیگر تملّق نمی‌شنود مگر او فرزند این مرد را آزاد نکرده ولی یادش نمی‌آید که هفده پسر او را کشته است. کاوه و مردم فریدون را می‌یابند و او را به پادشاهی برمی‌گزینند. آیا یک روش رأی مردم به امکانات و سبک و سیاق آن زمان نیست. فریدون دستور می‌دهد بنا بر طرحی که او تهیه و تحویل می‌دهد گری گاو سر بسازند و آهنگران آماده می‌کنند. گرز گاو سر برای کوبیدن به سر کسانی است که اطرافیان متملّق نگذاشته‌اند واقعیت را ببیند و تقصیر اوست که چنین اطرافیانی دارد. انگار گاوی با سرش و شاخش می‌کوبد بسر چنین نادانانی، براستی آری هیچ گاوی در تاریخ فریفته سخن‌چینان شده است؟! فریدون به کاخ ضحاک حمله کرده و آنجا را تصرف می‌کند. حال تمام ساکنین آنجا می‌آیند و از ضحاک ناله می‌کنند که ظالم بوده البته هرگاه یک مقام که اطرافش را متملّقان گرفته باشند شکست بخورد حتی آن گزافه‌گویان هم علیه او خواهند شد.

ضحاک که به جنگ هند رفته، باز می‌گردد و با فریدون روبرو می‌شود ولی با یک ضربه گرز گاو سر کلاه‌خودش شکسته و خودش دست بسته می‌شود. او را در کوه دماوند زندانی می‌کنند. دیگر هیچیک از آن کسانی که مدام تعریف او

می‌کردند حاضر نیست. حال از ضحاک هیچ سودی در نمی‌آید. همواره مدح شوندگان در هنگام گرفتاری جدی تنها هستند.

کیکاوس

شخصی است خودسر و متکبر، هیچ کس را یارای اندرز او نیست. او می‌خواهد به آسمان برود تا خدا را ببیند و تیر هم بیندازد تا خدا را صدمه زند و شاید خودش به جای او بنشیند.

مداحان کاری کرده‌اند که او خود را هم‌تراز خداوند ببیند. در واقع تنها تعریف کردن شایسته خداوند است و هرچه از قدرت و بخشندگی و تدبیر او بگویی صحیح گفته‌ای ولی در دنیایی که صفات خداوندی را به انسانهای ضعیف می‌دهند پس همراهش تملق است. ضعیف نه از بابت پول یا مقام بلکه از نظر عقل و انسانیت که باعث می‌شود فقط گزافه‌گویان را دور خود جمع کنند. تختی برای کیکاووس آماده می‌کنند. چهار عقاب قوی هیکل را در چهارپایه تخت می‌بندند و چهار مرغ بریان را در بالای سر آنها آویزان می‌کنند به گونه‌ای که هرچه عقاب‌ها پرواز کنند به آنها نرسند و او به آسمان می‌رود. در واقع متملقین قبلاً او را به آسمانها برده‌اند و حالا می‌خواهد ثابت کند شایسته آن هم گفتار هجو و وهم‌آلود هست. او به زمین برمی‌گردد و آنقدر به او گفته‌اند قوی و برترین انسانهاست که می‌خواهد در عالم واقع هم فتحی کند و چه بهتر که به مازندران برود. آنجا سرزمین دیوان است و کسی را یارای رفتن به آنجا نیست ولی

اطرافیان می‌گویند که حریف همه هست. لشگری برمی‌دارد به جنگ دیوان می‌رود ولی به جادوی دیوسفید ابری از آسمان می‌آید و تا حد سر و گردن سپاه ایران را می‌پوشاند و همگی نابینا. سپس دستگیر و زندانی می‌شوند. آیا کسی که به تعریف دیگران که او را اوج برده‌اند راهی کارهای سترگ بیشتر از ظرفیت می‌شود از اول نابینا نبوده، رستم تنها کسی است که باید برود آنها را نجات دهد. هیچ یک از متملقین حاضر نیستند عازم شوند چه آنها دنبال سود مفت و بی‌دردسرند نه خطر کردن، پس رستم وارد هفت خوان می‌شود. کاری که متملقین با زبان و القاب بی‌محتوای انجام داده‌اند. سلطان را به خطر انداخته و طوری گرفتار است که نمی‌تواند حتی خودش را نجات دهد. عاقبت رستم هفت مرحله خطرناک را گذرانده و اکوان دیو را می‌کشد و کیکاووس و سربازان را نجات می‌دهد.

سیاوش

سیاوش جوانی دلاور و برومند است. پیرو آئین میترا و وفادار به حفظ عهد و پیمان، جنگی با افراسیاب کرده و او را شکست داده. رود جیحون مرز ایران و توران قرار گرفته و سیاوش تعهد کرده به شرطی که تورانیان از این مرز عبور نکنند با آنان جنگی نداشته باشد و تمام اسرای جنگی را آزاد کند. نامه‌ای به پدرش نوشته و شرح ما وقع می‌دهد. کیکاووس را متملقین به خشم می‌آورند یعنی کسانی که در هیچ جنگی شرکت نکرده‌اند بطور غیرمستقیم تعیین تکلیف

می‌کنند. پدر به سیاوش دستور می‌دهد پیمان خود را بشکن و افراسیاب و اسیران جنگ را بکش. سیاوش پیمان‌شکنی را خلاف مروت می‌داند و به افراسیاب پناهنده می‌شود. سیاوش با دختر پیران ویسه به نام جریره ازدواج می‌کند و بنا بر اجبار، ازدواج دیگری با دختر افراسیاب به نام فرنگیس می‌نماید که کیخسرو از او به دنیا می‌آید. متملقین همیشه صفت حسادت را نیز داشته‌اند ظاهراً به توانایی واقعی افراد کینه دارند چون خود از توانایی فکری و روحی و جسمی به این مکان نرسیده‌اند و همواره احتمال از دست رفتن جایگاه را دارند. افراسیاب برادری به نام اغریث دارد که حسادت کامل به سیاوش نشان می‌دهد و مدام به افراسیاب می‌گوید که سیاوش می‌خواهد جای او را بگیرد و به سلطنت توران برسد در حالی که چنین نیست ولی اینگونه حسادت‌ها که در قالب دل‌سوزی بیان می‌شود باعث سوءظن و قتل سیاوش، جوان بی گناه، می‌گردد. فرنگیس دختر افراسیاب و زن سیاوش و فرزند کوچکش کیخسرو، تبعید می‌شوند هرچند نظر افراسیاب بر کشتن هر دوی آنها یا لااقل کیخسرو بوده و به وساطت و تدبیر پیران ویسه وزیرش به تبعید راضی می‌گردد. قتل‌ها، غارت، جنگ، ویرانی و نابودی‌های بسیار بر اثر این تملق‌ها که به شکل دل‌سوزانه‌ای مطرح می‌شود روی داده و خواهد داد.

راستی در مقابل تملّق

تهمورث پادشاه اسطوره‌ای از سلسله پیشدادیان وزیر نیک سرشتی به نام شیداسپ دارد که آدم نیک و پرهیزگاری بود و غذا کم می‌خورد و همواره راههای نیکی را به شاه نشان می‌داد. او همیشه سلطان را به خوبی‌ها تشویق می‌کرد در نتیجه تهمورث آنقدر از بدی دور شد یعنی خوب شد که به صورت آدم‌های مقدس درآمد.

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابیده از وی فرّه ایزدی

تملق دیوان

وقتی تهمورث پادشاه اسطوره‌ای به جنگ دیوها می‌رود و آنها را شکست می‌دهد آنان از وی می‌خواهند که آنها را نکشد ولی در عوض به وی نوشتن و خواندن یاد دهند. این یعنی باسوادها قلم خود را در خدمت تملّق حاکم قرار دهند مگر متملّقین تصویری از دیو نیستند.

خشایارشاه

روزی هنگام لشگرکشی به یونان در ترکیه امروزی کشتی‌ها را کنار هم ردیف کرده بودند تا پُلّی به وجود آید و سپاه از دریا بگذرد. دریا طوفانی شد و کشتی‌ها را در هم شکست و پل از بین رفت. خشایارشاه دستور داد شلاق‌های بزرگ بیاورند و دریا را شلاق بزنند. جالب اینکه ساعتی بعد از شلاق زدن دریا،

طوفان آرام گرفت و چاپلوسان این مطلب را ترس دریا از خشایارشا اعلام کردند.

خیانت مملّقان

در هر جنگی، قسمتی پنهان وجود دارد که امروزه جاسوسی می‌گویند. در قدیم هم سلطانی که قصد حمله داشت سعی می‌کرد اطرافیان سلطان مورد حمله را با خود همراه کند. این افراد که معمولاً مداحان حاکم بودند با قول دریافت طلا یا پست و مقام در حکومت جدید، همراه مهاجم می‌شدند و اسرار کارها را به نفر جدید گزارش می‌دادند.

داستان جانوسیاری و ماهیار که هر دو در خدمت دارا آخرین پادشاه هخامنشی بودند خود را به اسکندر فروخته و اسرار دارا به دست و آگاهی اسکندر می‌رسید. زمانی که خیانت این دو باعث کشته شدن پادشاه ایران گردید به قول پاره‌ای تواریخ، اسکندر آن دو نفر را به دار آویخت. در تاریخ بسیاری موارد مشابه می‌بینیم. در یکی از این داستانها، سلطان مهاجم همه اطرافیان حاکم مورد تهاجم را با خود همراه می‌کند ولی یکی اصلاً روی خوش نشان نمی‌دهد. هنگامی که سلطان جدید پیروز شده و بر تخت می‌نشیند، آن یک را احضار کرده دلیل همکاری نکردن را می‌پرسد، او جواب می‌دهد از آن سلطان بدی ندیده بودم و دلیلی برای خیانت نداشتم.

همین نشان می دهد که فقط یکی بوده که خود را نفروخته و معمول است که چاپلوسان وقتی منفعت را در جای دیگری دیدند به آن سو بروند.

متملقان بر حق و ذیحق

همواره رسم چنین بوده و هست که هر قدرت طلبی همواره خود را انسانی صالح و روهرو راه حق و مخالفان را افرادی نااهل و خارج از راه صواب بخوانند. ممدوح نه تنها خود را از نیکان می داند بلکه هر کس او را مدح کند از این زمره می خواند.

نظامی گنجوی درباره سقوط سلسله هخامنشی می گوید:

سریر بزرگان به خردان سپرد	ببین تا سرانجام چون گشت خرد
خرابی درآمد به هر پشته ای	بتر زین کجا باشد اندیشه ای
که پیشه و راز پیشه بگریخته است	به کار دگر کس در آویخته است
بیابانیان پهلوانی کنند	ملک زادگان دشتبانی کنند
کشاورز شغل سپه ساز کرد	سپاهی کشاورزی آغاز کرد
جهان را نماند عمارت بسی	چو از شغل خود بگذرد هر کسی

فردوسی می گوید:

چو ضحاک بر تخت شد شهریار	برو سالیان انجمن شد هزار
نهان گشت آیین فرزندگان	پراکنده شد نام دیوانگان
هنر خوار شد جادوی ارجمند	نهان راستی آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز ز نیکی نبودی سخن جز به راز
بدین بود بنیاد ضحاک شوم جهان شد مرا او چو یک مهره موم
ندانست خود جز بد آموختن جز از کشتن و غارت و سوختن

ساسانیان - خسرو اول

طرح جدیدی برای دریافت مالیات توسط خسرو مطرح میشود و در جمع دبیران که دریافت و ثبت مالیات ها را برعهده داشتند خسرو سؤال می کند آیا کسی نظری دارد. یکی از دبیران ایراد می گیرد و این طرح را باعث نارضایتی و صدمه به مردم اعلام می کند. خسرو دستور می دهد آنقدر ابزار کارش یعنی قلم و دوات را بر سرش بکوبند تا بمیرد. در حالی که اینگونه سئوالات از سوی فرد حاکم هیچوقت برای دریافت نظر دیگران نبوده بلکه فقط هدف این را دنبال می کند تا همه حضار بگویند هیچ ایرادی نیست و اصلاً طرحی بهتر از این وجود ندارد و به عقل هیچ بشری نمی رسیده است.

ساسانیان - انوشیروان

انوشیروان پادشاهی عادل شناخته می شود زیرا آرامش و امنیت برقرار کرده است. او مزدکیان را سرکوب کرد. مزدک و طرفدارانش را به شام دعوت نموده سپس یکی یکی از دم تیغ گذرانده چون مغان

وقت بقاي حكومتاش را به اين كشتار مي‌دانند و
گرنه نوع رژيم عوض مي‌شود. باز هم تملق در نوع
دلسوزانه‌اش بروز مي‌كند و مغاني كه جايگاه خود
را در خطر مي‌بينند تملق را به اين صورت بيان
مي‌كنند كه مزدك قصد از بين بردن ساسانيان را
دارد.

ملاكهای تملق

هواي نفس بر چاپلوس بشدت غالب است. صحت را جز
در بهداشت تن، دانش را جز مایه فضل فروشي،
ايمني را جز زبون ساختن ديگران و بي‌نيازي را
جز در كسب مال و اعتماد را جز در وجود
گنجينه‌ها نمي‌بينند.

سؤال و پاسخ با انوشيروان

از او پرسيدند پادشاه را چه گونه هيبتى براي
سلطنتاش سودمندتر و براي رعيتش عامل النفع‌تر
است؟

انوشيروان پاسخ داد: هيبت دادگري و پرهيزگاري،
دفع فساد تبهكاران، پرهيز از اهل شك و
چاپلوسان دورو.

پرسيدند اهل ريا و چاپلوسي كيست؟
پاسخ داد: آن كه در برابر مردم خودسازي كند و
خويشتن را اهل صلاح نشان دهد در حالي كه از صلاح

تهی است. مردم گول ظاهر و حرفهای چاپلوس را می‌خوردند و در مهارت خویش به او اعتماد کنند در حالی که از خیانت وی ایمن نمی‌توانند بود.

پرسیدند: ناکسی و پستی محض چیست؟

گفت: گناه ناکرده‌ای را به گردن کسی انداختن مانند آن گرگ که آهنگ خوردن بره‌ای کم از یکساله را کرده و به او گفت نوسال گذشته مرا دشنام دادی.

پرسیدند: چرا ستایش ستایشگران را به دور افکنید در حالی نزد سایر پادشاهان او را افکنده نیست.

گفت: برای آنکه بسیاری ستایش‌شدگان را دیدم که به نکوهش شایسته‌تر از ستایش بودند.

پرسیدند: بیهوده‌ترین چیزها چیست؟

گفت: مشورت با نادان و متملق.

نظر متملق درباره منطق

لافونتن شاعر معروف فرانسوی در کتاب معروفش که به نظم درآورده نام و منطق چاپلوسان را به این صورت مطرح کرده:

«دلیل طرف نیرومند همیشه بهتر است.»

نظر انوشیروان درباره متملق

از انوشیروان پرسیدند: هلاک پادشاهان در دنیا و آخرت در خصلتی است که با آن هیچ حسنه‌ای بالا نمی‌رود. این خصلت چیست؟
گفت: کوچک شمردن اهل علم و فضیلت و گرامی داشتن چاپلوسان و اهل هرزه و بدنام.

خطابه انوشیروان

دارا که بر پادشاهان و ملتهای بسیار پیروز شد در نهایت نابود شد. او بر دشمنان نیرو یافته و نعمت بر او تمام شده بود. از هر سوی جهان آنچه مایه سرافرازی و سربلندی می‌بود به او روی آورده بود ولی راضی نشد تا انواع سخن چینی، دورویی و تملق‌گویی موجب گردید دو خصلت نکوهیده رشک (حسادت) و سرکشی در نهادش پرورده شد و او آنها را به خود پذیرفت و نیرو و ثبات خود را در سرکشی و بیدادگری جست.

رشک و حسد در مردم فقیر و نادار در برابر مردم دارا و ثروتمند همچین در مردم گمنام و کم‌مایه در برابر بزرگان و اشراف پیدا گردید. هنگامی که اسکندر تاخت آورد مردم از پراکنده دلی و نفاق و اختلاف و ظاهر شدن کینه‌ها و سخت شدن دشمنی بین آنان بدان پایه از آشفته‌گی رسید و فساد آنقدر بالا بود که رئیس نگهبانان یعنی

کسي که خود مي‌بايست حافظ جان او باشد وي را به قتل رسانيد.

اي مردم، من نمي‌خواهم در اين نعمتي که هستيم هرگز به سخن چيني و تملق و دورويي راه دهم. نخستين تکليفي که بر عهده ماست از خود راندن و ترك اين اخلاق نكوهيده است كه دشمن‌ترين دشمنان شما مي‌باشد.

تملق موسيقائي

در روزگار خسروپرويز، موسيقدان و شاعري بود به نام پهلبد كه ترانه‌هاي زيادي ساخته و تعدادي از آنها هنوز هم باقي است. او رقيبى به نام شركاس داشت كه پهلبد از شدت حسادت و بخصيص كه او از پهلبد فراتر رفته بود، وي را كشت. پهلبد اشعار و ترانه هايي در وصف خسروپرويز دارد كه در يكي از آنها او را همانند ابري مي‌داند كه هرگاه بخواهد جلوي خورشيد يا ماه را مي‌گيرد و منظور اينكه مي‌تواند پادشاهان قدرتمند جهان مانند چين و روم را نيز ناپديد كند. او اشعار خود را به همراه موسيقي اجرا مي‌كرده و بسيار مورد توجه بوده است.

يعقوب ليت صفار

وقتي يعقوب ليث صفار به پادشاهي رسيد بر طبق رسم آن زمان بر تخت نشست و شاعران آمدند تا مدح او بگویند. زبان جاري وقت، عربي بود و شاعر به آن زبان شعري خواند. هنگامي که شعر تمام شد وزير وي به يعقوب اشاره کرد که صله اي بدهيد. يعقوب گفت: من که از اين شعر چيزي نفهميدم چون عربي بلد نيستم و چيزي را که اندر نيابم چرا گفتن. از آن زمان شعرا به فارسي شعر گفتند که باعث بازگشت و قدرت زبان فارسي شد.

سلطان مسعود غرنوی

او بسيار مغرور بود و مدام متملقان را دنبال خود داشت. آنها وي را به جنگهاي تشويق کردند که در بسياري از آنها شکست خورد و عاقبت مجبور شد خزانه خود را با کمتر از صد نفر خدمه و نگهبان بردارد و فرار کند که در ميانه راه، همان خدمه و سربازان ريختند و خزانه را غارت کرده و بردند و مسعود و يکي دو نفر از اقوامش به زحمت جان سالم به در بردند ولي هيچگاه دوباره به قدرتي نرسيد.

سلطان محمود غزنوی، غازی، بت شکن

سلطان محمود غزنوي به طمع طلا و جواهر هندوستان، هفت بار به آنجا حمله کرد و هرچندسال یکبار هم حمله مجدد می‌کرد و غارت اموال مردم و کشتار زیاد می‌نمود. متملقان او را غازی به معنی کسی که برای دین اسلام می‌جنگد لقب دادند و کشتار مردمان را هم مقتول نمودن کفار نامیدند. یکی از جنگهای او به فتح شهر سومنات که بت بزرگ در آنجا بود انجامید و چون بت پر از طلا و جواهر بود آن را شکست و به خزانه خود فرستاد چاپلوسان او بت شکن لقب دادند.

اضمحلال سامانیان از طریق متملقین

وقتی نوح بن نصر سامانی وفات یافت سردار برزگ و معتمد او آلبتکین بود. این سردار به منزله ستون آن خاندان عمل می‌کرد و حکومت پایدار و قوی بود. اطرافیان نصر بن نوح برای آلبتکین نوشتند که از سلطان متوفی یک پسر به نام منصور شانزده ساله و یک برادر بزرگسال باقی مانده‌اند رأی تو چیست؟ سردار نوشت برادر برای حکمرانی مناسبتر است چون سرد و گرم روزگار چشیده و یک نوجوان نمی‌تواند حاکم خوبی باشد. هنوز جواب آلبتکین برای سؤال کنندگان نرسیده بود که خبر

رسید منصور را به پادشاهی برگزیده اند. آلبتکین دلگیر شد. چرا نظر مرا پرسیدند و اکنون آن پسر فکر میکند مخالف او بوده ام. کسان فرستاد تا پیکها را برگردانند که نرسیدند و نامه به دست پادشاه جدید رسید و اسباب اختلاف و بدبینی بین منصور سردار گردید. اطرافیان متملق به منصور گفتند آلبتکین مخالف تو بوده و توصیه کردند آلبتکین را دعوت کن و در هنگام حضور دستور بده سرش را قطع کنند و او نیز چنان کرد ولی خبر چگونگی ماجرا به سردار رسید و او عزم نمود به هندوستان بعنوان غزا (جنگ علیه دشمنان خدا) رود و متملقان به پادشاه نوجوان گفتند سپاه به دنبالش بفرست که او را یافته و مقتول نمایند. در آخر کار آن سپاه شکست خورد، سامانیان از يك فرمانده خوب محروم شد، دشمنان سامانیان هجوم آورده شهرهایی را از دست حکومت خارج نمودند و پس از فوت آلبتکین، سبکتکین به پادشاهی انتخاب گردید و سلطنت سامانیان به آخر رسید.

زندیه

کریم خان مردی شجاع و پاک دل بود. او به افراد دور و خیانت کار مجال خودنمایی نمیداد. وی اعلام کرد ارزش هرکس به قدر خدمت او به جامعه است و به همان نسبت نیز حقوق میداد. جالب

اینکه سرشناس‌ترین روحانی زمان خود پیشرو این فکر بود. در رستم التواریخ آمده:

مرحوم آقا محمد بیدآبادی به نفس نفیس خود به در دکان خباز و بقال و قصاب و علاف و عطار و سبزی فروش می‌آمد و آذوقه و مایحتاج خود و عیالش را بر دوش گرفته به دامن خود نهاده و به خانه می‌برد و حتی در این مورد اعانت از کسی قبول نمی‌کرد. جامه های وی کرباس و پشمینه کم‌بها بود و کسب تکمه‌چینی می‌کرد. خط شکسته را خوب می‌نوشت و چند دستگاه حریربافی داشت و قدری هم زارعت می‌کرد.

این شرایط باعث شده دوران کوتاه سی و هفت ساله زندیه برای مردم آرامش و راحتی بیاورد.

قاجاریه – آقامحمدخان

آقامحمدخان قاجار شخصی خسیس، بدچهره، بدصدا و خشن بود. روزی شاعری را حکم به مجازات داده بود. اطرافیان گفتند شعری بگو تا ترا ببخشد.

شاعر هرچه فکر کرد حسنی در او نیافت پس گفت:

نه حسن ترا که مدحت عالیت کنم نه گوش ترا که حرفت حالیت کنم

نه ریش ترا که ریشخندت کنم نه خایه ترا که خایه مالیات کنم

برخی تواریخ نوشته‌اند که آقامحمدخان دستور اعدام او را داد ولی گروهی از تاریخ نویسان نوشته‌اند آقامحمدخان قاجار او را بخشیده و صله دارد و

در جواب اطرافیان گفت من که میدانم هیچ حسنی ندارم و این شاعر عین واقعیت را گفت.

چگونه می‌توان از کسی تعریف که هر هرجا از کله‌ها مناره می‌سازد یا از اهالی کرمان ده کیلو چشم درمی‌آورد... شخصی که برای یک قاچ هندوانه از ظهر مانده که سه مستخدم خورده بودند دستور می‌دهد صبح فردا آنها را گردن بزنند و آنها هجوم برده شبانه او را کشتند.

برای آقامحمدخان قاجار گوش و دماغ بریدن منصفانه‌ترین کار بود. حتماً متملقین می‌گفتند از گردن زدن بهتر است پس عین عدالت و انصاف سلطان است.

قاجار - فتح علی شاه

ایران مدام از سوی روس‌ها که می‌خواستند وصیت نامه پطرکبیر را اجرا کنند و از طریق تصرف ایران خودشان را به آبهای گرم برسانند در خطر بود و چند بار حمله کرده و قسمت‌هایی از ایران را تصرف کرده بودند و روزی که باز خبر حمله روس را به فتح‌علی شاه دادند گفت:

ده هزار نفر از فوج ترکمن را به مقابلشان می‌فرستم، پنج هزار نفر فوج کرد را به طرف چپ آنها می‌فرستم، ده هزار نفر از فوج گیلان را به طرف راست آنها می‌فرستم، پنج هزار فوج لر را به پشت سر آنها می‌فرستم، و همینطور ادامه

می‌داد و چاپلوسان می‌گفتند قربان دیگر چیزی از روسها نمی‌ماند ترا به خدا به آنها رحم کنید و دیگر نیرو نفرستید.

همه در حالی بود که ایران فاقد ارتش منظم بود چنین لشگرهای وجود نداشته و این حرفهای متملقانه حکام ولایات بود که در صورت نیاز اینقدر نیرو می‌فرستیم و کسی به جنگ نرفت و اگر هم می‌فرستادند جز چند کشاورز بینوا نبودند.

قاجاریه – فتحعلی شاه

شخص بی‌عرضه و بدون کفایتی به نام فتحعلیشاه به پاشاهی می‌رسد بخشی از ایران را در قرارداد ترکمانچای و نیم دیگر را در قرارداد گلستان به روسها می‌بازد. او را به «فتح علی شاه» ملقب می‌سازند. کدام فتح و کدام پیروزی؟ متملقان در اطراف او، او را پیروز میدان و رستم زمانه می‌نامند.

آورده‌اند بعد از شکست اول از روسها و حمله مجدد روس به ایران فتحعلیشاه را خبر داند که روسها دوباره آمده‌اند و مقادیر دیگری از خاک ایران را می‌خواهند. او لباس قرمز پوشید یعنی در غضب است. ثناگویان دور و برش به پایش افتاند که وای به حال روسها، وای به حال روسها، یعنی پدر روسها درخواهد آمد و عاجزانه از او خواستند خاک ناقابل ایران را بدهد و خود را عصبانی نکند. در هر دو قرارداد ترکمانچای و گلستان آمده که مقداری سکه طلا از سوی ایران به روسها داده شود و آورده‌اند وقتی چهل شتر پر از سکه

طلا عازم روسیه بود فتحعلی شاه در حال سگته بود. آنهمه استان و شهر از ایران جدا شده بود برایش مهم نبود حال پرداخت طلا وی را دچار حالت مرگ می کند.

فتحعلیشاه و شاعری

فتحعلیشاه قاجار گاهی شعر می گفت. روزی شعری را که سروده بود برای ملک الشعرا دربار خواند و نظر او را خواست. ملک الشعرا چون محیط را خلوت دید پاسخ داد: بسیار شعر مزخرفی بود. فتحعلیشاه دستور داد نگهبان بیاید و ملک الشعرا را به طویله ببرد و یکروز نگهدارد. دیگر روز فتحعلیشاه شعری دیگر گفته بود و از ملک الشعرا نظر خواست و دید که وی سرش را پایین انداخته و می رود. پرسید کجا می روی. او پاسخ داد: قربان به سر طویله. سران مملکت چون هیچوقت اعتراضی در مقابل خود نمی دیدند فکر می کردند که هرچه بگویند و هر کاری کنند بهترین است.

تغییر ممدوح در چند ثانیه

مردی در دوره ناصرالدین شاه برای صدر اعظم حکایت می کرد که دیروز در منزل فلان الدوله بودم سفره بسیار بزرگی گسترده. صدر اعظم بخاطر عداوتی که با فلان الدوله داشت سخن مرد را برید و گفت: مرده شوی او را ببرد با سفره اش.

مردک فوراً تغییر لحن داد و گفت: بلی، بلی قربان، همین را می‌خواستم بعرض برسانم که سفره بدان بزرگی و تنها دو کاسه اشکنه.

مرز فیزیکی دست بوسی

در دوره صفویه و قاجاریه یکی از وظایف حاجب الدوله این بود که هرگاه تعداد کسانی که می‌خواستند دست سلطان را ببوسند زیاد باشد حاکم بنشیند و دست خود را روی میز بگذارد و حاجب‌الدوله هم مچ سلطان را در دست بگیرد که افراد فقط از نوک انگشتان تا زیر مچ را ببوسند و بیش از یک بوسه هم نباشد.

زندگی بشرط سکوت

درحالی‌که متملقین از زندگی خوبی برخوردار بودند اگر کسی اعتراض می‌کرد و سلطان را خوش نمی‌آمد ولی حاکم نسبت به آن شخص احترام و علاقه‌ای داشت به او می‌گفت اجازه داری زندگی کنی بشرط آنکه سکوت نمائید و این لطف بسیار زیاد محسوب می‌شد.

تملق در اسطوره‌ها

اطرافیان متملق فتحعلیشاه قاجار به او القاء کرده بودند میتواند مثل یک اسطوره رفتار کند. در داستان زال و رودابه، رودابه موهایش را از بالکن طبقه بالا به زمین می‌اندازد تا زال از آن بالا بیاید. فتحعلیشاه هم به یک از زنان سوگلی‌اش

گفته بود هرشب یک طناب پائین بیندازد تا او از طناب بالا رفته و به وصال او برسد. در واقع چنین رفتارهایی که به تشویق متملقین صورت می گرفت شخص را احمق و نادان نشان می دهد ولی ممدوح در ذهن خودش نقش یک اسطوره را دارد.

تملق در خواندن روزنامه و نامه

هرگاه که بنا دستور یکی از سران صفویه یا قاجار، نامه ای که از خارج آمده بود خوانده می شد بجای اینکه اصل متن نامه را بخوانند وقتی به نام سلطان وقت می رسیدند تمام عناوین او را تملّقا می آوردند در حالیکه در اصل نامه چنین چیزی نبود. در زمان ناصرالدین شاه که شخصی به نام اعتمادالسلطنه برایش روزنامه می خوانده هر وقت در روزنامه خارجی کلمه ای بر ضد سلطان ایران آورده شده بود آن را نمی خواند و هرگاه نام ناصرالدین شاه آمده بود تمام القاب وی را اضافه می کرد.

محمد شاه قاجار

محمدشاه بر تخت می نشیند در حالی که وزیر لایقی چون قائم مقام فراهانی دارد. کارها به صحت پیش می رود ولی حسودان و متملقین اطراف محمدشاه را گرفته و به او می گویند شما بهتر از قائم مقام کارها را اداره می کنید و لی مردم تعریف قائم مقام را دارند انگار شما شخص دوم مملکت هستید. باید برای

سوءاستفاده از نادانانی مثل محمدشاه قاجار، ابتدا مانع را برداشت و قائم مقام همان مانع است. محمدشاه به پدرش قول داده بود که هیچگاه خون وی را نریزد حال دستور می دهد او را به باغی برده خفه اش کنند به طوریکه خون او بر زمین نریزد. آنانکه این سرزمین را فقط برای غارت می خواهند موفق می شوند با آدم ضعیفی همانند محمدشاه قاجار به هدف برسند. شک نیست افراد میهن دوست و با ایمان سنگ راه متملّقین هستند پس باید اول راه را صاف کرد.

ممدوح حق همه کار دارد

هر کار ممدوح بکند اگرچه ناپسند باشد مجاز و زیبا است. درواقع تملق شونده حق همه کار را دارد. وظیفه متملق زیباسازی ممدوح است.

تملق به جای اسب و خر

تزار روسیه برای فتحعلی شاه قاجار یک کالسکه فرستاد ولی اسب تعلیم دیده و مناسب بستن به کالسکه در ایران نبود. فتحعلی شاه بسیار علاقمند بود سوار کالسکه شده و گردش کند. درنهایت امر قرار شد نخست وزیر و وزرا و چند ملازم به جای اسب بسته شوند و آقا را در محوطه کاخ بگردانند. این عمل عیناً انجام شد.

متملق توجیه گر اقدامات متملق شونده

وظیفه اصلی متملق گو اینستکه هرکار که مقام مافوقش انجام دهد را توجیه کند. هرگاه که اطلاعات متملق کم باشد توجیهات او نیز بسیار ضعیف و خنده‌دار درمی‌آید.

قاجار – ناصرالدین شاه

دوره این فرد مسخره‌ترین روزگار ایران است. مملکت رو به اضمحلال است. نیروهای طرفدار روسیه و انگلیس، ایران را به نابودی می‌کشانند ولی سلطان در فکر سفر به اروپا و خوش گذراندن در آنجا است. قحطی و بیماری‌های واگیردار خطرناک از مردم کشتار می‌کند و گاه تا دو سوم جمعیت تهران را از بین می‌برد و البته تعداد متملقین بیشتر از همیشه است و ظاهراً بین تعداد چاپلوسان و سرعت ویرانی مملکت رابطه مستقیمی وجود دارد.

ناصرالدین شاه ذوق مختصری در نقاشی داشت. روزی به همراه گروهی زیر درختی نشسته بود و یک نفر بالای درخت رفته بود. ناصرالدین شاه گل سرخی کشید و به یکی از همراهان داد و پرسید نظر تو چیست. مخاطب پاسخ داد طبیعت هیچگاه گل سرخی به این زیبایی نیافریده. دیگری گفت بهتر بود طبیعت ساخت گل را از شما می‌آموخت و هرکدام سخنی در چاپلوسی گفتند تا آن کس که بالای درخت بود و هیچ نمی‌دید وقتی متوجه شد و شنید که دیگران همه متملق‌ها را گفته‌اند داد زد: بوی خوشش تا بالای درخت هم آمده است.

نقاشی از ناصرالدینشاه

امین السلطان دستور داده بود هرگاه اگر ساختمان کاخ‌های قاجاری آتش گرفت اول هرگونه نقاشی که از ناصرالدینشاه باشد باید نجات داده شود.

کتابی از متملق

روزی یکی از متملقین به مردی دانا گفت می‌خواهم در سوژه‌ای کتاب بنویسم که هیچکس در آن مطلب ننوشته و نخواهد که بنویسد. مرد عالم گفت: در تعریف خودتان بنویسید.

گاو مشیرالدوله

متملقى گفته: گاو مشیرالدوله، مشیرالدوله گاوها است. مشیرالدوله از القاب دربار قاجار است و بمفهوم مشاور حکومت می‌باشد.

شاعری

ناصرالدین شاه شعر هم می‌گفت ولی تملق اطرافیان باعث شده بود حتی در شاعری هم از جایگاه شاهانه سخن بگوید نه عاشق و معشوقی. چنانکه در شعری می‌گوید:

باخبر باش که زیبایی و ما فرمودیم

شبی در جستجوی ماه برای اعلام پایان ماه رمضان به بالای شمس‌العماره
رفته بود که از آن بالا چشمش به دختر زیبایی که بی‌حجاب روی بام آمده بود
تا ماه را ببیند افتاد و گفت:

در شب مهتاب آن پری‌رخ بی‌نقاب آمد برون

و یکی از همراهان که شاهد سوژه بود ادامه داد:

ماه می‌جستند مردم آفتاب آمده برون

قاجار – ناصرالدین شاه

افرادی در کل دوره قاجار در شهرها و دهات می‌گشتند و اگر دختر زیبایی
می‌دیدند پولی به پدر و مادرش داده و تحت این عنوان که آیا دلتان می‌خواهد
پادشاه دامادتان باشد دختر را آورده و بزک کرده به پادشاه وقت قاجار
پیشکش می‌کردند یعنی جاکشی هم راهی برای تملّق است.
تعداد زنان ناصرالدین شاه به بیش از یکصد نفر رسید که حتی بسیاری از آنان
را نمی‌شناخت.

القاب

آنقدر اطرافیان چاپلوس برای بی‌عرضه‌ای مثل ناصرالدین شاه القاب درست
کرده بودند که مردم خیال می‌کردند همه اینها نام شاه است.

السلطان بن سلطان خاقان بن خاقان حضرت اجل اشرف اکرم.....

و جالب است خود او هم عادت کرده بود. آورده‌اند ناصرالدین شاه به شکار رفته بود که از اطرافیان دور ماند و هوا هم تاریک شد. چراغی از دور دید. اتاق کوچکی بود. در زد. کسی سؤال کرد کیست. ناصرالدین شاه گفت: السلطان بن سلطان ...

وقتی حرف ناصرالدین شاه تمام شد، مرد درون کلبه گفت: اینجا یک کلبه کوچک است برای این همه آدم جا ندارد.

خرید لقب

افراد چاپلوسی می‌کردند و پول می‌دادند که لقبی از ناصرالدین شاه بگیرند و با آن مرام را سرکیسه کنند. رسم بود که لقبهای منتهی به سلطنه را پادشاه و دوله را وزیر اعظم بدهد. فروغ السلطنه، عدل‌الدوله و برخی عناوین مثل حشمت‌الملک که این عناوین نیز قسمتی از آن سیستم تملُّق است چون عناوینی به کسانی می‌دادند که اصلاً شبیه به معنی آن القاب نبودند.

ناصرالدین شاه و آتش نذری

یک سال وقتی ناصرالدین شاه عازم شمال کشور بود در شهرستانک کرج بیمار شد و نذر کرد اگر خوب شود هر سال در همان محل آتش نذری بدهد. هر ساله تمام وزرا، ثروتمندان، حاکمان ایالات و متملِّقان جمع می‌شدند. ناصرالدین شاه

روی صندلی می‌نشست و مقامات در جلوی او سبزی پاک می‌کردند به گونه‌ای که؛ بدان ما در خانه خودمان از این کارها نمی‌کنیم فقط برای شما است و از آن زمان سبزی پاک کردن معنی چاپلوسی می‌دهد.

تملق در شیمی

این حکایت بطور مشابه درباره یکی از پادشاهان فرانسه نیز آورده شده است. روزی استاد شیمی دارالفنون در حضور ناصرالدین شاه برای تولید آب، اکسیژن و هیدروژن را ترکیب می‌کند و می‌گوید قربان اکسیژن و هیدروژن افتخار دارند در حضور پادشاه ترکیب شده و تولید آب نمایند.

روزنامه نویسی و تملق

اولین روزنامه‌های ایران در دوره ناصرالدین شاه با ورود دستگاه چاپ به کشور منتشر می‌شود که «وقایع الاتفاقیه» و «ایران» که هر دو دولتی بودند و به دستورها ناصرالدین شاه به اعلام خبر اعطای القاب و انتصابات می‌پرداخته‌اند. اصل هدف تأسیس روزنامه ایران، تعریف و تمجید از وی بوده است. در واقع مدح‌نامه روزانه منتشر می‌گردیده است.

نوآوری و تملق

ناصرالدین شاه در سفر به اروپا دعوت به باله می‌شود و در آنجا دامن‌های کوتاه زنان را می‌بیند و هنگام بازگشت، چند نمونه می‌آورد و زنان حرمسرا را ملزم به پوشیدن آنها می‌کند. این دامن‌ها در ایران نام شلیته گرفتند و چون لباس زنان حرم، مورد تقلید زنان بیرون قرار می‌گرفت عینا رواج یافت. هرچند لباس زنان ایرانی با لباس‌های اروپایی شباهتی نداشت چون هرکار حاکم بکند خوب است و همراهان وی در سفر نیز این کار وی را بی‌نظیر دانستند او فکر کرد که ملت هیچ نوآوری نمی‌خواهد جز شلیته.

پا کوبیدن متملقین

کریم خان زند شوهر عمه آقا محمدخان قاجار بود و هنگامیکه فوت کرد، آقامحمدخان تمام خاندان زند را که بدستش آمد کشت سپس استخوانهای کریم‌خان را آورد زیر پله‌های کاخ گلستان خاک کرد و هر روز روی پله‌های رفت و پاهایش را می‌کوبید و با نوک شمشیر ضربه می‌زد. در این زمان چاپلوسان دوروبر آقامحمدخان در قدم گذاشتن و پا کوبیدن بر روی قبر کریم خان با هم مسابقه می‌دادند.

سنگ قبر چاپلوسانه

وقتی ناصرالدینشاه کشته شد برایش سنگ قبر مرمرینی آماده کردند که سی هزار تومان آن روز که کسری از بودجه کل مملکت صرف آن گردیده و صورت ناصرالدینشاه حجاری شده بود. در حالی که مردم دچار فقر بسیار بودند چنین بودجه‌ای فقط با تشویش پاچه‌خواران و ترغیب مظفرالدینشاه صرف شد.

دُم جنبانی

اعتقاد بوده که سگ هر گاه بخواهد تملق صاحبش را بکند دمش را می‌جنباند. اکنون هم گاهی اوقات برای افراد چاپلوس می‌گویند ببین چگونه دُم تکان می‌دهد گروهی نیز چاپلوسی را ریشه در عمل سگ که در گوشه‌ای به آرامی می‌نشیند تا صاحبش لقمه‌ای برای او پرتاب کند می‌دانند.

چگونه به ذهن همایونی ما نرسید

ناصرالدینشاه در باب مسئله‌ای با اطرافیان صحبت می‌کرد تا اینکه راه حل بسیار خوبی به ذهن یکی از مستخدمین دربار رسید و آن را مطرح نمود. ناصرالدینشاه آن را مقبول دانست و بجای تشکر گفت: چطور این فکر به ذهن همایونی ما نرسید. او فکر خود را نیز برتر از دیگران می‌دانسته و القای آنچه همواره چاپلوسان گفته‌اند را داشته است.

مقام الهی برای جانشینان اسکندر

در مصر، حاکمی که بنام بطليموس از سوی اسکندر به مقام پادشاهی آنجا برگزیده شده بود نزد مردم آنجا به مقام فراغنه یعنی خدایی بمفهوم زاده «منیت» مادر خدایان و برادر «را» الهه آفتاب رسید پس از مرگ اسکندر جانشینان او در هر جا بودند برای خود مقام «رب النوع» را خواهان شدند. در یونان رسم بود که پهلوانان بزرگ یا کسانی که تدبیرشان برای مملکت بسیار سازنده بوده را پس از مرگ به مقام الهه بسانند ولی جانشینان اسکندر خواهان بودند در زمان حیاتشان به این مقام شناخته شوند.

در آسیا آنتیوخوس دوم خود را خدا خواند و برای خود معبد و جایگاه قربانی و کندرود کردن ساخت. شهر یونانی ایلئون برای سلوکوس احترام الهی مثل قربانی‌های همه ماهه، و اعیاد و مناسبتها بوجود آوردند. آنتیوفرس اول کاهنی مخصوص برای پرستش خود تعیین کرد. او به معبد خود حق بست داد. در مراحل بعد پرستش حاکم و ملکه و فرزندانشان رواج پیدا کرد.

هدیه زنهای ناصرالدين شاه

هرکدام از زنهای ناصرالین شاه که سنش بالا می‌رفت و فکر می‌کرد از چشم او افتاده یکی از دختران خدمتکارش که زیبا بود بعنوان هدیه برای وی می‌فرستاد یعنی خودش برای تملق، به زیان خودش کاری می‌کرد و رقیب جدیدی علیه خودش می‌ساخت، هدیه دادن کنیزکان زیبارو و غلامان خوش اندام و خوش‌رو

به مقامات سابقه قدیمی دارد و در واقع جاکشی را به عنوان یک وسیله موثر در تملّق‌گویی شکل عملی پیدا می‌کند. در کل ناصرالدین شاه یکصد و هشتاد و سه زن عقدی و صیغه‌ای داشت.

در دل دوست بهر حيله رهي بايد كرد

طاعت از دست نيايد گنهي بايد كرد

تملق در جغرافيا

روزی ناصرالدین شاه در کالسله از همراهی‌اش می‌پرسد این کدام دریاست و فرد چاپلوس می‌گوید: قربان دریای خزر است که افتخار حضور دارد.

تملق در دستور زبان

روزی ناصرالدین شاه در حال یادگیری زبان بوده که جمله‌ای به اشتباه می‌گوید و استاد بسیار مودبانه ایراد گرفته و توضیح می‌دهد. ناصرالدین شاه عصبانی می‌شود و می‌گوید: من دستور زبان می‌سازم، هرچه من می‌گویم دستور زبان است. البته این حکایت را درباره یکی از سلاطین مستبد خارجی هم گفته‌اند.

متملقین و اخبار

چاپلوس همواره در دنبال اخبار است. چه کسی برای پست خوبی انتخاب شده چه کسی قرار است جانشین چه کسی شود. اولین امتیاز این که خود را نزد نفر جدید عزیز کند و خبر انتصاب او را بدهد و مزدگانی دریافت کند. دیگر اینکه حالا فلانی برکنار شده دلیلی برای تملق او نیست.

متملق زورگو

محتشم المالك از چاپلوسان و رجال مقرب ناصرالدین شاه بود. او مرد تندخو و غیرقابل انعطاف بوده است. روزی به استاد علی خان خیاط باشی که لباس برای ناصرالدین شاه می‌دوخت، پارچه مرغوب ولی کم تحویل داد و از او خواست تا برای خودش و پسرانش لباس بدوزد و هرچه خیاط گفت امکان ندارد قبول نکرد و تهدید نمود خیاط باشی را با شمشیرش خواهد کشت. خیاط مستأصل شد و مراتب را به شیخ شپور دلقك گفت. دلقك نیز به خیاط دستور داد که چهار دست لباس با اندازه مساوی بدوزد و در پارچه ترمه گذارده و در روز معین به او تحویل دهد. این کار انجام شد و خیاط باشی لباسی را به همان شکل به شیخ شپور تحویل داد و او هم در مقابل ناصرالدین شاه باز کرد. لباسها كوچك و در مقابل هیکل چاق و درشت محتشم الممالك بسیار مسخره می نمود که

باعث خنده ناصرالدین شاه شد و خیاط از خطر در امان ماند.

تملق پس از تملق – لقب بعد از لقب

محتشم الممالک آنقدر چاپلوسی کرد که ناصرالدین شاه لقب او را از محتشم الممالک به محتشم الدوله که عنوان بالاتری بود ارتقاء داد.

تملق از راه تشکیل انجمن

در دوره ناصرالدین شاه و در سال 1270 هجری قمری میرزا ملکم خان ناظم الدوله انجمنی به نام فراموشخانه (فراماسونری) ایجاد کرد که تا سال 1278 بسیاری از شاهزادگان قاجار عضو آن شدند و در این سال (1278) ناصرالدین شاه که از اجتماع افراد و تشکیل اینگونه انجمنها هراس داشت دستور داد آن را منحل کردند و تذکر داد که در صورت تجدید این گونه انجمنها مؤسسين آن به مجازات سخت خواهند رسید. کریم شیرهای دلق دربار برای تملق و خوشایند ناصرالدین شاه انجمنی به نام فراموشخانه کریم ایجاد کرد که جز تمسخر و لودگی نبود تا ارزش کار ملکم خان را کم و کوچک کند.

تملق از راه تظاهر به بدآمدن از یک کلمه

دلقي به نام شيخ بوراني بود كه ظاهري محترم داشت و تظاهر مي كرد كه از بوراني بسيار بدش مي آيد و نزد مردم دستاويزي شده بود كه او را اذيت كنند. وقتي مسعود ميرزا ظل السلطان فرزند بزرگ ناصرالدين شاه از پستها معزول شده و در تهران در ساختمان مسعوديه زندگي مي كرد براي جلب نظر پدر و بازگشت به مقام هاي سابق ميهماني مجللي تشكيل داد و شيخ بوراني را نيز دعوت كرد. ناصرالدين شاه در ابتدا گول ظاهر او را خورد ولي وقتي ظل السلطان ظاهرا تحت عنوان معرفي وي به شاه او را شيخ بوراني صدا كرد رگهاي گردنش متورم شد و دنبال ظل السلطان كرد و باعث خنده و نشاط سلطان گرديد. در پاسخ ناصرالدين شاه از او پرسيد ما بوراني دوست داريم چرا از اسمش ناراحت مي شويد. شيخ بوراني گفت: به تو جسارت نمي كنم. از آن پس در همه ميهماني هاي مي آمد و فقط ناصرالدين شاه حق داشت به او بگويد بوراني و وي عكس العمل نشان ندهد.

چاپلوسی و رانت

هر متملق سعي در بهره برداري از شرايط دارد و اصل دليل نزديكي به مقام مورد نظرش هم همين

بوده است. رانت خواري از صفات متملقين است. رانت به مفهوم امتياز ويژه‌اي است كه متملق دنبالش است. از رانت مالي تا خبرهاي پرسود منافع رانتي چاپلوسي مي باشد.

آش شله قلم كار

ناصرالدین شاه نذر هر ساله اش در شهرستانك را ادا مي كرد. وزير اعظم، وزرا، استانداران، فرماندهان لشكري، ثروتمندان، مقامات اطراف وي، همگي براي خودشيريني، شركت مي‌کردند از جمله پاك كردن حبوبات و به محض اينكه ناصرالدین شاه بيرون مي‌رفت، كارها را رها کرده و محتويات سيني را بدون پاك كردن كامل و شستن خاك از حبوبات، يك سر به اولين ديگي كه مي‌رسيدند واريژ مي‌کردند. به لحاظ اينكه هيچ كس رعايت مقدار مواد اوليه را نمي‌کرد و به هر ديگي هرچه در دست داشت مي‌ريخت اين آش قابل خوردن نبود و مردم مي‌گفتند عجب آش شله قلمكاري بشود اين آش، تاريخ مي‌گويد كسي اين آش را نمي‌خورد و همه را در رودخانه مي‌ريختند.

هرچه بر اثر چاپلوسي تهيه شود معلوم است به درد كسي نمي‌خورد. اين نوع چاپلوسي در پاك كردن مواد اوليه در حضور ناصرالدین شاه يكي ديگر از شكلهاي پاچه‌خاري است.

نعل کردن پا

روزي در مجلس يکي از خدمتکاران زن در حضور ناصرالدین شاه مي‌رقصید و ناگاه در مقابل شوخي ناصرالدینش شاه، جوابي ناخوشايند داد و او نيز دستور داد همانند خر، آن زن را نعل کنند که ميخ به عمق استخوان پا رفت و آن زن با زجر زياد فوت کرد.

در حضور رئيس کل هيچ کس نبايد پاسخي بدهد آن هم هنگامي که افراد زيادي اطراف او سعي در تملق و مديحه‌گويي دارند.

کاسه داغ‌تر از آتش

ناصرالدین شاه هر ساله آتش نذري مي‌پخت و وقتي آماده مي‌شد شخصاً سرديگ حاضر و اولين کاسه‌هاي بزرگ را براي نخست وزير و مقامات عالي و ثروتمندان مي‌ريخت و براي آنان مي‌فرستاد. آنها مجبور بودند سريعاً کاسه داغ آتش را خالي کرده آن را شسته و پر از سکه نموده و براي او پس بفرستند و مردم اين کاسه پر از سکه طلا را مي‌گفتند کاسه داغ‌تر از آتش.

هر کس سعي مي‌کرد کاسه را با سکه‌هاي بيش‌تري پر کند تا چاپلوسي افزون‌تري کرده باشد.

پیش کش

ناصرالدین شاه گاه براي فلان مقام يا ثروتمند پيغام مي‌فرستاد كه در روز مشخص براي نهار يا شام خواهم آمد. صاحب خانه مجبور بود ضمن هزينه هاي زياد، پول، سكه طلا، فرش اعلا، پارچه هاي عالي، اسب، جنگ افزار، جامه هاي زربفت، و چيزهاي ارزنده را در موقع ورود پيش كشي كند و گاه زيرپاي او مي‌انداختند كه پا انداز مي‌گفتند.

پيش كش كردن نوعي رشوه است كه چاپلوسي طرف را تكميل مي‌كند و اصولاً اينگونه هدايا پر از ابراز تملق است.

ناصرالدین شاه و فرار چاپلوسان

ناصرالدین شاه به لواسانات مي‌رود و همراهان چادر برپاي مي‌کنند و دنبال چوب براي آتش مي‌روند. هوا پر ابر مي‌شود و باران تندي مي‌بارد. همراهان به او مي‌گویند احتمالاً بزودي سيل مي‌آید و بهتر است از اين دره به كوه برويم و ولي وي نمي‌پذيرد. در يك زمان سيل راه مي‌افتد و ناصرالدین شاه مي‌بيند هيچ كس به فكر او نيست و همه هراسان از كوه بالا مي‌روند و او نيز وحشتزده و شتابان از كوه بالا رفته نجات مي‌يابد.

مبارک باد مملقانه

اعتماد السلطنه وزیر مطبوعه ناصرالدین‌شاه آورده است که :

امروز ختنه‌سوران عزیرالسلطان است. پسرک هفده هجده سالش است. مژده ختنه کردن را که به ناصرالدین‌شاه دادند انگشتر تخمه مرواریدی که صد و پنجاه تومان می‌ارزید برای عزیزالسلطان (ملیجک) فرستاده تن‌پوشی هم به آغا عبدالله که حامل مژده بود دادند. مردم همه تملقاً مبارک باد فرستادند.

خنده چاپلوسانه

اعتماد السلطنه در کتاب خاطرات روزانه خود آورده که :

عزیزالسلطنه به ناصرالدین‌شاه گفت: درباریان به پسران گه شما تعظیم می‌کنند ولی به من تعظیم نمی‌کنند. ناصرالدین‌شاه پاسخ داد: هرکس به تو تعظیم نکرد با شمشیر شکمش را پاره کن. من و حضار تعظیم کرده و تملقاً تعریف کرده و خندیدیم.

هزار چاپلوس بله، یک مترجم نه

در دوره فتح‌علي شاه نامه‌اي از ناپلئون رسيد چون كسي از اطرافيان فرانسه نمي‌دانست ضمناً نمي‌خواستند از بيرون كسي بياورند كه از متن نامه مطلع شود نامه را عيناً پس فرستادند.

تملق و ادبيات

ادبيات و شعر در حدي مورد توجه چاپلوس است كه جمله زيبايي براي ممدوح بتواند در جايي بخواند و به نام خودش به خورد تملق شونده بدهد. هيچ فرهنگ و اصالتي مهم نيست. هدف تملق گويي است كه شايد بدترين نوع مصرف از ادبيات باشد پس چيزي را جستجو كند كه در يافتن گزافه‌گويي‌ها جديد كمك كند.

تملقان و فرهنگ سنت مردم

وقتي ناصرالدين شاه به اروپا رفته و در آنجا باله تماشا مي كند شيفته دامن‌هاي کوتاه رقصندگان ميشود. متملقان كه اين شيفتگي را مي‌بينند او را تشويق به وارد كردن اين مُد به كشور مي‌كنند و در ابتدا در حرمسرا سپس در كل كشور اين دامن‌هاي کوتاه رواج پيدا مي كند و به نام شليته معروف ميشود. در آنجا جورابي توري

نیز می‌بیند و با خود می‌آورد. دامنهای بلند هم به نظرش می‌رسید به ایران آورده تحت عنوان چاقچور معروف می‌گردد.

متملقان و بیماری وبا

هرگاه قحطی، وبا، سیل، بیماریهای مسری خطرناکه گسترش می‌یابد که در زمان قاجار و به خصوص ناصرالدین شاه بارها و بارها اتفاق افتاد چاپلوسان هیچ اشاره به وظیفه سلطان در بهداشت و سلامت عمومی نکرده و با عناوینی مثل بلای آسمانی، قضا و بلا، اثر گناه مردم و مکافات عمل ملت، سعی در تطهیر حاکم می‌کنند.

ناصرالدین شاه و ادب

متملقان باعث می‌شوند شخص هیچگاه ادب یاد نگیرد چرا چون هرچند کند چاپلوسان بعنوان هنر و سنت نیک جلوه می‌دهند. در سفر اول ناصرالدین شاه، گویا در دیدن اپرا با کاغذی که شرح اپرا داده شده بود دماغش را پاک کرده، در کاخی که میهمان بوده با گوشه پرده دهانش را تمیز کرده، با دنباله لباس یکی از مستخدمان خارجی که لباس فراك به تن داشته، دستهایش را خشك کرده است.

متملق هیچگاه باعث خیر نیست

در هیچ يك از تواریخ ذکر از اینکه يك متملق و اطرافیان سلطان سبب ساخت يك بیمارستان، کتابخانه، محل نگهداری اطفال بی‌سرپرست، مؤسسه آموزشی و اقدامات مشابه باشد نیامده و اصولاً این افراد ضمن اینکه نیت خیر ندارند از اینکه نکند این پیشنهاد به مذاق حاکم خوش نیاید هیچ نمی‌گویند.

چاپلوسی در غذا

روزي يکي از زنان ناصرالدین شاه با کالسکه در حال ورود به شمس‌العماره بود که بوي خوش غذا مشامش را تحريك کرد و چون نتوانست نوع غذا را تشخيص دهد از نگهبان پرسید اين بوي چیست. نگهبان پاسخ داد: مخلوط دل و جگر گوسفند و گاو و با سبزمینی و پیاز و ادویه است که می‌پزند و جغوربغور می‌گویند و غذای فقرا است. آن زن می‌گوید قدری برای من بیاورید. نگهبان می‌گوید این غذای فقرا است و شما همسر پادشاه هستید برای شما بد است که از آن بخورید. زن که ذائقه‌اش تحريك شده بود می‌گوید: پس ما حسرت بخوریم؟ از آن زمان این غذا که جغوربغور هم نامیده می‌شود به حسرت‌الملوک معروف شد. کسی چیزی می‌خواهد و بقیه چاپلوسانه او را به صرف اینکه شأن وی

بالاخر از این است که آن غذا را بخورد عملاً
متقابل خواسته او می‌ایستند. چاپلوس آنقدر به
روال دل‌مدوح صحبت می‌کند که شخص تملّق شونده
آن را می‌پذیرد.

سانسور هم نوعی تملّق است

اعتماد السلطنه که در دوره ناصرالدین شاه وزیر
انطباعات (ارشاد امروزی) بوده می‌گوید با آنکه
روزنامه ایران فقط برای چاپ خبر انتصابات از
سوی ناصرالدین شاه بود و گاه اخبار بی‌ضرر چاپ
می‌کرد هم خودم آن را حک و اصلاح می‌کردم. وقتی
با حذف برخی خبر و جمله‌ها، متن پیش از چاپ را
به دید ملوکانه می‌رساندم باز هم از سوی ایشان
نیز اصلاحات (سانسور) صورت می‌گرفت.

چاپلوسی و خیانت عامل جدا شدن قسمتهایی از خاک ایران

در زمان ناصرالدین شاه انگلیسها به کمک عوامل
خود افغانستان و به خصوص هرات را ناامن
ساختند. علت اصلی کار از نظر انگلیسی‌ها، ایجاد
یک دیوار حایل بین ایران و هندوستان بود. هند
انبار طلای انگلیس بود و هرگونه فتنه‌ای برای
حفظ آن می‌کردند. امین الدوله در سال 1273 قمری
با انگلستان قراردادی بست که ایران در امور
افغانستان دخالت نکند و از تمام ادعاهای خود

چشم بپوشد و انگلیس هم نیروهایش را که به تحریک و خیانت اطرافیان ناصرالدین شاه، خارك را اشغال کرده بودند از آنجا بروند. وقتی معلوم شد که امین الدوله پول و قول گذرنامه انگلیس دریافت کرده از نظر افتاد ولی او به جوایز خودش رسید در حالیکه قسمتی از ایران تجزیه شده بود.

متملقان در نقش‌های نظامی

در دوره ناصرالدین شاه عناوین و مقامات به خاطر پرداخت رشوه و چاپلوسی فرد واگذار می‌شد. در سال 1277 قمری چون ترکمانان امنیت استان خراسان را به هم ریخته بودند، لشگری به فرماندهی فردی نالایق به نام حشمت‌الدوله برای سرکوب غارتگران فرستاده شد. از شدت نادانی و بی‌کفایتی این شخص، سپاه شکست سختی خورد و چند هزار نفر سرباز کشته و اسیر شدند. این شکست باعث شد روسیه بر حد بی‌عرضگی صاحب منصبان در ایران آگاه‌تر شده و شهرهای خیوه و بخارا را تصرف کند.

می‌گویند کلاه بیاور، سر آورد

حاکم خیوه که قسمتی از خوارزم بود خود را هم رده ناصرالدین شاه می‌دانست و گستاخانه به سرخس

حمله کرد. مردم در مقابل او ایستادند. فریدون میرزا فرمانفرما دستور یافت که او را دستگیر کند ولی محمدامین خان را شکست داده و سرش را برای ناصرالدین شاه فرستاد.

تملق و خود عزیز کردن از هر راه

برخی دلقکان برای جلب توجه ناصرالدین شاه کارهای عجیب می‌کردند. از درآوردن صداهای وحشتناک و بلند و کشف عورت، اعمال قبیحه که همه اینها برای این بود که او را بخندانند و جلب توجه کنند. تملق از راه مسخرگی هم روشی کارآمد است.

تو که سگ نبرده بودی به چه کار رفته بودی

روزی یکی از چاپلوسان به دربار آمد و شنید که سلطان صبح زود به شکار رفته، وی تا غروب منتظر ماند و هنگامی که حاکم برگشت، چاپلوسانه جلو رفت و گفت:

سحر آمدم به کویت به شکار رفته بودی

تو که سگ نبرده بودی به چه

کار رفته بودی

حقارت تا حدی که کسی خود را سگ بداند نشان می‌دهد چاپلوسی مرز ندارد.

متملق عليه متملق

در ارگ ناصرالدین شاه متملقین به وفور پیدا می‌شدند و مسابقه‌ای بود تا منافع بیشتری به دست آورند. جالب اینکه برای پیشرفت خود، حذف نفر جلوتر را واجب می‌دانستند. وقتی امین السلطان نخست وزیر بود عوامل خود را بر سر کار می‌آورد و پس از برکناری، دیگران سعی می‌کنند همراهان او را از همه جا حذف کنند. جالب اینکه کسانی که تا دیروز خود را وابسته وی معرفی می‌کردند، بعد از برکناری امین السلطان منکر هرگونه ارتباط می‌شدند.

عقل کل

متملقین همواره با گزافه‌گویی، شخص ممدوخ را دارای عالی‌ترین صفات معرفی می‌کنند و این را مدام به تملق شونده می‌گویند. این امر باعث می‌شود وی خود را دارای کاملترین عقل بشری ببیند و به افکار مردم بی‌اعتنا باشد. در زندگی خاندان قاجار، بخصوص ناصرالدین شاه، بوضوح این نوع طرز فکر را می‌توان دید.

هدر کردن بودجه مملکت

ناصرالدین شاه سه بار به اروپا سفر کرد و حداقل یکصد کرور تومان صرف سفر و خریدهای بیهوده او شد. در حالی که تهران آب آشامیدنی سالم نداشت، بیماریهای واگیردار تا نصف مردم را میکشت، یک جاده سنگفرش بین پایتخت و ایالات وجود نداشت و فقر و بیچارگی مردم بیداد میکرد. او بودجه این امور را به خرج سفرهای خارجی می‌رساند. افرادی به چاپلوسی هر کار او را تعریف و تمجید میکردند و بخصوص که در قبال این مخارج به که صرف فروش گمرکات و عایدات کشور حاصل میشد یک کشور خارجی پول را تامین و دستش در امور کشور گشاده‌تر میگردد.

لگد خوردن متملق

عبدالحسین میرزا فرمانفرما یک مرتبه روی پای اتابک افتاد و اظهار عجز و نوکری و چاکری نمود. اتابک چون با اخلاق این شخص آشنا بود با کفش توی پوز او زد و وی را راند. فرمانفرما از رو نرفت باز هم بخانه اتابک رفته و تملق میگفت.

ورود متملق از راه آب

در موقع ریاست وزرای امین‌الدوله فرمانفرما در حضرت عبدالعظیم برای تبعید به بغداد رفته بود. زمانی که صدارت امین‌الدوله رسمی شد مجلس عیشی در پارک تشکیل شده و جوان‌های آن وقت از قبیل مجلل‌الدوله، معین‌الملک و چند نفر از خواص دوستان و هم‌سن‌های خودشان و اهل موسیقی حضور داشتند. در پارک حسب‌الامر بسته شد تا کسی داخل نشود. یک مرتبه در وسط اتاق، شاهزاده فرمانفرما را می‌بیند که آلوده به گل و لجن، مشغول رقصیدن شد. حضار با تعجب ساکت می‌شوند. فرمانفرما با کمال پرویی می‌گوید برای شرکت در این عیش و عرض تبریک خدمت حضرت اشرف به شهر آمدم و چون در پارک بسته بود و نخواستم از شرکت در مجلس محروم باشم از راه آب باغ وارد شدم.

دریافت نشان از خارجی‌ها

وثوق‌الدوله و دبیر حضور در مقابل خوش خدمتی و تملق‌هایی که برای خارجی‌ها کردند نشان‌های سن ژرژ و سن میشل و حمایل دریافت نمودند.

متملقین نمی گذارند خبر شکست منتشر شود

در دوره ناصرالدینشاه سپاهی به قوت شصت هزار نفر به سرکردگی قوام الدوله به جنگ ترکمانها رفت ولی بی‌تدبیری و حماقت وی باعث شکست مرو در سال 1277 گردید که سی هزار نفر از قشون کشته و اسیر دشمن گردیدند. در هیچیک از کتابهای آن دوره این مطلب یعنی جدا شدن ترکستان از ایران ذکر نگردید و آن را به دستور حکومت به سکوت گذاردند.

متملق صاحب منظر و ...

احمد دبیر حضور، پسری خوش منظر بود که مورد توجه محمدعلی میرزا ولیعهد قرار گرفت و شبی به بابا باغی (محلی که آن زمان در چند فرسنگی تبریز و محل تفریح و عیش ولیعهد بوده است) دعوت شده و همانجا بیتوته می‌کند و هرچند این امر پنهان می‌ماند ولی موضوع توسط ناصرالدین‌اکرین سیف که نزد محمدعلی میرزا خیلی محرمیت داشته افشا می‌شود. دبیر حضور به دربار مظفرالدین شاه راه پیدا می‌کند و بعدها عین‌الدوله او را منشی حضور می‌نماید.

خجالت از هم لقب بودن با متملق

شکراه خان قوام الدوله عادت داشت روی لقبش یعنی قوام الدوله که جدیداً به او داده شده بود دو خط می‌کشید. وقتی دلیل را از او پرسیدند که چرا دو خط می‌کشید در حالیکه این مانند خط بطلان کشیدن بر روی چیزی است جواب داد:

راست می‌گوئید وقتی امضا می‌کنم و رفتار کسی که قبلاً این لقب را داشت و متملق فراوان می‌کرد و با بی‌عرضگی تمام، ترکستان را از ایران جدا کرد خجالت زده شده و روی این لقب خط می‌کشم.

القابی برای شاه سلطان حسین صفوی سمبل بی‌عرضه‌ترین حاکم در ایران

سید سلاطین زمان - سرور خوافین دوران - خاقان
فرشته حشم - شجاعت نژاد - آتش بار - ملجاء
الاکاسره و ملاز القیاص - سلطان الاعظم و الخاقان
الاکرم

القاب فتحعلیشاه قاجار که نیمی از کشور را به روسها داد

شاهنشاه جم جاه ملائک - سیاه گردون بارگاه -
خدو زمان - قبله سلاطین جهان که سپهر پرطنین
طنطنه کشورگشاهی چون او شنیده.

ناصرالدین شاه مهربان عادل

در حالی که چاپلوسان صفات نیک مانند مهربانی، عدالت، بخشش، جوانمردی و غیره را به او نسبت می‌دادند. وقتی کریم شیره ای دلقک دربار ناصرالدین شاه یک شوخی می‌کند ناصرالدین شاه دستور می‌دهد او را طناب بپندازند و متملقین می‌دانند که کریم شیره‌ای آدم سیاسی یا کسی که سرسوزنی خطر برای وی داشته باشد نیست، حاضر به وساطت نشدند. هرچه باشد آنان به بیهودگی مدح‌های خود بیشتر واقف هستند.

چاپلوسان می‌دانند که حتی اگر تملق شوند، خوش ظاهر باشد، بدباطن است و این صفت ناصرالدین شاه را تاریخ نویسان تایید کرده‌اند.

تملق در ادرار

یکی از افرادی که به دیدن ظل السلطان، حاکم اصفهان و پسر ناصرالدین شاه از زن صیغه‌ای رفته بود می‌گوید در وسط صحبت، او صدا زد: ادرار، کسی آمد دکمه (در آن زمان زیپ اختراع نشده بود) شلوار آقا را باز کرد و آلت وی را در یک گلدان طلا قرار داد و وقتی ظل السلطان راحت شد، آب ریخت آلت آقا را تطهیر کرد و دورن شلوار گذاشت و دکمه را بست و رفت.

خود دعوت کردن

ناصرالدین شاه هرگاه بی‌پول می‌شد خود را به خانه مقامات یا ثروتمندان دعوت می‌کرد. یعنی کسی را می‌فرستاد خبر دهد که وی فلان روز به اهل خانه افتخار حضور می‌دهد و آنها می‌دانستند که باید پول و هدایا آماده کرده و تقدیم کنند هیچ کس جرئت نداشت چنین افتخاری را رد کند. جالب اینکه هیچ کدام از سفرهای او به کشورهای اروپایی به دعوت آن کشور نبوده و همواره خود ناصرالدین شاه به اطلاع سفیران می‌رساند که تمایل دارد از آن کشور دیدن کند و همواره با اکراه پذیرفته می‌شد. چون ایران روابط اقتصادی یا سیاسی چندانی با اروپایی‌ها به غیر از انگلیسی و روسیه نداشت ولی حتی آنها هم علاقه‌ای به پذیرش چنین فرد تحمیلی را نداشتند.

سود نصیب متملقین، ضرر برای مردم

وقتی ناصرالدین شاه در سفر به انگلستان امتیاز انحصار تنباکو برای پنجاه و پنج سال را به کمپانی رژی داد او و همراهانش مبلغ درشتی رشوه گرفتند. هنگامی که اعتراض عمومی موجب اجبار وی به لغو آن شد مبلغ پانصد هزار پوند انگلیسی بعنوان خسارت به کمپانی رژی پرداخت شد و چون

چنین پولی در خزانه نبود آن مبلغ را ربع پنج درصد از بانک شاهی گرفتند.

چاپلوسان با دریافت رشوه، قرارداد را در جهت منافع ملت ایران جلوه می‌دهند، سلطان پولی می‌گیرد و صرف عیاشی در اروپا می‌کند حال که اوضاع برگشته، ملت باید سالها تاوان بدهند.

این داستان موجب رکود اقتصادی سالهای آخر ناصرالدین شاه و گرسنگی مردم شد. برخی نوشته‌اند حدود یک پنجم مردم ایران در کاشت و داشت و امور مربوط به تنباکو فعالیت داشته‌اند و حاکم بدون هیچ توجه، معاش این همه انسان را به خارجی واگذار کرد.

نفوذ چاپلوسان در میان مردم

متملقین هیچگاه نزد مردم جایگاه نداشته‌اند و البته چاپلوسان هم کاری به مردم نداشته‌اند. زیرا سودی از مردم عایدشان نمی‌شده فقط صاحبان مقام دولتی و ثروتمندان می‌توانسته‌اند خبری به این افراد برسانند. از طرف دیگر چاپلوس کارش تعریف مدام از ممدوح است و اگر مردم مستقیماً به آن مقام دسترسی داشته باشند تو خالی بودن تعریف‌های چاخان‌گو بیشتر آشکار می‌شود. بنابراین تمام تلاش این افراد برای فاصله قرار دادن بین صاحب مقام حکومتی یا مالک ثروت و مردم است.

پیشکش نقدی زبان گویای تملق

هرگاه کسی فکر می‌کرد که دائم دور و بر سلطان نیست تا تملق بگوید و خودشیرینی کند با فرستادن پول و سکه یا ظروف طلا، چاپلوسی می‌کرد از این راه و البته بسیار موثر بود و او را در پست خود حفظ می‌کرد. متملقینی هم به شکل خبرچین در اطراف حاکم بودند که تا می‌شنیدند کسی دیگری پیشکش بهتری برای گرفتن پست شخص اول پیشنهاد کرده، فوراً به او اطلاع می‌دادند تا بر مبلغ بیفزاید و البته حق خبرچینی آقایان را نیز فراموش نکند. شك نیست که پیشکشی از اموال مردم تامین می‌شد و این برای متملق اهمیتی ندارد.

تملق برای انحصار طلبی

پول زبان گویای تملق است و ایرانی و خارجی این را می‌دانند. هر کس خواهان انحصار در کاری بود از طریق پرداخت وجوه سنگین به سلطان و اطرافیان، کار خود را به نتیجه می‌رساند. واقعه رژی، قرارداد 1919 و مشابهات آنها برای اثبات کافی است.

ناصرالدین شاه و نوروز و شمشیر جهانگشا

یکی از خارجی‌های حاضر در مراسم نوروزی سال 1296 قمری در حضور ناصرالدین شاه می‌نویسد: همه سفرا و وزرا ایستاده بودند که ناصرالدین شاه در حالی که لباسی با انبوه جواهرات بر تن داشت وارد شد. او بر تخت مرمر نشست و شمشیر جهانگشای نادر را بر روی زانو گذارد. متملقین از او خواسته بودند که شمشیری را به نشانه جهاگیری در دست بگیرد و چون شمشیر نادر که با آن هندوستان، اکراین، گرجستان، ارمنستان و بسیاری نقاط جهان را تصرف کرده بود در خزانه موجود بوده در حالیکه ربطی به ناصرالدین شاه که موجب جدایی افغانستان از ایران شده و هیچ فتحی نیز ننموده بود نداشت. دیگر اینکه وزرا و شاهزادگان و سفرا با وی درباره شکارهای اعجاب انگیز او صحبت می‌کردند.

ناصرالدین شاه و تملق در شکار

هرگاه ناصرالدین شاه به شکار می‌رفت برایش چادری مهیا می‌کردند و تفنگی روی چارچوب قرار می‌دادند که کافی بود او فقط انگشتش را روی ماشه فشار دهد. آنگاه مستخدمین شکارها را هل و فرار می‌دادند که حتماً از جلوی چادر و لوله تفنگ او رد شوند. ناصرالدین شاه چند تیر به

شكاري كه اكثرأ بز كوهي بود مي‌انداخت و شكار مي‌کرد.

متملقين نيز چند پرنده شكار مي‌کردند و با چاپلوسي به ناصرالدين شاه مي‌گفتند اين پرنده‌ها با تفنگ او شكار شده‌اند و سپس همگي درباره هنر تيراندازي و شكار سلطان به گفتگو و گزافه گويي مي‌کردند. در نهايت سلطان ده تير انداخته ولي پنجاه شكار صورت گرفته بود.

هنرمند آزاد ضد تملق

ناصرالدين شاه هر ساله در تكيه دولت مراسم عزاداري برگزار مي‌کرد و دوست داشت او را فرد بسيار متديني بدانند. چند بار هم متملقان تصوير ناصرالدين شاه در حال جنگيدن با شمر كشيده و انعام خوبي گرفته بودند. يك سال يك نفر نقاش مدعي شد تصوير وي را در روز عاشورا كه با دشمنان حضرت(ع) مي‌جنگد كشيده ولي فقط روز مراسم بايد پرده برداري شود. در روز عاشورا هنگامي كه احساسات مردم به اوج رسيده بود ناصرالدين شاه دستور داد كه پرده از روي نقاشي بسيار بزرگ بردارند و اين كار انجام شد.

همگان با تعجبديدند كه نقاش تصوير ناصرالدين شاه را در جنگ با حضرت(ع) كشيده و سر و صدا برخاست. هرچه گشتند نقاش را نيافتند. او گريخته بود.

متملق کپی ممدوح

متملق سعی می کند تمام رفتار و عادات مدح شونده را تقلید کند. اگر ممدوح، چای را زیاد دوست دارد چاپلوس هم علاقه شدید نشان می دهد. اگر از هندوانه بدش می آید متملق هم کراهت نشان می دهد. طرز لباس پوشیدن، مدل مو، سبیل، ریش، محل های مورد علاقه، ورزش های مورد توجه، رنگ، بو، هنرپیشه و هنرمند محبوب ممدوح عیناً مورد محبت چاپلوس هم هست. در واقع وی سعی می کند کپی ممدوح باشد و چو و فقط تظاهر است بنابراین هرچیزی را می تواند تقلید کند.

هیچ کس از پارسایی به مقام و ثروت نمی رسد

هر چاپلوس به این نکته رسیده که از تقوا و پارسایی به مقام و ثروت مورد نظر نمی رسد. بنابراین جهت رسیدن به هدف اصلی که پست های حکومتی و ثروت اندوزی است. لازمه اش کنار گذاشتن پارسایی و رستگاری است. در نظر اینگونه افراد بزرگی فقط در پول و مقام است و البته هنگامی این دو را از دست بدهند معلوم می شود از اول هم هیچ نبوده اند. تاریخ نشان می دهد نام کسانی باقی می ماند که به بشریت خدمت کرده اند نه اشخاصی که ثروتمند بوده اند.

فریب کاری ناصرالدینشاه

تملق نوعی فریبکاری و ریاکار است که زیر دست برای فرادست انجام می‌دهد ولی هرگاه بالادست عملی برای فریب مردم انجام دهد آن را تملق نمی‌نامیم.

کنت روگوبینو سفیر فرانسه در دوره ناصرالدینشاه قاجار آورده که در سال 1856 میلادی تصویری از امام اول شیعیان (ع) از هندوستان آورده بودند و به دست شاه رسید. وی بوسیله جارجیان در تمام نقاط کشور وجود چنین شمایلی را به اطلاع مردم رسانید و ادعا کرد که این یگانه تمثالی است که به امام علی (ع) شباهت کامل دارد. دلیلی که وی برای اثبات این ادعا ارائه می‌داد تعلق داشتن آن به کشور هندوستان بود. شاه به اطلاع مردم رسانید که می‌خواهد این تصویر را زینت پیکر خویش سازد و برای انجام آن روز مخصوص و تشریفات ویژه‌ای معین کرد. او ابتدا دستور داد ابوالحسن خان نقاش‌باشی آن را به صورت مدالی جواهرنشان درست نماید و سپس ستاره‌شناسان روز مساعدی را انتخاب کردند و گروهی از علما و درباریان برای حضور در مراسم نصب مدال دعوت شدند. در 26 نوامبر 1856 میهمانان به حضور سلطان رسیدند و میرزا آقاجان در مجمعه‌ای جواهرنشان مدال را به پیشگاه آورد و ناصرالدینشاه به مدال سلام کرد. شیخ رضا آن

را به گردن شاه آویخت و در این زمان یکصد و ده تیر توپ به عدد نام حضرت علي(ع) به حروف ابجد شلیک شد.

جام دعا

در دوره ناصرالدینشاه در مناسبت‌های مختلف به خصوص شروع سال نو یکی از مجتهدان داخل یک جام طلا را با زعفران دعانویسی کرده و با مایع سیپدی پر می‌کرد سپس تکان می‌داد تا تمام دعا حل شود. سلطان آن نوشیدنی را می‌چشیدند و آنگاه به دیگران می‌داد تا بنوشند.

مصلحت خانه

ناصرالدینشاه در 1859 میلادی بیست و پنج نفر را منصوب و کرد تا مصلحت خانه تشکیل دهند و در امور مردم مشورت کنند که البته دو سال بعد هم دستور انحلال داد و هیچ هدفی جز ریاکاری نزد مردم نداشت.

متملق و مردم

متملق برای مردم هیچ ارزشی قائل نیست چون سودی برای او ندارند. دیگر اینکه وقتی حرف‌های چاپلوسانه وی بین مردم پخش می‌شود او را مورد

تمسخر قرار می‌دهند. او انتظار دارد مردم هم تملّق او را بگویند و وقتی عکس این را می‌بینند نسبت به آنها تنفر پیدا می‌کند و البته احساس مردم نیز نسبت به او مشابه است.

انکار تحت تاثیر قرار گرفتن

ناصرالدین شاه در قضیه رژی دچار ترس شد. مردم ناراضی بودند و چون قرارداد با امضای او به اعتبار رسیده بود حالا باید پاسخگویی معترضان می‌شد. در نامه‌هایشان به آیات عظام ابراز می‌کرد که به خاطر منافع مردم و مملکت این کار را کرده و دیگران آن را درک نمی‌کنند.

حالا که خطر آمده هیچ يك از چاپلوسان نیستند که راه حلی ارائه کنند. او تنها است و باید خودش را نجات دهد. او هم مملکت را بدهکار می‌کند و تا سالها این مردم باید رنج کشیده و دسترنج خود را برای اشتباهات حاکم از دست بدهند. چاپلوس چه فرقی برایش می‌کند ناصرالدین شاه باشد یا دیگری، او مدح می‌گوید و تغیر نام ممدوح هیچ اشکالی ندارد.

جالب اینکه امین‌الدوله همسر ناصرالدین شاه به وی می‌گوید کسی به شما خیانت می‌کند که پرورده احسان شما است و خودتان این شخص بی‌لیاقت را به این درجه رسانیده است.

مکاتبات

تملّق آنچنان در ذهن و سنت حکومت تاثیر گذارده که در هر مکاتبه هرچند ساده و فقط براي کارهاي عادي روزانه باشد بايد چند خط به عناوين و القاب مخاطب اختصاص يابد. در برخي نامه ها چند سطر فقط تملّق نوشته شده و اصل مطلب در پايان نامه و در يك يا دو خط نوشته شده است. از طرفي مردم نامه خطاب به سلطان نوشته و دادخواهي مي کردند و براي اينکه حاکم به نامه آنها توجه کند همواره به مردم توصيه ميشد که کوتاه بيايند يعني نامه اي بنويسند که بعد از القاب و دعاي براي سلطان، اصل درخواست به کوتاه ترين صورت ممکن ذکر شود.

تملّق در خواب ديدن

چاپلوسي براي ناصرالدين شاه تعريف کرد که خواب ديده است. حضرت امام حسين (ع) در روز عاشورا او را صدا کرده اند و او در رکاب ايشان به جنگ رفته و اين نشان مي دهد که ناصرالدين شاه از ياران با ايمان حضرت است. ديگران که مي دانستند چنين خوابي صحت ندارد ولي نمي توانستند چيزي بگويند چون کسي جرئت ندارد بگويد که وي از ياران صديق حضرت نيست.

تملق گویی راههای مختلف دارد که خواب دیدنهای جعلی هم از آنهاست والبته سایرین هم از فردا شروع کردند به خواب دیدن.

تملق شونده خود نیازمند تملق گویی می شود

بنا به فتوای میرزای شیرازی مردم از تنباکو دست کشیدند و کمپانی رژی به ضرر هنگفت افتاد و اوضاع بحرانی شد. مردم مقابل ارگ جمع شدند و به ناصرالدین شاه بد و بیراه می گفتند. سربازان تیر انداختند، عده ای کشته شدند و اوضاع تهران ملتهب گردید. ناصرالدین شاه به یک روحانی ساده که مردم او را به بیطرفی و پاکدلی قبول داشتند انگشتی گرانبهای فرستاد و نماینده در ابتدای صحبت تملق بسیار از این مرد پاکدل کرد ولی آن شخص هدیه و تملقها را نپذیرفت و به فرستاده ناصرالدین شاه گفت یا لغو قرارداد رژی یا ادامه اوضاع و ضمناً تهدید کرد که اگر سلطان فکر میکند این بلوا را من به تنهایی میتوانستم راه بیندازم، از تهران خارج میشوم و البته مردم جمع شدند و نگذاشتند او برود.

ضد تملق از سوی مردم

مردم، در واقع شاعران مردمی در حوادث، مختلف و بر اساس متضاد تملق‌ها، شعرهایی آهنگین برای سوژه‌های انسانی یا مناسبتی می‌ساختند. این شعرها ورد زبان همه مردم می‌شد و از کودک و بزرگ در گوشه و کنار شهر و روستا می‌خواندند و باعث خنده و سرگرمی بود.

از حق خود نمی‌گذرم

مظفرالدین شاه ظاهراً قصد کشتن میرزا رضای کرمانی که ناصرالدین شاه را به قتل رساند، نداشته و علیرغم تصور مردم که فکر می‌کردند چند روزه او را خواهند کشت این زندانی شدن چهار ماه طول کشید. یکی از متملقین از مظفرالدین شاه می‌پرسد چرا او را به قتل نمی‌رسانید. سلطان جواب می‌دهد او قابل کشتن نیست. متملق می‌گوید: اگر شما از حقوق خود گذشتید ما رعایا که فرزندان شاه شهید هستیم تا قاتل را بر دار نبینیم چشممان گریان خواهد بود. در خواست داریم میرزارضا را به مردم بدهند تا گوشت بدن او را با دست و دندان بکنند. سلطان دستور داد فردا سر او را ببرند.

نَسَبِ دَسْتوَرِي

هرکدام از حاکمان و ثروتمندان براي اینکه به دنبال قدرت سياسي و اقتصادي، خواهان بزرگي هم هستند دستوري مي‌دهند که عده‌اي متملق بنشينند و براي آنان نَسَب‌نامه بنويسند. چاپلوسان از حاکم مي‌پرسند که خواهان انتساب به چه گروهی هستند. آیا اعقاب ديني مي‌خواهند يا نظامي يا اديب و دانشمند، سپس با دريافت جواب اين پرسش شروع مي‌کنند به نسب‌سازي و او را از نظر اجداد پدري به فلان مقام مذهبي و از نظر مادري به فلان سلسله حکومتي وصل مي‌کنند در حالي که هيچ واقعي وجود ندارد. جالب اينکه در دودمان‌سازي براي صفويه، آنها را از اولين شيعيان معرفي مي‌کنند در حالي که همه مي‌دانستند که اعقاب آنان همگي سني و پيرو شافعي بودند.

تغییر عنوان

صفويان در ابتدا همگي عنوان شيخ را داشتند تا اينکه علي، پسر شيخ صدرالدين عنوان شاه را بهتر پسندید چه اينکه هم مقام معنويت ديني و ارشادي و هم مقام سلطنت را داشت. اين فکر را متملقان به او القاء کردند و او هم آن را هم شأن خود دید.

میرزا رضای کرمانی

میرزا رضای کرمانی دستفروش بود و پارچه به مجالس بزرگان می‌برد و می‌فروخت. روزی یکی از شاهزادگان قاجار پول پارچه وی را نداد و او شکایت نزد کامران میرزا نایب‌السلطنه ناصرالدین شاه برد. کامران میرزا از وی خواست که شکایت خود را بنویسد و انگشت بزند. آنگاه دستور داد وی را به زندان ببرند و گزارش برای ناصرالدین شاه تهیه کرد و میرزارضا و دو نفر دیگر را به توطئه علیه شاه متهم نمود. میرزا چند سال را در تبعید و غل و زنجیر گذراند و بعد به مستخدمی سیدجمال الدین اسدآبادی درآمد و در آخر هم چون کسی به دادخواهی وی توجه نکرد ناصرالدین شاه را ترور کرد و کشت.

در تاریخ صفویه و قاجار بسیار می‌خوانیم که افراد متملق، اشخاص را به توطئه علیه سلطان و حاکم متهم کرده و تبعید و زندانی و حتی مقتول می‌کردند تا خود را نزد او عزیز کنند. حاکمان همیشه توهم توطئه دارند و همواره فکر می‌کنند کسانی می‌خواهد آنها را از قدرت پایین بیاورند. این ذهنیت باعث می‌شود هرگاه چاپلوسان بگویند که عده‌ای را به اتهام علیه او دستگیر و شکنجه و مقتول کرده‌اند، باور کند و متملقان نزد وی عزیز شوند.

این موارد نزد ثروتمندان نیز هست و فرصت طلبان و چاپلوسان دور آنها سعی می‌کنند همواره نشان دهند که بسیار بیشتر از دیگران در فکر حفظ و افزایش منافع او هستند و چه زیاد باعث اخراج افراد و حق کشی‌های دیگر می‌شوند.

متملق بلای جان همه از جمله بستنی فروش

وقتی ناصرالدین شاه کشته شد و میرزا رضای کرمانی دستگیر گردید معلوم شد که از صبح میرزا رضا یک نان خریده و خورده و یک بستنی هم میل نموده. برخی متملقین مطرح کردند که بستنی‌فروش باید دستگیر شود تا معلوم گردد در بستنی چه چیزی ریخته بود که وی را به قتل ناصرالدین شاه جسور کرده است. بستنی فروش را گرفتند مدتی زندانی و شکنجه کردند تا اقرار کند در بستنی چه ریخته بود او مدام می گفت من روزی هزار بستنی می‌فروشم و اگر چیزی ریخته بودم که افراد را تبدیل به قاتل کند دیگر در این شهر کسی نباید زنده مانده باشد.

آداب و رسوم اختراعی متملقین

در ایران باستان، رسم بوسیدن دست سلطان نبوده و وقتی مراسم تمام می‌شد همه به طرف خروجی می‌رفتند. عقب عقب رفتن، دست بوسی، خاک

بوسي، همه حاصل ابداع اين چاپلوسان بوده. در دوران حضرت رسول(ص) مردم به سادگي نزد ايشان رفته و پرسش و پاسخ داشتند. چگونه تكلفاتي تحت عنوان تشريفات و مراسم بوجود آوردند كه افراد عالي مقام را از مردم دور مي‌كرد و تساوي انسانها را برهم مي‌زد.

متملق در خدمت هر كس صاحب قدرت باشد

متملقي شعر مي‌ساخت يا هنرمندي كالاي هنري در عرصه‌اي به ظهور مي‌رساند و به سلطان هديه مي‌كرد. اگر صله‌اي دريافت مي‌كرد كه هيچ و گرنه با تغيير اسم در شعر يا عوض كردن نام اثر هنري آن را به حاكم ديگري تقديم مي‌كرد. در واقع آن صفات نيكو را در هيچكدام نمي‌ديد بلكه هدف رسيدن به پاداش را دنبال مي‌نمود ولي چون در آن زمان چاپخانه يا محل بايگاني وجود نداشت كه اين سابقه را حفظ نمايد. همان سوژه را به سلطان بعدي ارائه مي‌كرد و جايزه‌اي دريافت مي‌داشت.

رجز خواني، تملق از خود

در جنگها، پهلوانان دو طرف به ميدان مي‌آمدند و قبل از شروع جنگ همگاني، اوصاف و القاب خود را برمي‌شمردند و خواهان كسي از طرف مقابل مي‌شدند

که عناوین‌اش معادل این شخص باشد. این عمل را رجزخوانی می‌گفتند و چون اصل آن از عادات اعراب است، شعرهای زیادی در این زمینه به عربی وجود دارد. در شاهنامه فردوسی هم گوشه‌هایی وجود دارد مانند سخن رستم به اسفندیار:

که گفت برو دست رستم ببند

نبنند مرا دست چرخ بلند

ولی رجزخوانی در ایران باستان کمتر دیده شده و البته جنگ قهرمانان دو سپاه از اصول نبردهای قدیم بوده و در تمام دنیا رواج داشته است. در واقع پهلوان مدعی یک رشته صفات قوی و مثبت قهرمانی است که خودش می‌گوید و خود را به آن ویژگی‌های می‌ستاید.

متملق بی وطن

متملق همه سعی‌اش در به دست آوردن حداکثر منافع است و هرگاه این ثروت به دست آمد برای اینکه از دست ندهد حاضر است به هرجای دنیا برود. وطن او در تمام منافع مادی است که به دست آورده.

متملق سرسپرده

چاپلوسان برای اینکه جایگاه خود را حفظ کنند و چنانچه یک یا چند قدرت خارجی را ذی‌نفوذ در کارهای ببیند خود را به آن قدرت نزدیک می‌کنند.

اظهار سرسپردگی و جلب رضایت ارباب خارجی را وظیفه خود می‌دانند. در دوره قاجار که انگلیس و روسیه قدرت‌های بزرگ زمان بودند کمتر از اطرافیان سلطان را می‌شد دید که سرسپرده یکی یا گاه هر دوی این کشورها نباشد و برخی از این افراد پرچم یک یا هر دو آن قدرت‌ها را بر سر در منزلشان نصب می‌کردند و حاج عباس ایروانی معروف به میرزا آقاسی و آقاخان نوری از نمونه این وابستگان بودند.

تملق و توجیه قتل و غارت

چاپلوسان برای مقامات قاجاری و صفوی و حتی مغول و تیمورلنگ جایگاه روحانی و ماوراءطبیعی تصویر می‌کردند و با این کار هر کشتار و غارت عنوان غازی که همان جهاد است گذاشته و برای آن الهام دستور خداوندی را عامل می‌دانستند. هرگاه سلطان محمود غزنوی و دیگران به قصد کشورگشایی و چپاول ثروت همسایگان حمله‌ای به جایی می‌کردند آنان را فرستاده خدا و جنگ را به منظور دیندار کردن کافران جلوه‌گر ساخته و آن حاکمان را سرشار از غرور بی‌اساس می‌نمودند.

رفتار متملقانه

متملقان همواره تظاهر می کنند که فقط به خاطر شخص خود حاکم و صفات نیک اوست که در خدمت اویند در حالی که همواره جیب و آشپزخانه شان توسط ممدوح پر می شده و بسیار در تاریخ آمده هرگاه ممدوح سخاوتمندتری می یافته اند سریعاً اولی را رها کرده و به سراغ دومی می رفته اند.

زنده خوری

افراد متملق آنچنان وحشی هایی بودند که با اشاره مرشد مخالف او را زنده زنده می خوردند. چنین کسانی در خدمت سلاطین صفوی بوده و برای ابراز ارادت خود به حاکم، به اشاره او متهمین به مخالفت با او را با دردناک ترین وضعیت و در حالی که زنده بودند قطعه قطعه کرده و می خوردند.

افسانه و رؤیای پردازی

وقتی کسی به قدرت می رسد متملقان برای او اعمال خارق العاده می سازند که شاید حتی فکر آن هم به ذهن مخاطب نرسیده همچنان که برای یکی از اعقاب خاندان صوفیه به نام خواجه علی که بعدها شاه شیخ علی شد ساخته اند که به یک اشاره او

تازیانه تیمور که در رودخانه افتاده بودن بیرون افتاد و به دست او آمد وی آن را به تیمور پس داد. دیگر اینکه او یکبار سه سنگ به سوی تیمور پرتاب کرد یعنی سه دانگ عالم در طالع تو است یا به تیمور گفت: خدا عالم ترا توفیق دهد که دنیا را مسخر کنی.

تملق در تاریخ نویسی

در حالی که قوای ایران در دوره قاجاریه از روسها شکست خورد، چون در يك منطقه كوچك روسها مجبور به عقب نشینی شدند به خواهش متملقان و دستور فتحعلیشاه، فتحنامه نوشتند و برای ایالات فرستادند. در واقع تاریخ برای آنها به منزله آنچه اتفاق افتاده نبود بلکه آنچه از نظر سلطان باید اتفاق افتاده باشد بود و شرح دلاوری‌های حاکم و تدبیر عقلی و نظامی سلطان و چگونه دشمنان به زار از او امان خواستند را می‌آوردند. در واقع همه آنچه می‌نوشتند جز مشتی یاوه نبود. اگر در میدان نبرد باد می‌آمد آن را به یاری خداوند به حاکم نسبت میدادند و معجزاتی می‌ساختند تا ثابت کنند قدرت الهی پشت سر سلطان و سربازانش بوده است.

همه اینها در حالی است که برای حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی در هنگام فرار چون از رودخانه رد

شد با اسب خود به گودي فرو و رفت و چون نتوانست پاي خود را از ركاب خارج كند خفه شد.

تملّهای عجیب

وقتي يك سلطان فوت مي‌كرد و پسرش به حكومت مي‌رسيد برخي چاپلوسان كارهايي مي‌كردند كه بسيار دور از ذهن مي‌نمايد و ولي آن كارها را انجام داده از مزايای آن تا پايان عمر استفاده مي‌كردند. از اين موارد هنگام تدفين سلطان متوفي است كه وقتي همه از مراسم فراغ شده و نوبت به خاك ريختن مي‌شد فرد فرصت‌طلب به عمد ولي در ظاهر بطور اتفاقي، انگشتري خود را به درون قبر مي‌انداخت سپس جهت برداشتن آن وارد قبر شده و بيرون مي‌آمد و همواره اين را به ديگران ياد آوري مي‌كرد. استاد اين گروه مغيره بن‌شعبه بود، هرچند فرد نيكنام و بزرگي نبوده ولي هنگام خاكسپاري پيامبر خاتم (ص) اين كار را كرد و مدام به مردم مي‌گفت او آخرين كسي بوده كه چهره مبارك را ديده و ايشان را لمس کرده و از مزار بيرون آمده. وي اين فريب را بعنوان دليلي بر نزديكي‌اش به حضرت رسول (ص) بر زبان مي‌آورد.

چاپلوسی و تبلیغ

رابطه ای بین چاپلوسی و تبلیغ وجود دارد. در هر دوره از یک کسی یا چیزی تعریف می‌شود در این تشابه بسیاری از محاسنی گه گفته می‌شود هدف ایجاد یک حس کاذب نیاز است. در هیچ یک شما عیبی نمی‌بینید چون اگر عیبی باشد و عیان شود آن کالا را نخواهید خرید. امتیاز اصلی در وجود رقبا است که به طور غیرمستقیم و گاه تحت عنوان مقالات علمی، از نواقص و معایب رقیب شما را مطلع می‌کنند.

صفویه - شیخ جنید

فضل اله ابن روزبهان آورده که اطرافیان و مریدان نسبت به شیخ جنید عقاید بسیار افراطی ابراز می‌کردند و او در حدّ خداوند و فرزند او حیدر را ابی اله می‌خواندند و می‌گفتند: او واحد (خدای) زنده است و جز او خدای نیست.

متملقین و در خانقاه

شیخ صدرالدین موسی (1304-1392) میلادی در سی و یک سالگی ریاست فرقه صفویه را بعهده گرفت و پیروانش بسیار زیاد گشتند. در دوران وی گروهی از اهالی گرجستان (گرجی‌ها) به مسجد اردبیل

حمله کرده و در آن را کنده و با خود بردند. مریدان شیخ آن را از مهاجمان پس گرفتند. این حادثه باعث شد به تحریک چاپلوسان به بهانه غزوه و جهاد، گرجیان قتل عام شوند.

متملقین و مردم ساده دل

در تمام دوره صفویه و قاجار، چاپلوسان داستانهای تخیلی درباره وقایعی که برای سلطان وقت پیش آمده او به سلامت از آنها گریخته ساخته و پرداخته و بین عوام پخش می‌کردند. توجه خاص خداوند تعالی به سلاطین صفوی مایه اصلی این خیالپردازی‌ها بود. اثر نکردن تیر دشمنان بر بدن حاکم، علم غیب، تحت نیروی الهی بودن از زمان تولد و بسیاری دیگر از اینها برای تمامی این افراد بخصوص شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی ساخته شد.

متملقین و لشکر اجنه

در دوره شاه سلطان حسین صفوی متملقانی که مدعی امکان تسخیر اجنه بودند در قبال هدایایی قول داده بودند تا عبدالرحمن پاشاه اجنه را وادار سازند با پنج هزار از جنیان به دشمن حمله کند و او را تار و مار سازد.

متملقين چند برابر سپاهيان

در سال 1706 ميلادي سلطان حسين صفوي به قصد زيارت قم و مشهد از اصفهان حركت كرد. هرچند تمام زنان و حرمسرا و اطرافيان و تعدادي سپاهي و پاسبان را همراه برد تعداد چاپلوسان آنقدر زياد بود كه كاروان بيش از شصت هزار نفر شد و هرجا اطراق كردند اهالي را به بدبختي كشاندند.

نقش چاپلوسان در تعيين سلطان

شاه سليمان صفوي هفت فرزند پسر از خود بجاي گذاشت و قبل از مرگش تعيين پادشاه آينده را به اطرافيانش سپرد و گفت: اگر ميخواهيد کشور در صلح و آرامش باشد ميرزا حسين و اگر افتخار و عظمت کشور را خواهانيد به عباسميرزا رأي دهيد. چاپلوسان به سلطان حسين صفوي رأي دادند و راه براي سقوط کشور هموار شد.

تعويض اسم سلطان با چاپلوسی

شاه سليمان صفوي در بيست سالگي به حکومت رسيد و خود را شاه صفي ناميد ولي بخاطر يك سري حوادث بد او را معتقد ساختند كه بهتر است نام خود را عوض كند و نامش را به شاه سليمان عوض كردند.

متملقین و جبرگرایی

سلطان حسین صفوی تا جوانی در حرمسرا و محاصره زنان و خواجهگان بود و در جوانی توسط متملقین هدایت می‌شد و او را معتقد کرده بودند که همه چیز را از خداوند تعالی بداند و خود هیچ تلاش نکند. بعنوان مثال در شب دوازده ژانویه 1706 میلادی طی یک میهمانی در محل کاخ چهل ستون یکی از ستونهای چوبی آتش گرفت و در مدت کوتاهی به سقف هم سرایت کرد. او از خاموش کردن آتش جلوگیری کرد و گفت:

«اگر اراده خداوندی بر این قرار گرفته که این تالار سوخته شود با آن مخالفتی نخواهم کرد.»

چاپلوسان و جن و پری

چاپلوسان در حمله افغانیها و محاصره شهر اصفهان از او خواستند از جن و پری و فرشته و ملائک و موجودات نامرئی کمک بگیرد. او نیز دستور داد. به سربازان آبگوشت سحرآمیز بدهند تا سربازان پس از خوردن آبگوشت نامرئی شوند به آسانی بر دشمن فائق آیند.

چاپلوسی با ستارگان و نجوم

در محاصره اصفهان در حمله افغانی‌های وضع قحطی بسیار بد شد. ولی متملقینی که ظاهراً نجوم می‌دانستند به سلطان حسین صفوی می‌گفتند: ستاره اصفهان بر روی مشتری است و بزودی برطرف خواهد شد.

او نیز دست روی دست گذاشته بود تا دشمنان وی مثل ستارگان بنای النعتش متفرق شوند.

متملقین بالای جان ادیان

شاه سلیمان صفوی به تحریک و تشویق متملقین دستور داد زرتشتیان (1699 میلادی) باید مسلمان شوند. عده زیادی از زرتشتیان ناچار اسلام آوردند و آتشکده آنان ویران گردید و به جای آن مدرسه و مسجد برپا شد. زرتشتیان البته موفق شدند آتش مقدس را به کرمان ببرند و که در آنجا درباره مذهب آنها کمتر سخت‌گیری می‌شد.

شاه عباس هم در (1600 میلادی) بخاطر اینکه شنید آرامنه از او ناراضی هستند و این را خلاف انصاف می‌دانست دستور اجبار به مسلمان شدن آرامنه ساکن منطقه بختیاری داد. میرطاهر نطنزی معروف به میرابوالمعالی را مأمور انجام این کار کرد. او هم دستور داد مؤمنان بجان آرامنه بیفتند و

هرکس به رضاي خاطر مسلمان نشد به زور به اسلام درآورند.

کشيش پيري که نمي خواست مسلمان شود را به زور ختنه کردند که به همين خاطر فوت کرد. پنج هزار نفر ارامنه به ظاهر مسلمان شدند.

نقش متملقين در شکستن کشور

در گرجستان امير تازه مسلماني به نام خسروخان گرجي حکومت ميکرد که فرزندي به نام گرگين خان داشت. او به حکمراني و بيگلربيگي کابل و قندهار و هرات منصوب شد. وي به محض ورود به منطقه سرناسازگاري با مردم آن سامان را گذاشت که به قول آصف محمدهاشم در رستم التواريخ «خدا هدايت کند ايشان را، خسرو خان و گرگين خان و اتباع و عمله جاتاش شروع نمودند و به ايزا و آزار نمودن اهل سنت به مرتبه اي که از حد و تقرير بيرون است.»

اين اشخاص که به صلاحديد اطرافيان متملق سلطان صفوي (شاه سلطان حسين) به آنجا رفته بودند باعث شورش افغانها و سقوط حکومت صفوي و شکست کشور گرديدند.

تملق و جنسیت

می‌گویند زنان بیشتر از مردان عاشق تملق و تعریف هستند. این نکته بر متملقین پنهان نیست و هرگاه درمی‌یابند که همسر، خواهر، دختر، مادر، عمه، خاله یا به هر حال یکی از وابستگان مؤنث سلطان مورد توجه بسیار است او را هم مورد مدح قرار می‌دهند. آخرین زنی که در تاریخ تملق شده مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه است. وی با مردان زیادی رابطه داشت ولی چون بسیار ذی‌نفوذ بود متملقان او را تعریف و مدح بسیار می‌کردند. خاقانی در تعریف از بانو عصمت‌الدین خواهر منوچهر پادشاه وقت می‌گوید:

حضرت	ستر	مَعْلَا	ذات	سیمرغ،
دیده‌ام	آشکارا	دیده‌ام		

زن و تملق

در واقع اولین زنی که تملق شوهرش گفت حوا بوده که شیطان از طریق وی آدم را فریب داد. شیطان چون بطور مستقیم نتوانست آدم را بفریبد نزد حوا رفت و حوا نیز با تعریف بسیار، آدم را به خوردن میوه ممنوع تشویق کرد و زندگی بشر را عوض کرد.

تملق در اراجیف

یکی از سلاطین اعلام نمود که اگر کسی یکهزار بیت شعر بی‌معنی بگوید یکهزار سکه طلا جایزه خواهد گرفت و چنانچه شعرهایش مفهوم و معنی داشته باشند به ازای هر بیت معنادار، یک دندان او بیرون آورده شده و به سرش خواهند کوبید. شاعری ادعای توانمندی کرد و یکهزار بیت شعر بی‌معنی سرود و هرچند در سه بیت تفسیر به معنی نمودند و سه دندانش به سرش کوبیده شد. هرچند عامل پول یعنی سکه طلا عاملی اصلی بوده ولی در ظاهر، اطاعت از حاکم سرودن هزار بیت بی‌ارزش را می‌توان نوعی تملق برای نزدیکی به او دانست.

تملق و القاب

متملقین از سلطان همواره خواهان القاب بودند. تا زمان صفویه این القاب بر اساس سمت و شغل آنان اعطا می‌شد مثل روحانیون که با القاب مجدالاسلام، شرف الاسلام، فخرالعلماء، نظامیان را سیف‌الدوله، حسام‌الدوله، ظهیرالدوله، دبیران و دانشمندان را شرف الملک، عیدالملک، نظام الملک، کمال الملک، ولی بعد هرکس بدون ارتباط با لقب، خواهان داشتن آن بود مانند افراد بدسیرتی که فارغ از دین و علم آن بودند به القاب معین‌الدین و تاج‌الدین منصوب گردیدند.

تملق سلاطین نسبت به هم

در سال 1017 فردی به نام آنتونیو دوگروتا از جانب فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا با نامه و هدایا روانه ایران شد و به حضور شاه عباس صفوی رسید. پادشاه اسپانیا در این نامه آورده بود که گروتا را به رسم سفارت به حضور آن اعلیحضرت میفرستم تا از بابت من از آن شاهنشاه خواهش کند مملکت اسپانیا را نیز مانند ایران در اختیار خود بدانند و از هیچ توقعی در این حال مضایقه نکنند.

در این نامه پادشاه اسپانیا فتوحات درخشان قوای ایران را در برابر عثمانی که خبر آن در تمام اروپا پیچیده و همه کشورهای اروپایی را که سخت مرعوب عثمانیها بودند به تحسین و حیرت وا داشته بودند. به شاه عباس تبریک گفته و تقاضا کرده بود دست از ادامه سرکوبی عثمانیان برندارند.

در واقع اگر ایران نبود عثمانی تمام قوایش را در اروپا متمرکز می کرد و اروپائیان توان مقاومت نداشتند. نامه تشکر و هدایا فقط برای رفع خطر از اروپا است. نخست وزیر اطیش در آن زمان گفته بود ایران عامل نجات اروپا بوده و هرچند پاسخی درخور نیافته است.

تملق و شاهزاده و پری

کنت دوگوبینو سفیر فرانسه در ایران به زمان فتحعلی‌شاه قاجار آورده که:

متملqi در لباس و ظاهر درویشان با یکی از پسرهای فتحعلی‌شاه ملاقات می‌کند. او می‌گوید از پیشاور و هندوستان آمده تا خبری را به شاهزاده بدهد. شاهزاده احترام و ادب و تواضع بسیار کرده و خواهان خبر می‌شود. درویش می‌گوید حامل پیام دختر شاه پریان است. این دختر از ماه شب چهارده زیباتر است و از مدتها پیش عاشق بیکررار شاهزاده است و می‌خواهد با او ازدواج کند.

شاهزاده به شدت خوشحال شد و خواهان ازدواج با دختر گردید ولی درویش گفت تا چهل روز باید در پاکی روح و جسم خود بکوشید تا شایسته این ازدواج شوید. شاهزاده رعایت کرد و قبل از چهل روز درویش آمد و گفت اتاقي به شدت با اشيای گران قیمت تزئین گردد و همه خدمتکاران آن روز بیرون روند حتی پسر فتحعلشاه و غروب باید بیاید که با دختر شاه پریان وصلت نماید. شاهزاده پذیرفت و درویش را در آن مکان تنها گذاشت. غروب که آمد دید منزل خالی و برهنه است و درویش ناپدید گشته و ظاهراً دختر شاه پریان نیز اجازه حضور نیافته.

اشعار متملقانه

1 - خاقاني

من خاك توام جان من آن سگ كويت
سگ جان شده ام بي‌توف به جان

سگ كويت

بر روي سگ كوي ز داغ تو نشانست
بر روي دلم باد نشان سگ كويت
خاقان اگر ملك سيلمان به كف آورد
هم مور بد بر سر خوان سگ كويت
يا

بنده خاقان سگ تازي است بر درگاه او
بَخ بَخ آن تازي سگي كش پارس
خوان ديده اند
يا

من چه سگم اي دريغ كايم در بند تو آنكه
منش بنده ام بسته بند تو باد
هرچند در جائي هم مي‌گويد:

شاخ دولت به نزد	ميوه	افشاندش
خاقاني	نمي‌ارزد	
چرب و	برمگس	راندش
خوانچه	نمي‌ارزد	
دنيا	آفرين	خواندش
زر طلب كردن از	نمي	ارزد
در		
ملكان		

عاقبت خیانت اطرافیان دو رو

تنها کاری که سلطان حسین صفوی قبل از کشته شدنش انجام داد به گفته رستم التواریخ: چند نفر از امرا و وزرا و باشیان و متقربان درگاه شاهی که نامه به محمود افغان نوشته و وی را به آمدن به اصفهان ترغیب و تحریض نموده بودند و در آن عریضه‌ها سلطان جمشید نشان را تخویف و بی‌ادبی و بی‌حرمتی نموده بودند به قتل رسانید.

متملقین جایگاه خود را از دست می دهند

در اواخر دوره شاه عباس اول القاب اطرافیان از آنان سلب و به دیگران داده شد و کار آنان از ملازمت و نگهبانی شاه به جاروکشی عمارات دولخانه و درباری و دژخیمی رسید.

تملق انگلیسی

در تبریز در دوره ناصرالدین‌شاه قصابی گاوی را برای ذبح به کشتارگاه می‌برد. گاو افسار گسیخته به بُقعه صالح الامر وارد می‌شود. قصاب به دنبالش می‌رود و در تلاش برای خارج کردن گاو، قصاب کشته می‌شود. مردم این امر را معجزه پنداشته و جُلی

از بافته کشميري برويش انداخته به محلات مي‌بردند و مردم بر سُم حيوان بوسه زده و بر بدنش دست زده تبرک مي‌جستند. بازار چراغاني مي‌کند و کاردار انگليس در در تبريز هم ايمان آورده و چلچراغي بلورين به بُقه هديه مي‌نمايد.

القا به عوام

متملقان به عامه مردم اين تصور را داده بودند که شاه اسماعيل صفوي داراي قدرتي خدائي است و همواره پشتيبان کساني است که براي او مي‌جنگند. بنا بر اين بدون سلاح و زره به جنگ مي‌رفتند. اين خواسته گزافه توسط چاپلوسان و بنا بر خواسته رهبران صوفي بين مردم پخش مي‌شد. مردم پسمانده غذاي سلطان را به تبرک مي‌بردند و توشمال‌باشي (خوان‌سالار) در آمد هنگفتي از اين بابت داشت.

تملق شنونده خود به تملق خويشتن مي‌پردازد

گاه ممدوح آنچنان به خودش مغرور مي‌شد که متملقان نيز جرئت ورود به آن جا يگاه را ندارند. مثل شاه اسماعيل صفوي مي‌گويد: پدرم بر سمت پدري نداشت بلکه غلام من بود و من خدا هستم. در تذکره الملوك نيز آمده: ديوان شاه اسماعيل ثابت مي‌کند و سرآينده خويشتن را خداي مجسم مي‌داند.

مثل سگ می‌کشند

در تسخیر تبریز و به دستور شاه اسماعیل صفوی حتی سگان را نیز کشتند و البته در این در حالی بود که هشتصد نفر خدمتکاران حاکم قبلی را نیز سربریده و مقتول کردند. شاید يك سگ مملقان را گاز گرفته بوده که سلطان را ترغیب به کشتن آنها به جرم نجس بودن می‌کند.

ابداع در مجازات - قرآن به کمرت بزند

شاه اسماعیل دستور داد سیصد نفر زن روسپی در تبریز را جمع‌آوری کرده سپس اعلام کرد این افراد به حکم قرآن از وسط نیم خواهند شد و آنها با شمشیر از وسط به دو نیم شدند که ضرب‌المثل قرآن به کمرت بزند بین مردم رایج شد. و چگونه این امر که در قرآن کریم نیست توسط مملقان به يك امر الهي منتسب می‌گردد.

موسیقی و شعر و رقص مملقانه

در تاریخ آمده شاه اسماعیل هنگامی که تمرین تیراندازی می‌کرد، آلات طرب نواخته می‌شد و دختران رقص به شیوه خود پایکوبی کرده و شعرهایی در ستایش او می‌خواندند.

اهانت به بزرگان

در دوره صفویه هرگاه میخواستند افرادی محترمی که با غیر از حکام صوفیه ارتباط داشتند یا با حاکم قبلی کار کرده بودند را اهانت کنند، فرزند یا خواهر آنان را مورد عمل شنیع قرار می‌دادند.

تملق و جنگ مغروران

سلطان اسماعیل صفوی خود را برتر از همه می‌دانست و لطف خداوندی را همیشه شامل خود می‌دید و در عملی بدور از تعقل در منطقه چالدران و در حالی که سپاه عثمانی یکصد و بیست هزار نفر بود و توپخانه و سلاح آتشین داشتند به تملق سرداران و به خاطر غرور بیجا وارد جنگ شد و شکستی خورد که دریافت تملق و چاپلوسی و دادن صفات دلآوری، در جنگ هیچ تاثیری ندارد.

غلوهای شگفت انگیز

شاه طهماسب صفوی را تعریف‌های مسخره و گزاف کرده‌اند از جمله نوشته‌اند او آنقدر نزد لشگر قزلباش احترام داشت و به او معتقد بودند که چهارده سال مواجب نداده بود و هیچ احدی شکوه نمی‌کرد.

آیا لشگري که حقوق نگیرد، به جان ملت نمي‌افتد و هزینه زندگي خود را تامین نمي‌کند، البته که چنین است. پس این نقصان است نه صفت نیک و اینکه افراد بخاطر اعتقاد به کسی حتي تقاضاي دستمزد آنهم براي ده سال نکنند و مملّقان که نتیجه این عمل چه بود را مطرح نمي‌کنند. او کسی بود که بیست سال فرزندش را در زندان نگهداشت ولی مملّقین چیزی در این باره نمي‌گویند.

مملّقین قاتل

در زمانی که حاکم قوي بوده اطرافیان مجیزگو بوده‌اند و هرگاه او را ضعیف دیده‌اند تبدیل به تهدید گردیده‌اند. در یازده سال سلطنت سلطان محمد خدابنده که در زمان شروع حکومت سن وي چهل و شش سال بود، سران قزلباش او را کم‌توان دیده، به وي دستور مي‌دادند. چون زن او بنام مهد علیا با آنان لجاجت مي‌کرد روزي شورش کرده و زنان و مادر او را در مقابل چشمانش کشتند و سپس توطئه کرده و خود وي را نیز مقتول نمودند.

چاپلوسان و جریان باد

قرار بود شاه عباس در دوران نوجواني به قتل برسد. خان شاملو فرمان حکومت هرات و خراسان را به همراه دستور کشتن عباس میرزا (شاه عباس) از

شاه اسماعیل دوم دریافت کرده بود و تنفیذ حکومت منوط به کشتن عباسمیرزا بود. شاملو این راز را با محارم خود در میان گذاشته بود و آنها از وی خواستند تا حد امکان اجرای دستور را تعویق بیندازد از عصر روزیکه قرار بود کار انجام شود. خبر مرگ شاه اسماعیل رسید و شاملو جشنی ترتیب داد و عباسمیرزا را بر دوش گرفت و دور مجلس چرخاند و خود را سرپرست وی معرفی کرد.

نفاق چاپلوسان

در دوره صفویه و هنگام حکومت حمزه میرزا عثمانی‌ها از طریق عوامل خود در دربار ایران که همانا چاپلوسان اطراف سلطان بودند به ضعف حکومت پی برده و علیرغم قرارداد صلح، به ایران حمله کردند. با خبرچینی برای عثمانی و ایجاد اختلاف بین قزلباش، چاپلوسان موجب شکست ایران شدند. بسیاری از سرداران در این جنگ کشته شدند و لله پاشای عثمانی دو منار از کله کشته شدگان ایرانی برپا کرد.

دشمنی متملقان نسبت به هم

هر متملّقی یکی از شاهزادگان صفوی را انتخاب کرده و سعی می‌کرد خود را از طرفداران او نشان

دهد. حال هر کدام از این چاپلوسان برای اینکه شخص مورد نظر او زودتر به حکومت برسد و منافع ببرد علیه اطرافیان شاهزاده‌های دیگر شایعه پراکنی و دشمنی می‌کرد. این متملقان اکثراً روسای قبایل ترک بودند که سود خود را در به قدرت رسیدن فلان کاندیدای سلطنت می‌دیدند و کشتارها و فتنه و خیانت‌های زیادی صورت دادند.

دستورات چاپلوسان

قوای حمزه میرزا هرات را محاصره کرد و چون آن شهر قلعه محکمی داشت محاصره طولانی گردید. پدر زن حمزه میرزا می‌خواست همه قدرتها را در دست داشته باشد که متملقان زمینه سازی کرده شاه را وادار به دستگیری و قتل او و مصادره تمام اموالش نمودند. آنها به میرزا اجبار کردند که باید دختر میرزا سلمان وزیر را نیز طلاق دهد و او تمام این دستورات را اجرا کرد.

چاپلوسی از طریق تیر

برخی از کسانی که در اطراف حمزه میرزا بودند ولی احساس می‌کردند دوران او در حال اتمام است، در محاصره قلعه هرات که شاه عباس و علیقلی خان در آن پناه گرفته بودند شرکت داشتند هر شب با پرتاپ تیر و کاغذهایی که در

آنها تمام وضع اردو و حال حمزه میرزا را نوشته بودند خود را دوستدار و ارادتمند نشان می دادند.

مسخره کردن ممدوح توسط چاپلوسان

شاه محمد صفوی تقریباً کور بود و مصاحبانش او را وسیله بازی و تفریح خود قرار می دادند. مثلاً وقتی اسب سوار می شد تا در محوطه گردش کند هرچند محوطه صاف و بی درخت بود آنان به دروغ می گفتند قربان مواظب سرتان باشید، پای اسب شما در گودال نرود، اموری مانند اینها باعث خنده اطرافیان می گردید. چون محمدشاه برای جلوگیری از برخورد با شاخه خیالی سر خود را کج می کرد و برای گریز از گودال فرضی راه خود را تغییر می داد.

پناهنده شدن متملق به مخالفین

قلي بيك افشار از متملقين بود و در تحريك به قتل مادر حمزه ميرزا و شاه عباس كه نامش مهدعليا بود دست داشت. او همينكه فهميد روزگار از حمزه ميرزا برگشته و ضمناً او را از مقامش كه قورچي باشي بود عزل كرده اند به سردار ترك عثماني پناهنده شد. اين شخص نقشه ايرانيان براي كندن يك نقب را افشا كرد كه تلفات زياد

به بار آورد و تنها توپی که از دوره شاه طهماسب نزد ایرانیان بود را نیز لو داد و سبب از دست رفتنش شد.

متملقین شخص دیگری را برای پادشاهی علم می‌کنند

سرداران و روسای طوایف اطراف شاه محمد و حمزه میرزا بسیار با هم اختلاف داشتند و هر کدام می‌خواست مقام بالاتری داشته باشد و چون امکان نداشت تعدادی از آنها فرزند حمزه میرزا به نام طهماسب میرزا ده ساله را ربوده و در قزوین او را ولیعهد اعلام کردند و محمدخان ترکمان خود را لله و سرپرست امور معرفی کرد. آنها سرانجام شکست خوردند.

متملقین موجب از دست رفتن قسمتی از ایران شدند

نقاق و سودجویی متملقین اطراف حمزه میرزا باعث شد وی پیشنهاد سردار عثمانی مبنی بر صلح مشروط به واگذاری تعدادی از شهرهای ایران به عثمانی را بپذیرد.

چرا چاپلوسان به جایگاه خود راضی نیستند

هنگامی که شخص بی‌هنر می‌بیند که فردی مشابه خودش توانسته به قدرت تملق به مقام بالایی برسد او می‌خواهد مقامهای بالاتر را به دست آورد.

دلیل اصلی این است که ملاک بر عمل و هنر مدیریت نیست تا افراد به قدرت توان خود جایگاهی به دست آورند. وقتی برای پیشرفت کار، نیاز به عقل و دانش نداشته باشی و فقط تخیل در نوآوری در تملق باعث جایگاه مطلوب گردد پس همه کس میتواند شایسته هر مقامی باشد.

منافع متملق ارجح بر منفعت دین و مردم و مملکت

در تاریخ صفویه آمده :
اطرافیان شاه محمد از سلك حق عدول کرده به هوای نفس خود عمل نموده و وضع شیء در غیر موضع خود کردند. آنها مصلحت کار خود به صلاح دین و دولت مقدم داشتند.

قتل متملق توسط متملقین

شخصی از نزدیکان حمزه میرزا به تحریک دیگر اطرافین او را کشت وقتی در مقابل جمع خواست چیزی بگوید جوالدوزی بر زبانش زدند تا مخلصان خیرخواه را مورد تهمت و افترا قرار ندهد. او را کشتند و جسدش را سوزاندند خاکسترش را بر باد دادند.

رقابت متملقين

خان استاجلو و خان شاملو برا اينكه لله شاه عباس نوجوان شوند، رقابت بسيار سختي داشتند. اين امر آنها را در منطقه ترشيز (كاشمر فعلي) در خراسان روبروي هم قرار داده و در تاريخ آمده سلطان علي خليفه، مرشد قليخان را خبر داد كه شاه عباس با معدودي اهل قلم و درباري در اردوي علي قلي خان تنها مانده اند. مرشد قلي خان با هزار سوار خود را به او رسانيد و از اسب به زير آمد و پاي شاه عباس را در ركاب بوسيد و همه راه مشهد را در پيش گرفتند. علي قلي خان كه بازي را باختة بود رهسپار هرات شد.

هيچ کدام از اين دو علاقه مند به شاه عباس نبودند بلكه مي دانستند با عنوان للگي او چه بسيار منافع بدست خواهند آورد.

متملقين به دنبال ممدوح جديد

وقتي شاه عباس در پايتخت كه قزوین بود اعلام سلطنت كرد پدرش شاه محمد شخصاً تاج از سر خود برداشت و به سر او گذاشت. رؤساي قزلباش عليرغم قرارداد اتحادي كه با هم داشتند با اظهار بندگانگي به قزوین آمدند تا به حضور شاه عباس مشرف شوند. خان استاجلو دستور داد سلاح آنها را

گرفته، غل و زنجیر ظاهر ساختند سپس همگی را به بهانه قصاص خون حمزه میرزا کشتند.

تقسیم اموال متملقین قبلی بین متملقین جدید

هفت نفر از سران قزلباش مقتول شدند و اموال آنها بین امرای مطیع و متملقین جدید تقسیم شد. دیگر اینکه از افراد اداری شامل میرزا محمد وزیر، میرزا لطفاله شیرازی وزیر قدیم شاه محمد، از ناظر و مشرف و ارباب مناصب، هزاران تومان گرفته و بین ملازمان رکاب اشرف نیز رقم قابل ملاحظه‌ای انعام پخش شد.

خودسری متملق

مرشد قلی خان استاجلو، مغرور و خودسر شد و عملاً اختیار امور شاه عباس را در دست گرفت و بعنوان مثال، در يك شب، دو شاهزاده خانم را به حجله ازدواج او فرستاد.

کشتن متملق قبلی تنها راه رسیدن به جایگاه او

تعدادی از اطرافیان شاه عباس که از مرشد قلی خان آزرده شده بودند تصمیم گرفتند در يك روز مشخص او را بکشند که نقشه لو رفت و به قزلباشهای جوان دستور داده شده چنانچه هر کدام، شخص معینی را گرفته و بکشد می‌تواند

جایگاه او را به دست آورد که فقط دو نفر توانستند فرار کنند و بقیه کشته شدند و پست آنها را قاتلین آنان به دست آوردند.

افکار بزرگ متملق

مرشد قلی خان خود را همه کاره شاه عباس جوان می‌دانست و فکر انتخاب دختری از خانواده صفوی و داماد شدن داشت. او فکر می‌کرد با دامادی آن خانواده شغل خود را همیشگی خواهد کرد و در این باب مبالغه را سرحد افراط رسانید.

خبرچینی متملق، خیراندیشی است

محمودبیک از طایفه استاجلو به مرشد قلی خان گفته بود: هنوز شاهزادگان صفوی بسیارند. اگر شاه عباس وفق مراد رفتار نمی‌کند او را می‌توان باخت و دیگری را اختیار کرد. یک خیراندیش خبر را به شاه عباس رساند و شاه عباس هم با برنامه‌ای ترتیب کشته شدن مرشد را داد.

متملق برای عزیز شدن هر کاری می‌کند حتی قتل

مرشد قلی خان و دوستانش و همراهانش در یک شب کشته شدند و قاتلان هریک پاداش نقدي و مناصب مهمی گرفتند.

متملقين دشمن ممدوح

در دوره صفوي هر کدام از قزلباش ها يا اطرافيان پادشاه، يکي از پسران سلطان را با خود برده حاکم فلان جا قلمداد کردند و به نام نايب السلطنه حکومت را به دست ميگرفتند. گروهی در قزوین حیدرمیرزا، پسر و ولیعهد مرشد کامل را سر بریدند، دسته دیگر که شاه اسماعیل دوم را به پادشاهی برداشته بودند به خیانت زهرش دادند.

متملقين و نظام اداری

هر کدام از افراد چاپلوس خواهان مقام و درآمدی است. گاه سلاطین صفوي مجبور شده اند نظام تشکیلاتی حکومتی را تعیین دهند. هدف این بود که هیچ کس قدرت زیاده از حد نداشته باشد که نتوان مهار کرد. از باب مثال صدر اعظم که بطور خلاصه صدر نامیده می شد به دو نفر یکی تحت عنوان صدر عامه و صدر خاصه تقسیم گردید که هر کدام شرح وظیفه جداگانه ای داشتند. دیگر رؤسای قبایل بودند که هیچکدام خود را پایین تر از دیگری نمی دانست. بنابراین یکصد و چهارده پست حکومتی برای آنان بوجود آمده بود.

متملقين و خرج از كيسه خلیقه

در دوره صفویه هر کاري براي شاه انجام ميشد هيچ دستمزدی پرداخت نميگردد. رئيس آن صنف از اعضاي همکار خود بايد افرادی را براي بيگاري معرفي ميکرد. اين عمل تملق آمیز در واقع بخشیدن از كيسه خلیفه بود که خودش کاري نميکرد ولي ديگران را مجبور به کار براي رفع نيازهاي حاکم مي کرد.

متملق و حفظ منافع با هر کسی و بهر جهت

عثمانيها مدام به مناطق غربي ايران حمله ميکردند. در تاريخ آمده فرهاد پاشاي عثماني قرهباغ گنجه را گرفت و جمعي از سران قزلباس تبريز و نواحي که در آنجا تيول (منطقه اي بزرگ) داشتند به او پيوستند. اين قزلباشان املاک تيول را از خانواده صوفي دريافت کرده بودند ولي حالا که مانند موروئي آن بود ميخواستند تيول را حفظ کنند حال که عثماني قدرتمندتر است با عثماني کنارمي آيد.

اتهامات عیجب و غریب

چاپلوسان شاه عباس را به فردي بدبين ميکردند و او دستور کور کردن يا کشتن آن شخص را مي داد

و گاه که متوجه اشتباه خود می‌شد اتهاماتی مانند نمک به حرام، بدبطن، دنیاپرست، حریص، دارای خیالهای تباه و اندیشه‌های باطل به مقتولان وارد می‌کرد.

انتقام چاپلوسان

گاه چاپلوسان هم صدماتی مالی و جانی و خانوادگی از سلاطین صفوی مانند شاه عباس می‌دیدند. آنان هم برای انتقام‌گیری، ذهن سلطان را به فرزندان یا خواهر یا مادرش بدبین می‌کردند و معمولاً به قتل آن اقوام منجر می‌شد.

شهادت نامه

شاه عباس برای حذف حتی فرزندانش بهانه‌های عجیبی آورده و از جمله در دلیل کنار گذاشتن شاهزاده محمدمیرزا، مطرح می‌کرد که مادر محمدمیرزا کنیزی بوده که تاجری به شاه پیشکش کرده ولی این کنیز آبستن بوده است. زینب بیگم (عمه شاه) که مدیر حرم خانه شاهی بود برای خوشامد و تملق، شهادت‌نامه‌ای با مهر خود و هیجده شاهد دیگر در تایید گفته سلطان ترتیب داد.

مورخ در خدمت سلطان

در دوره شاه عباس، اسکندر بیگ منشی عملکرد وی را مینوشت و همه جا ضمن اینکه او را آگاه به علم جهانداري و لوازم امور کشورگشایی و الهامات آسمانی و توفیق ربانی میدانست در نهایت نتیجه خوب کارها را به رای صائب و تدبیر و فکر متین و دورانیشی شخص شاه عباس اعلام میکرد.

استاد و شاگرد

حکام صفوی به حيله گري و پيمان شکنی و دروغگویی عمل میکردند و کوچکترین توجهی به انسانیت نداشتند و هیچ اصل اخلاقی برایشان مهم نبود مثلاً قول شرف میدادند و میشکستند. اماننامه میدادند و وقتی مخاطب در دسترس قرار میگرفت او را میکشتند (مانند یعقوب خان ذوالقدر که شاه عباس سوگند نامه ای به مهر خویش توسط شیخ بهایی نوشت و نزد وی فرستاد ولی بعد از اینکه به خدمتش آمد به وضع فجیعی او را کشت) با قول، پول و مقام، شخص را میفریفتند و سپس او را به قتل می‌رساندند و همواره متملقین اطرافش اعمال او را می‌ستودند چگونه میتوان انتظار داشت چاپلوسان در رذالت بیشتری نباشند.

کشتار یک ایل

وقتي کسي مدام مورد تعريف و تحسین چاپلوسان قرار می‌گیرد گوشي براي شنیدن اعتراضات ندارد. ایلات قزلباش همگی متحد و همراه سلاطین صفوي بودند ولي ایل تکلّو چندبار طغیان کرد و شاه عباس بجای دادگري، دستور داد تمام ایل را قتل عام کردند.

ممدوح و نظامی گری

شاهان صفوي می‌دانستند که در هنگام بحران از چاپلوسان خیري عاید نمی‌شود و بنابراین همواره نظارت و مدیریت مستقیم بر نظامیان داشتند و گاه پیش می‌آمد که مثل دوره شاه عباس، کودکان از هفت سالگی سرباز سلطان تلقی می‌شدند البته این در مورد ایلاتي بود که شاه بر وفاداري آنها اطمینان داشت.

چاپلوسان عامل افراطی گری

در دوره شاه عباس صفوي با حذف عوامل قزلباش، آزادي‌هاي اقتصادي، سياسي و اجتماعي داده و جلوي افراطي‌گري علمای شیعه و سني گرفته شد و سایر ادیان الهی نیز اختیار فعالیت برای قوم خود را یافتند. در واقع تا آن زمان متملقان با

تصویرسازی دشمن‌سازی ادیان و افراد مختلف سعی می‌کردند خود را دلسوز حاکم نشان دهند و حتی دستور چپاول اموال مردم يك شهر یا پیروان يك دين را گرفته و از آن یغما بهره اي ببرند.

متملقین و تشویق به انحصارگری تجاری

اطرافیان شاه عباس او را تشویق کردند تا بزرگترین تجارت ایران که ابریشم بود را به دست گیرد و وي نیز کار را منحصر به خود کرد. هیچ کس حق تجارت ابریشم را نداشت و همه باید به نصف قیمت، ابریشم را در اختیار کارگزاران او قرار می‌دادند. این کار درآمد بسیار هنگفتی نصیب وي می‌کرد. تجارت داخلی و خارجی به صورت انحصاری درآمد و مردم نمی‌توانستند اقدام کنند یا از نظر اقتصادی رقیب سلطان باشند.

تملق جنگ نامه نویسی

شاه عباس صفوي باقراردادي که با کمپانی هند شرقی بست و آنان با توپخانه از داخل کشتی حمایت کردند توانست قشم و هرمز را آزاد کند ولي شخصی به نام قدری، اشعاری در بزرگنمایی سلطان در این جنگ تحت عناوین جنگ‌نامه کشم (قشم) و جارون‌نامه (هرمزنامه) دارد که اشاره‌اي به نقش خارجی‌هاي در این نبردها ندارد.

چاپلوسی خارجی‌ها

هر چاپلوسی هدفی دارد. وقتی نمایندگان از سوی پاپ اعظم و شاه اسپانیا به ایرن آمده و از شاه عباس خواستند با عثمانی وارد جنگ شود او که قبلاً قول امپراتور آلمان را داشت که آن کشور هیچگاه با عثمانی صلح نخواهد کرد ولی امپراتور وفادار نماند و پیمان صلح بسته بود را یادآوری آنان کرد. هرچند آنان هدایایی آورده و شاه عباس را توانا و قدرتمند خواندند تأثیری نکرد. دیگر اینکه انگلیسی‌های با حيله و تملق و واسطه تراشی امتیازاتی از شاه عباس گرفتند که ایرانیان در کشور خودشان نداشتند مانند معافیت از پرداخت گمرکی و راهداری که اصول استبداد بر میل سلطان بودن است.

تملق با داستان‌های معجزه و کرامتی برای سلطان

در عالم آرای عباسی آمده از نوادر اتفاقات غریبه یکی آنکه عورت قابله که به سعادت خدمت رضاع (شیر دادن) و پرستاری آن قره باصره اقبال و سرافرازی یافت، بی آنکه در آن عهد فرزند از او تولد نموده شیر در پستان داشته بر سبیل تفقد و مهربانی پستان در دهان مبارك آن حضرت نهاد، شیر از پستان آن قابل محترمه در فوران

آمده شخصی آنجا بوده و این مطلب را دریافته و در تاریخ آورده است.

احساس ناامنی با وجود انبوه متملقان

شاه عباس هر شب جای خود را تغییر می‌داد و گاه پیش می‌آمد که در یک شب دو، سه بار تعویض خوابگاه می‌کرد و در این حالی بود که چاپلوسان هر روز او را به عمر جاودان و مورد عنایت خاص خداوندی ملقب می‌کردند.

حسن وجهه دیگران، سوء ظن ممدوح

چاپلوسان هرگاه ببینند که کسی نزد مردم وجاهت دارد بذر بدبینی و سؤظن را در ممدوح خود نسبت به آن شخص تقویت می‌کنند. صفی‌میرزا فرزند شاه عباس نزد مردم مقبولیت زیاد داشت. اسکندر بیک منشی نوشته است: هرزه گویان خوشامدگو و خوش‌آمدگویان تقرّبجو، ذهن سلطان را نسبت به فرزند خویش تیره می‌کردند هرچند فرزند سعی می‌کرد اخلاص و صداقت خود را به پدر ثابت کند تا اینکه سلطان دستور قتل فرزند را داد.

حرفهای ناگفته و شایعات بی‌اساس

چاپلوسان برای عزیز کردن خود به ساخت و نقل حرفهائی از اشخاص مورد نظر می‌کنند که آن فرد

هیچگاه چنین حرفهایی نزده یا شایعاتی را به نقل از مردم مطرح مینمایند که بین مردم چنین شایعه‌ای نبوده است. در دوره شاه عباس به دروغ مدعی میشوند، صفی میرزا، پسر شاه عباس در مجلس شرابخواری و در حال مستی نیت خود مبنی بر کشتن پدر و نشستن بر جای او را بر زبان رانده. ملامظفر گنابادی منجم‌باشی نیز اعلام کرد خطری جان شاه را تهدید میکند. صفی میرزا به دستور شاه عباس کشته شد.

چاپلوسان و داستانهای عاشقانه

هرچند گفته که شاه عباس به تعریف و توصیف يك متملق، ندیده و نشناخته عاشق زن شوهرداری شد و به گرجستان هم لشگر کشید و آنجا را ویران کرد و دستش به آن بانو نرسید ولی چاپلوسان داستانها و اشعاری عاشقانه در ماجرای عباس و خوارشاه یا تحت عنوان عباس و پری ساختند و البته خوارشاه نام آن زن است.

چاپلوسی از راه خرافات

اطراف حکام صفوی همواره عده‌ای بودند که کار تفعّل، استخاره و جادو و طلسم میکردند. شاه عباس با آنکه از برترین حکام صفوی است و به قاطعیت تصمیم معروف بود در تمامی کارها با

استخاره و فال گرفتن عمل می‌کرد. افرادی با ادعای واهی به علوم خفیه خود را عزیز کرده و با درک خواسته قلبی او، آن را تعبیر به مشیت کرده و وی را به اعمالی رساندند که بسیاری از آنها حاکی از خونخواری است.

ظاهر سازی

همایون پادشاه دهلی بود که در جنگ با شیرشاه افغانی شکست خورد و به دربار شاه طهماسب صفوی پناهنده شد و تقاضای کمک برای بازگشت به حکومت را داشت. شاه طهماسب شرط کرد که دست از مذهب تسنن بردارد و شیعه شود و همایون به ظاهر پذیرفت. او با کمک قزلباش به حکومت امپراطوری هند برگشت. شک نیست که هدف طهماسب از کمک به او تقویت شیعه نبوده بلکه گسترش حوزه حکمرانی است ولی حفظ ظاهر می‌کند.

چاپلوسان در جایگاه مشاور

شاه عباس در مورد کشتن پسرش صفی میرزا با سه تن از چاپلوسان که مشاور بودند و معمولاً چیزی جز تایید گفته‌ها و اعمال سلطان نمی‌کردند مشورت کرد و آنها مقتول نمودن وی را توصیه کرده و به صلاح دانستند.

تفسير قوانين شرع

شاه عباس صفوي فقط بنا بر شنیده‌ها ندیده و نشناخته عاشق زني بنام خوارشاه همسر امير کارنلي گرجستان شد در حالي که خواهر ديگر او را به همسر داشت و آن زن جزو سوگلي‌هاي حرم بود. اين زن همسر داشت و شوهرش طهمورس خان بود و زن نيز تمايلي به جدائي از همسر نداشت ولي شاه عباس مدعي بود که آن زن عاشق اوست ولي البته در آخر، دستش به او نرسيد. آيا چاپلوساني که مردی را به طمع زن شوهرداري مي اندازند کمتر از دلّاي محبت مي‌کنند.

عاقبت برخی از مملّکین

شاه عباس صفوي پس از کشتن پسرش صفي ميرزا پشيمان شد و اول به بهبودبيگ قاتل که به دستور وي آن پسر را به قتل رسانده بود دستور داد سر پسر خودش را هم ببرد و براي او بياورد. ديگر اينکه تمام کساني که درباره کشتن پسرش مورد مشورت قرار گرفت و راي به مرگ داده يا با اخبار دروغ باعث تشويق او در دستور قتل بودند را جمع کرده و در يك مجلس شرابخواري به همه شراب زهرآلود داد و به ديار عدم فرستاد.

هدایای انسانی

حاکمان ایالات برای خوش خدمتی هر ساله تعدادی پسر و دختر جوان و رعنا و زیبا برای پادشاهان صفوی از جمله شاه عباس می‌فرستاند. این افراد به زور گرفته شده و با تهدید خانواده هایشان مجبور به سکوت بودند. این حاکمان دلال محبت بودند و کار آنها موجب حوادثی می‌شد از جمله طغیان گرجی‌ها علیه طهمورس خان که مردم قصد قتل او را نمودند. او گریخت و برای آنان پیغام فرستاد که دیگر چنین نخواهم کرد.

متملقین و تعریف از نادیده ها

چاپلوسان با تعریف بسیار از فلان زن که گاه مثلاً خواهر یا دختر يك حاکم خارجی بود و خودشان هم او را ندیده بود سلاطین صفوی را تشویق به خواستگاری یا حمله به آن منطقه می‌نمودند. سلطان هوس باز هم بدون اینکه شخص را دیده باشد عاشق او می‌شد. و با جنگ موجب کشته شدن بسیاری از جنگجویان و مردم می‌گردید. از باب نمونه عشق شاه عباس به خوارشاه خواهر امیرکارتلی گرجستان است که توصیف زیبایی او را از کسی شنیده بود و چون آن زن شوهر داشت که حاکم وقت گرجستان بود جنگ شد و گرجستان به ویرانی کشیده شد.

تعاير چاپلوسانه

هرگاه حاکم دستور شکنجه و قتل و مثله و تنبيهات خونين مي‌داد متملقان آن را شجاعت، بي‌باکي، جنگاوري و القاب مشابه مي‌دانند در حالي که بيشتر اين قتلها از ترس توطئه مخالفان بود و ربطی به شجاعت نداشت. شاه عباس صفوي دستور قتل پسران و کور کردن نوه‌هايش را داد. پدري را دستور مي‌داد که فرزندش را بکشد و اگر اجرا نمي‌شد پسر را احضار کرده الزام مي‌نمود پدرش را بکشد و چنانچه آن اجرا نمي‌شد شخص ثالثي را وادار مي‌کرد هر دو نفر را بکشد.

تملق موسيقيايی

اسکندر بيگ منشي شاه عباس را فردي هنرمند و بخصوص موسيقيداني آگاه به فنون موسيقي معرفي مي‌کند که ارباب طرب از تصنيفات موسيقيايي او استفاده بسيار کنند. وي نواهاي موسيقي دارد که سرآمد نغمه‌هاي زمان بوده است. آیا کسي تاکنون يك ريثم موسيقي ديده يا شنیده که از حکام صفوي بوده يا اينکه تملقي کاملاً بي‌پايه است و يا نوای موسيقي از کس ديگر بوده و پس از مرگ سلطان، دوباره به نام تصنيف کننده اصلي برگشته است.

چاپلوسی شاعرانه

تاریخ نویس متملق دوره صفوی، شاه عباس را شاعری بی‌نظیر که شعر را خوب می‌فهمد و شعر خوب می‌گوید معرفی می‌نماید. او شعرهای شاعران را حک و اصلاح می‌کند.

تملق از باب جملات قصار

سخنان نغز و پرمایه قبلی و آن زمان را به نام ممدوح می‌نامند و او را می‌ستایند. هرکس که به تاریخ آگاه باشد نمونه عینی آن جملات را خیلی قبل از صفویه پیدا می‌کند اسکندر بیک منشی از این کارها زیاد کرده.

ممدوح فوق بشر

برای هرکسی در طول تاریخ زندگی‌اش حوادثی پیش آمده که جان او را در خطر انداخته ولی وی گریخته و سالم یا حداقل زنده مانده است. متملقین همواره این حوادث را حفاظ خداوندی یا فوق انسانی بودن سلطان تعبیر و قلم‌فرسایی کرده‌اند.

منجم‌بashi شاه عباس آورده که در هنگام چوگان بازی سوار بر اسب، گوی به زیر دست و پای سلطان رفت و به دنبال حرکاتی چند، دست و پا و کمر

اسب شکست ولي پاي سلطان به زير اسب نرفت و او در حالي که اسب زمين خورده بود سرپا ايستاد.

تملق ممدوح از بابت قبیله و قوم

برخي از متملقين پا را فراتر از خانواده حاکم گذارده، تمام قوم وي را نيز از جنس ديگري معرفي ميکنند در حالي که افراڊي مانند نادرشاه افشار تمام نگهبانان خود را از ايل افشار انتخاب ميکرد و سرانجام به دست آنان کشته شد. گاه در تاريخ ميخوانيم که آنچنان تملقي از قبیله اي ميشود انگار که تمام آن قبیله از پدر اين سلطان بوجود آمده اند و به همین دلیل سرور ديگران ميتوانند باشند.

تملق و لطیفه گویی

آورده اند که شاه عباس به لطیفه و طنزگویی علاقه داشت و گاه ميشد کسی جرئت پاسخگویی داشت. روزي به ميرفندرسکي حکيم، دانشمند و شاعر معروف گفت: شنیده ام که برخي علما با اوباش معاشرت ميکنند و ميایستند و معركة هاي آنان را تماشا ميکنند. ميرفندرسکي هم جواب داد: قربان من همیشه در محافل آنان هستم و از علما کسی را آنجا ندیده ام. از اين نکته که در تاريخ هم آمده بگذريم، چگونه کسی که دستور ميدهد

فرزندانش را کور یا مقتول کنند می‌تواند طبع طنز داشته باشد. شك نیست هر دیکتاتوری می‌تواند گاه جمله‌ای طنز بگوید ولی با کسی که ما بعنوان شاعر و طنزپرداز می‌شناسیم نمی‌تواند یکی باشد.

چاپلوسی های عجیب و غریب

منجم باشی به شاه عباس می‌گوید که خطری شاه را به جان تهدید می‌کند و شاه کشته می‌شود. راه چاره را در این می‌بیند که برای يك روز کسی دیگر شاه باشد و افراد سلطان او را بکشند تا خطر رفع شود. شاه عباس می‌پذیرد و منجم‌باشی کسی را که با او خوب نبوده معرفی می‌کند. او ظاهراً به پادشاهی می‌رسانند، سپس به قتل می‌رسد و منجم‌باشی خود را نجات دهنده سلطان معرفی می‌کند.

ترس ممدوح از پیشنهاد کمک یک چاپلوس

شاه عباس در سفر بود که نامه‌ای از سرسلسله نقطوی یعنی درویش کوچک به او رسید که اگر کمکی لازم داشتی نیروهای فداکار ما مسلحانه آماده خدمتند. این نامه شاه عباس را ترساند و دستور داد با حيله، رهبران فرقه را محاصره کرده و عده‌ای را کشتند و یکی هم در حالی که دست بسته به سوی شاه عباس می‌بردند خود را کشت.

دستگاه قضایی مملّق

شاه عباس دستور داد محاکمه‌ای برای یکی از سران نقطوی یعنی درویش خسرو برگزار کردند. و این محاکمه فرمایشی، نوع اجرای مجازات را به سلطان واگذار کرد که چگونگی مرگ وی را تعیین کند. ریش او را کردند و وارونه به خرس نشانند، سنگ و خاک و خاکستر بر سرش ریخته و روز بعد حلق آویزش کردند.

تملق آماری

شاه عباس دستور داده بود که هزار کاروانسرا بسازند ولی وزیرش نهصد و نود و نه عدد ساخت. سلطان از او دلیل تکمیل نکردن به عدد هزار را پرسش کرد و او جواب داد هزار ابهت ندارد و مردم به سادگی تلفظ می‌کنند ولی نهصد و نود و نه، بزرگتر به نظر می‌آید.

در واقع آمارهایی که از باب رشد امنیت و اقتصاد و تحولات مثبت اجتماعی در دوره شاه عباس نوشته‌اند اکثراً اگر نه همه آنها، آمار تملّقی است نه واقعی و فقط به خاطر رضای حاکم ارقام را مطابق میل ایشان نوشته‌اند.

ترديد حاكم نسبت به گفته‌های چاپلوسان

شاه عباس با وجود دستگاه جاسوسي و خبرچيني كه داشت و گزارشهاي مملّكانه‌اي كه اطرافيان به او مي‌دادند شخصاً به ميان مردم مي‌رفت و در جشنها و محافل آنان به شكل ناشناسي شركت مي‌کرد تا از نزديك و بدون گزافه، واقعيت را ببيند.

رفتار مملّكان

چاپلوسان همواره برابر دلخواه ممدوح رفتار مي‌کنند و چون احتمال مي‌دهند كه به اندك بدگماني، جاگاه خود را از دست بدهند. پس از هرگونه رفتار شك برانگيز خودداري مي‌کنند. در واقع چون مملّكان نسبت به يكدیگر هم بسيار حسودند ترس اين را دارند كه حاسدان هرگونه حركتي را تعبير خطرناك كرده به ممدوح برسانند و مملّك و خانواده و نزديكانش در خطر قرار گيرند.

تملق درباره قتل عام

گاه حاکمان صفوي به گناه يك يا چند نفر از يك قوم و قبیله يا شهر دستور قتل عام همه آن مردم را مي‌داد و جلادان از هيچ بي‌رحمي دريغ نمي‌کردند. چاپلوسان اين كشتار را سرکوب ياغيان

و گردنکشان نامیده و در تعریف سلطان به اغراق می‌رفتند. در نقل آورده‌اند در مورد مردم گیلان که متهم به حمایت از چند امیر طغیانگر بودند جنایاتی کردند که کس به یاد نداشت.

تملق از راه آوردن سر بریده

در تمام دوره صفوی به خصوص زمان شاه عباس، به ازای هر سربریده از دشمنان، به سربازی که سرآورده بود جایزه می‌دادند. شاه عباس به فرماندهی که سربازانش سر بریده بیشتری آورده بودند مناصب بالاتر و واریز نقدی می‌داد. این افراد هم برای عزیز کردن خود نزد سلطان دستور پنهانی می‌داد که از مردم فقیر و بیچاره هم کشتار شود و سرهای آنان بعنوان سر نظامی‌های دشمن به دربار حاکم ارائه شود. هر ساله حکام ولایات در جزو پیشکش‌های سر افرادی تحت عنوان ازبک، عثمانی و دیگر مهاجمان به کشور را برای سلطان می‌فرستادند.

متملقین و عمران کشور

در دوران صفوی و قاجار کارهای عمرانی چندانی انجام نشده و فقط در دوره شاه عباس صفوی بغیر از ساخت کاخ‌های حکومتی، تعدادی کاروانسر و آب‌انبار و چند جاده سنگفرش ساخته شد. این در

حالي بود که درآمد شخصي شاه عباس از انحصاري که بر ابريشم کرده بود و به نيم بها از مردم مي‌خريد و به بازرگانان خارجي مي‌فروخت به پول آن زمان به هشت ميليون تومان مي‌رسيد. داستانهايي که در باب آباداني کشور در زمان او ساخته اند فاقد اثبات است و بقايي کاروانسرای عباسي و چند عمارت در اصفهان که پایتخت و سکونتگاهي خود و خانواده اش بوده به نسبت سالهاي حکومت و رونق اقتصادي وقت چندان کاري نيست، مگر اينکه مقايسه کنيم ساير خاندان صفوي و خانواده قاجار همين قدر نيز کار نکردند.

حسادت ممدوح

تمامي حکام صفوي در کشتن افرادي که نزد مردم وجاهت پيدا مي‌کردند دريغ نداشتند حتي اگر اين فرد، پسر خودش باشد، مثلاً قتل صفي ميرزا به دستور شاه عباس صفوي را فقط به خاطر حسن وجهه آن شاهزاده نزد مردم مي‌دانند. احتمال دارد اين سلاطين فکر مي‌کردند وقتي فلان شخص بخصوص که فرزند خود آنها باشد مورد مقبوليت مردم باشد احتمال دارد وي را برکنار و او را جانشيناش نمايند. در دوره قاجار نيز همين قاعده برقرار بوده و هر نفعي که به هر دليل مورد استقبال مردم قرار مي‌گرفت سرنوشتي جز مرگ نداشت و

البته متملقين هم در اينكه حاكم را بر عليه افراد وجيه المله بشورانند تلاش داشتند.

دستورهای ظاهر صلاح

سلاطين هرگاه به دليلي خواسته اند کاري بکنند به کمک چاپلوسان اطراف خود دليلي ظاهري براي آن مي ساخته اند مثلاً شاه عباس دستور مي دهد که تمام ارامنه منطقه بايد مسلمان شوند و اين مورد تحسين متملقين قرار مي گيرد در حالي که اينگونه امور اگر با دستور انجام شود به لحاظ قلبي نبودن مي تواند به محض ضعف حاکم، دوباره به جاي اول برگردد. برخي تواريخ نوشته اند دليل اصلي اين بود که وي با لباس مبدل و به طور ناشناس در منطقه ارمني نشين قدم مي زده که مي شنود تعدادي از ارامنه از او بد مي گویند.

ارزش انسانها

در حالي که متملقين کارهاي عمراني و اجتماعي شاه عباس صفوي را از باب انسان دوستي معرفي مي کردند وي هيچ ارزشي براي جان انسانها قائل نبود. در سال 1000 هجري قمری به دستور او مردم دهات را مجبور کردند در سرماي شديد به دنبال شکار بروند و شکار را به طرف محل اطراق وي فرار دهند تا وي راحت تر شکار کنند. آورده اند

نزدیک سه هزار نفر از کشاورزان فقیر و بی‌بضاعت که کار سگ در رم دادن شکار را انجام می‌دادند از شدت سردی هوا مردند.

دقت در امور مالی

چاپلوسان صفاتی مانند دقت در امور مالی را به سلاطین صفوی نسبت می‌دهند که هرچند از خست بی‌نهایت آنها بوده ولی در موضوع کسی که به نام سلطان برنج خرید و فروش می‌کرد شنید که هیجده هزار تومن سود کرده ولی به حساب حاکم صفوی نگذاشته، دستور داد او را خلع کرده و این پول را مجدداً از مردم گرفت در حالی که قبلاً پرداخته بودند.

طمع ممدوح و علم غیب

یکی از اشتراکات سلاطین صفوی و قاجار، حدّ ممسک بودن آنها است. آنها هیچگاه دست از طمع برنمی‌داشتند و گفته شده شاه عباس صفوی گاه می‌گفت شنیده‌ام در فلان منطقه گنجی پیدا شده و مردم می‌فهمیدند که نسبت به اموال آنان طمع دارد در نتیجه پول جمع کرده و هدیه گرانبهایی می‌فرستادند. به نظر می‌آید اینگونه افراد دنبال وسیله‌ای هستند که کمبودهای روحی خود را بپوشانند و آن ثروت هرچه بیشتر است. شاه عباس

می‌گفت شنیده‌ام در فلان شهر، مجسمه‌ای از طلا وجود دارد و این به معنی غارت اهالی بود ولی متملقین به حساب آگاهی سلطان از علم غیب می‌گذاشتند. دیگر اینکه هرگاه کسی مورد غضب سلاطین صفوی یا قاجار قرار می‌گرفت و حکم گردن زدن او هم صادر شده بود با تقدیم پیشکش و ارقام سنگین، بخشیده و آزاد می‌شد.

تیرباران تملق‌آمیز

شاه عباس صفوی از راهی می‌گذشت که مرد فقیر روستایی در کنار جاده خوابیده بود. اسب او رم کرد و سلطان عصبانی شد و تیر به سمت او پرتاب کرد که مرد فقیر را کشت. دیگران از باب دنباله‌روی چاپلوسانه، هرکدام تیری در کمان گذاشته و پرتاب کردند و مرده را تیرباران کردند.

سلطان عدالت‌پرور

اینکه شاه عباس صفوی شبها با لباس مبدل و تغییر قیاقه به میان مردمان می‌رفت تا از وضع مردم باخبر شده نقل قول از سوی برخی است ولی آیا برای مردم بوده است. زمانی با شکل ناشناس به بازار می‌رود و تکه‌ای گوشت کبابی می‌خرد و از نانوائی نیز نانی خریداری می‌کرده به کاخ

می‌آید و دستور می‌دهد که هر دو را وزن کنند. معلوم می‌شود کمبود وزن دارند. آن دو فروشنده را به دست رئیس عسسان (رئیس پلیس) می‌دهد و او نانوا در تنور گداخته می‌اندازد و کبابفروش را نیز به سیخ کشیده کباب می‌کند.

گرفتن اموال ثروتمندان

شاه عباس صفوی خود را پدر مردم فقیر می‌نامید ولی ثروتمندان را پدر خود می‌خواند تا وقتی فوت کردند ادعای میراث کند. هرگاه ثروتمند یا صاحب مقامی خلافی می‌کرد اموال او را به نفع خود مصادره می‌کرد ولی در تاریخ هیچ کس اعلام نکرده از این ثروت چیزی نصیب فقرا و نیازمندان شده است. یکی از تملّقات این بود که افراد ثروتمند بازار و تجار را به او معرفی می‌کرده اند تا در گرفتن اصل اموال یا سهم پدرانۀ اہمال نداشته باشد. او اراضی زیادی را از مصادره اموال سران قزلباش تصرف کرده و املاک دیگری را نیز تحت عنوان خالصه به اختیار گرفته بود. تملک اراضی بسیار زیاد در استانهای گیلان و مازندران نارضایتی زیاد به بار آورد ولی تاثیری در کاهش طمع او نداشت. اکثراً املاک از طریق چاپلوسان معرفی شده بود و تشویق به مالکیت کرده بودند شاید سهمی هم نصیب آنان باشد.

تملق و بودجه نویسی

در دوره های صفوی و قاجار، بودجه فقط به تمایل سلطان نوشته می شد. او دستور اضافه کردن یا حذف عناوین را می داد و بودجه ای را کم یا زیاد می کرد. خزانه دولتی و مالیات های گوناگون و درآمدهای رسمی و اتفاقی به خزانه داخل می شد و چیزی به نام حقوق حکومتی و حقوق سلطان وجود نداشت و همگی در اختیار حکام این دو سلسله بود. چاپلوسان منافع زیادی از این بابت به دست می آوردند چون با يك دستور سلطان به سودی می رسیدند که هیچ رسیدگی و جوابگویی نداشت.

ابراز ارادت به ائمه اطهار(ع)

حکام صفوی به خصوص شاه عباس املاک زیادی به صورت مصادره، خالصه، خرید ارزان قیمت، کشت مالک و تصرف ملک به دست آورده بود که همگی را به نام چهارده معصوم(ع) وقف نمود و خود را تولیت قرار داد.

نقش سالوسان در تاجگذاری

وقتی سلیمان صفوی به حکومت رسید حوادث بدی رخ داد و متملقین به او گفتند که دلیل امر، تاجگذاری وی در ساعت نحس بوده و مجبورش کردند

برای رفع بدي، دوباره و در ساعت سعد تاجگذاری کند که در سال 1080 میلادی صورت گرفت.

نقش شیادان در کشتن مردم ولایات

وقتی محمدشاه در ضعف قدرت بود بین همسرش که مازندرانی بود و قزلباشان اختلاف پیش آمد. قزلباشان بیادبانه به حرمسرای شاهی وارد شده و آن زن را که به شاه پناهنده شده بود کشتند و سپس تمام اقوام همولایتی و سپس اعیان مازندران را به قتل رسانده و متملقین در شهر اعلام کردند افراد میتوانند خانه مازندرانیها را غارت کنند. این حادثه به تاریخ اول جمادی الثانی 987 هجری قمری روی داد.

متملقین دو جنسیتی

تاریخ صفویه پر است از افراد متملقی که میتوانند به عنوان هرکدام از دو جنس مذکر و مونث تلقی شوند. شاه اسماعیل دوم و حسن بیگ حلواچی اوغلو و حمزه میرزا خداوردی که ضمناً دلاکش هم بود از این موارد هستند.

دوروها و هوای زیارت

هنگامي که سلطان حسين صفوي سقوط کرد و کشور به دست افغان‌ها افتاد، تمام آن متملقين هوای زیارت عتبات عالیات و شامات کرده و ثروت خود را برداشته و از کشور خارج شدند.

تملق در خوشی ظاهر سازی صفات رذيله

افراد دورو در اطراف شاه سلطان حسين صفوي، شهوترانی را در نزد او زیبا جلوه داده بودند، به گونه ای که خود وی آن را با افتخار و علنی اعلام می‌کرد. او رسماً از حکام ولایات خواسته بود که دختران زیبا را شناسایی کرده و با تشریفات کامل و بعنوان عروس سلطان برای او بفرستند. در رستم التواریح آمده است که:

قریب به هزار دختر صبیحه جمیله از هر طایفه و قوم و قبیلہ با قواعد عروسی و دامادی و به جهت و سرور با ساز و کوس و گورکه و نقاره و شهر آذین بستن و چراغان نمودن به عقد و نکاح خود درآورده.

خواجه ای برتر از همه متملقين

در بین اطرافیان شاه سلطان حسين صفوي از همت و شجاعت خبری نبود. خواجه قهرمانی احد آغا از

شور و غیرت مردم سود جست و رهبري آنان را برعهده گرفت و بر افغان ها حمله برد. او برخي مواضع دشمن را نیز تصرف کرد ولي حمايتي نشد و عقب نشست. اين عمل شجاعانه نه تنها تقدير نشد بلکه چاپلوسان اين عمل را به عنوان فضولي در امور سپاه و کارهاي جنگي نمودار ساختند و سلطان حسن را به او بدبين کردند. احمدآغاز هم دل شکسته به گوشه اي رفت.

چاپلوسان در اطراف ممدوح و منتقدان در خارج

در دوره صفويه و قاجار کساني با شعر و موسيقي و نقاشي به نوعي تعريف و مدح آنان را ميگفتند و در اطراف سلاطين و با شرايط خوب اقتصادي زندگي ميکردند ولي هر که اندک ايرادي از اوضاع مي گرفت از ترس به خارج از کشور ميرفت. کليم کاشاني، صائب تبريزي و شاعران مشهور و گمنام ديگر از ترس حکام اين دو سلسله به هندوستان رفتند و در آنجا به عزت و رفاه و آسايش رسيدند. گاه که نميخواستند شاعري و ادبي را شکنجه جسمي کنند دستور مي دادند آنان را به اصطبل برده و شايد چند روزي را در جوار اسب و خر و فضولات اين حيوانات سپري کنند. در دوره فتحعلي شاه قاجار، او شعري براي ملك الشعرايش ميخواند و وي آن را شعر بدی مینامد، سلطان دستور مي دهد وي را به طويله برده در آخور

ببندند. بار دیگر که فتحعلی شاه شعری میخواند و از ملك الشعراي نظر میخواهد. او به سمت بیرون راه میافتد و وقتی سلطان دلیلش را میپرسد. او جواب میدهد خودم به اصطبل میروم.

ترساندن ممدوح

متملقان گاه سلاطین را از چیزی میترسانده اند که خودشان کمترین اطلاعی نداشته اند و حتی موجب کشته شدن افراد می شده اند. آورده اند که ایاز منجم را به علت آگاهی از علم اعداد به فرمان شاه (عباس صفوی) کشتند مبادا که از طریق آن علم، صدمه ای به وی برساند. در واقع مطرح نکردند که اگر از این علم سودی هست، نصیب سلطان شود بلکه باید کاری می کردند که او در نزد سلطان، محبوب و رقیب برای آنان نشود چون چاپلوسان از هر کسی که علمی داشته باشد در هراسند.

چاپلوسی خارجی

نمایندگان هر کدام از کشورهای خارجی درباره خصوصیات و علائق پادشاهان صفویه و قاجاریه گزارش به مملکت خود میفرستادند. هرگاه که آن نماینده خواهان امتیازی در ایران بود بنابر گزارشهای دریافتی، هدایایی باب میل سلطان

میرستاد که تنها به هدایای کالایی محدود نبود مثلاً هلندیها که از علاقه شاه عباس صفوی به نقاشی اطلاع داشتند در وقت لازم، یک نقاش به نام هارلت را اعزام کردند و او تصاویری در کاخهای آن پادشاه نقش کرد.

عاقبت هنرمندی که تملّک را دوست نداشت

میرعماد خطاط معروفی بود که صفات آزادگی، ساده زیستی و مردانگی داشت و از باب این خصوصیات چندان به دربار شاه عباس نمی‌رفت ولی هنرش مورد علاقه زیاد سلطان بود. بی‌هنران چاپلوس بین او و حاکم اختلاف انداختند. میرعماد طبع شعر داشت و اشعاری در اعتراض به شاه عباس نوشت و فرستاد و دستورات او را مورد توجه قرار نمی‌داد تا اینکه وی را به سَنّی بودن که گناه بزرگی در دوره صفویه بود متهم کردند و به امر سلطان، شبی او را در کوچه‌ای با ضربات شمشیر چند نفر به قتل رساندند به گونه‌ای که قطعات بدن او توسط شاگردانش جمع آوری و به خاک سپرده شد.

اتهامات وارده از سوی متملّکین به مخالفین سلطان

در دوره صفویه از کارهایی که یک متملّک وظیفه خود می‌دانست تهیه عناوین بدی‌های معترضین به حکومت است. بی‌اعتقادی به دین و اخلاق، انجام

هرگونه عمل جنسي با مخاطب اعم از زن و مرد و بدون هیچگونه مراسم شرعي زن و شوهری، سرگرمی‌های فاسد، قصد بهم ریختن نظم و خراب کردن بنیادهای ایمانی مردم، و هرچه به ذهنشان بیاید. این را نیز يك تملق به خاندان صفوي و یا قاجار می‌دانستند.

اجرای عدالت توسط ممدوح

در تاریخ صفویه بسیار آمده که سلطان به دست خود عدالت را اجرا کرده، خفه کردن، شکم پاره کردن، دستور انداختن در آب، انداختن در تنور، اعدام، درآوردن چشم، بریدن زبان، و اعمالی که یادآوری آن نیز آورده خاطر ساختن است انجام می‌دادند و همه نشان عدل بود.

یکی از متملقین در موردی آورده است که شخصی توسط شاه عباس کشته می‌شود:

پادشاه صفت نژاد پاك اعتقاد، در نظرآباد
کاشان به دست مبارك خود شمشیر زده، او را دو
پاره بدون کردند.

داستان سرائی درباره سلطان

در مورد سلاطین داستانهای زیادی ساخته اند که مثلاً شاه اسماعیل را يك عاشق و با شهامت جلوه می‌دهد. شاه عباس نیز اسیر يك داستان عاشقانه

می‌گردد و به خاطر معشوق به حرفه‌آموزی که شرط معشوق برای همسری است روی می‌آورد. این داستان‌ها هیچ پایه و اساسی ندارد و حاصل ذهن افرادی است که احتمالاً طمعی به پاداش داشته‌اند. در يك داستان شاه عباس وقتی به وصال دختری نمی‌رسد متوجه می‌شود که تقدیر خداوند است. در قصه دیگری سلطان دعاهای کسی را می‌شنود و برای به واقعیت رساندن درخواستهای او اقدام می‌کند که جز گزافه نیست.

وحشت مملّین پس از فوت سلطان

از هنگامی که حال جسمی حاکم رو به زوال می‌رود ترس و لرزی بر چاپلوسان مستولی می‌شود. اول اینکه سلطان بعدی با آنان که اطرافیان سلطان قبلی بوده‌اند چه می‌کند و آیا به جان و مال آنان ستمی خواهد شد. در عالم آرای عباسی راجع به ساعات قبل از فوت شاه عباس آمده:

ارکان دولت و مقربان بساط عزت از بیم این مصیبت مدهوش‌وار سرمایه عقل از کف داده، در بادیه حیرانی و سرگردانی و از تصور این قضیه جان‌گداز بر خویش ترسان و لرزان بودند.

اندرز نامه‌ها

این کتب که مرات الملوك، آینه خسروان نیز نامیده می‌شوند با هدف تذکر و نصیحت حکام نوشته شده اند. نویسندگان در عین ستایش‌گری و بزرگشماری فرد مورد نظر، عیوب و خطاهای محتمل در قدرت را نیز مطرح می‌کرده‌اند. برخی این پندنامه‌ها را ادبیات تعلیمی و اخلاقی نامیده‌اند که مخاطبش تمام سلاطین است. در غرب نیز این شیوه برپا بوده و آن کتابها را سیرالاسرار نامیده و به طور محرمانه به ولیعهد یا نفر بعدی حکومت آموزش می‌داده‌اند. مرزبان‌نامه، سندیادنامه، بختیارنامه، قابوس‌نامه، سیاست‌نامه، اغراض‌السیاسه، اشعار حافظ، نثر سعدی، گفته‌های بایزید بسطامی، حلاج، ابوالسعید ابوالخیر و مولانا همه مطالبی در انسانیت و پندآموزی و پرهیز از آزار انسانها دارند که هرچند کتب اخیر برای اهل حکومت نوشته نشده ولی برای همگان قابل استفاده است. جامی نیز کتاب اندرزگوی خسروان یا خردنامه اسکندری را دارد. در واقع این افراد می‌خواسته‌اند نقش مشاور اخلاقی حاکمان را ایفا کنند. آئین نامه‌ها و عهدنامه‌هایی از دوره ساسانیان بجا مانده که در واقع دستورالعملهای انسانی و اجتماعی آن زمان را نشان می‌دهد و در آنها پرهیز از چاپلوسان تاکید شده.

ارتباط با سلاطین بدون تملّق

افرادی مانند امیرکبیر، قائم مقام و شاعرانی مثل سنایی از نزدیکی با حکومت اهدافی داشته‌اند مردمی و سازنده، آنان می‌خواستند به ساختن کشوری آباد و در آسایش کمک کنند و شخصی مانند سنایی که عارفی بزرگ بوده نیت آگاه ساختن سلاطین از وضع زندگی مردم و نقصان‌های حکومتی و اجتماعی را داشته است. این دیدگاه مورد عمل بسیاری از شاعران، عارفان و متفکران دیگر نیست ولی هرکس راهی را برای نیل به هدف انتخاب می‌کند. توجه باید کرد که چگونگی نصیحت و پندآموزی به سلاطینی که خود را برترین موجود عالم می‌پنداشته‌اند چه عمل دشواری است و راهها و روشهای عالمانه دارد و چه خطرهای در پیش است.

مدح نزدیکان

گاه افراد نزدیک خانواده حاکم هم در امور دخالت داشته و ذی‌نفوذ بودند. در این موارد آنها نیز مورد تملّق قرار گرفته و اعمالشان تحسین می‌گردید. عماد کرمانی قصیده‌ای در مدح مادر شاه شجاع دارد که در فارس حکومت داشته و عماد نیازمند جلب حمایت آن زن بوده است. پدر، برادر، دایی، عمو و سایر اقدام سلطان نیز چنانچه در امور حکومتی نقش مهم داشته یا

مي‌توانسته‌اند انعام خوبي پرداخت کنند تحت چاپلوسي قرار مي‌گرفته‌اند.

رضا شاه

رضا شاه توسط انگليسي‌هاي به جزيره موريس تبعيد شد. در خاطرات وي آمده كه هر روز مي‌گفت در مقابل من تعظيم مي‌کردند و مي‌گفتند خبري نيست و قابل به عرض نمي‌باشد. او اين سخنان را مسخره مي‌کرد و هنگامي كه تكرر مي‌کرد بسيار متاسف مي‌شد و اين در شرايطي است كه كمتر كسي مي‌توانست به او دروغ بگويد.

محمد رضا شاه

روزي محمد رضا شاه پهلوي از وزيري كه‌نسال مي‌پرسد تو هم پدرم را ديده‌اي و هم دوران مرا چه فرقي بين ما هست؟
آن پيرمرد جهان ديده گفت: قربان به پدرتان كسي نمي‌توانست دروغ بگويد به شما كسي نمي‌تواند راست بگويد.

چند شعر از شاهنامه

درباره اواخر جمشيد

يكايك به تخت مهي بنگريد

به گيتي جز از خويشتن را ندید

که جز خويشتن را ندانم جهان

هنر در جهان از من آمد پدید
چو من نامور تخت شاهي ندید

گراویدن که دانید من کردم این
مرا خواند باید جهان آفرین

شما را از من هوش و جان در تن است
به من نگرود هرکه، اهریمن است
چنین است وقتي شخصي نیازهاي اوليه اش را فراهم
کرد دچار غرور ميشود و اگر این عمل را در سطح
يك کشور و ملت کرده باشد دچار «من» ميشود
دیوها که همانا مدح کنندگان سلطان هستند باعث
میشوند این من با ذره بین ده ها برابر شود و
تمام فتنه از اینجا آغاز میگردد.

تملق درباره ضحاک که از دهان ابلیس خارج می شود

جهان سر به سر دد و مرد و مرغ و
پادشاهي تراست ماهي تو است

وقتي ضحاک بر تخت حکومت مینشیند:
به شاهي بر او و را شاه ایران زمین

آفرین خواندند خواندند

وقتي چنين كسي بر حكمراني قرار مي‌گيرد شرايط
به اين روز مي‌رسد:

نهران گشت آئين	پراکنده شد کام
فرزانگان	ديوانگان
هنر خوار شد جادوي	نهران راستي آشكارا
ارجمند	گزند
شده بر بدي دست	زنيكي نبودي سخن به
ديوان دراز	جز به راز

و در جاي ديگر آمده:

ندانست خود جز بد آموختن جز از كشتن و
غارت و سوختن
در اين وضعيت باز هم تملق كنان مي‌گويد:
تو داري جهان زير انگشتري دد و مرغ و
مرغ و ديو و پري

خواب ديدن ممدوح كه تملق در آن راه ندارد

ضحاك خواب مي‌بيند كه سه جوان كه جوانتریشان در
جلو ايستاده و گرز گاوسري به دست دارد به او
حمله کرده، وي را بسته و به كوه دماوند زنداني
مي‌كنند. از ترس جرئت ابراز آن را ندارد. در
واقع خواب ديدن تنها راه، واقعيت ديدن ممدوح
است و در آن خواب افرازي نيستند كه جلوي
مهاجمين را بگيرند. ضحاك شهادت گفتن آنچه خواب
ديده را ندارد. او مي‌داند حقيقت را در خواب

دیده و به چه کسانی بگوید، آنکه هرچه را گفته با صد تعریف و تحسین به او برگردانده اند. پس چرا در خواب، هیچکدام به کمک نیامده اند.

شیطان اغواگر (تملق و وسوسه از راهی دیگر)

ثعالبی آورده که:

شیطان برای فریب کیکاووس به صورت جوانی زیبا درآمد و با گروه خنیاگران و در حالی که کاووس با ندیمان در مجلس شراب بود به مجلس او شدند و با خواندن سرودهایی در وصف یمن و آب هوای نیکو و خرمی و سرسبزی و مناظر خود و زنان زیبا و محاسن بسیار آنجا کیکاووس را بدان حد شیفته آنجا کردند که به سرداران خود فرمان حرکت به آنجا را داد و آنها هم با آنکه می‌دانستند شیطان او را اغوا کرده چاره ای جز اطاعت ندیدند.

وقتی کسی را بالا برده اند که جز خود کسی را نمی‌بیند و تملق‌گویان وی را حاکم جهان و حتی انسان و حیوان و دیوها می‌نامند کافی است جایی را تعریف کنی تا آن را هم بخواهد و شیطان این را می‌داند پس اول با چاپلوسی شخص را به اوج ببرد سپس هدایتش کن تا خود و مردمان را نابود کند.

آخر تیموریان

در دوره سلطان حسین بایقرا به سال 1480 میلادی که وزیری داشت بنام امیرعلی شیرنوایی، روزی بهزاد نقاش معروف تصویری کشده بود که شخصی (ظاهراً امیرعلی شیرنوایی) در حال تکیه بر درختی پر میوه است و پرندگان زیاد در بالا و اطراف درخت هستند. وزیر را بسیار خوش آمد و خطاب به دیگران گفت که خیلی عالی است نظر شما چیست؟

یگی گفت آنقدر طبیعی است که می‌خواستم دست دراز کنم و میوه‌ای بردارم. دومی گفت خواستم دست به سویی گلها دراز کنم ترسیدم پرندگان پرواز کنند چون بسیار طبیعی به نظرم آمد.

شاعران

در تاریخ به غیر از طنزگویان که چون زبانی گزنده و انتقادی داشتند شامل صله‌بگیران نمی‌شدند کمتر شاعری را میتوان یافت که شعری در مدح حاکمی نگفته باشد. از چند شاعر، ابیاتی می‌آوریم البته باید توجه کرد که نزد حافظ و سعدی هم تعریف از وزیر یا سلطانی می‌بینیم ولی آنها واقعاً آن شخص را مورد احترام داشته‌اند و رفتار خوب نسبت به مردم دیده بودند.

خیام

شاعر، منجم، ریاضیدان و دانشمند برجسته که اشعارش بخصوص پس از ترجمه به انگلیسی او را مشهور ساخته هیچ شعری در تعریف سلطان یا حاکم، وزیر، وکیل یا ثروتمندان وقت ندارد. او حضور سلاطین بی هنر و متملقان اطراف آنها را نیز از مسخره بودن اوضاع فلک می داند و آنها برایش اهمیت ندارند که حتی در رد آنها شعری بگوید. خطاب خیام بطور کل، به خداوند است و او را حاکم بر همه چیز و همه کس میداند پس تمام حرفهایش را مستقیماً با خالق مطرح می کند.

ارتباط نه تملق

سیدرضی شاعری بوده پرمایه و توانا ولی ستایشگر نبوده، مردی عالی نسب و بزرگمنش و پیش از خودش، پدرش نیز لقب نقیب الاشراف زمان خود را دارا بوده است. کتاب پرآوازه نهج البلاغه از خطبه های حضرت علی (ع) فراهم آورده.

او هیچگاه خود را کمتر از خلفای عباسی نمی دانسته و قصیده ای خطاب به القادر بالله خلیفه عباسی دارد که در آن خود را کمتر از وی نمی داند. او در مناسبت های نوروز و مهرگان که دربارگاه عباسیان به خاطر وزرای ایرانی ایشان برگزار می شده شعرهایی می سرود که احساس خود را

به گونه‌ای درباره این مناسبتها ارائه کرده که کمتر از ستایش نیست. ولی نام سلطان را نمی‌آورده هرچند شعر را به خلیفه وقت عباسی عرضه می‌کرده است.

او در زمان بهاءالدوله پادشاه دیلمی و قبل از او شرفالدوله و دو خلیفه عباسی زندگی کرده و از آنان القاب و عناوین ذی‌المنقبتین، الشریف الاجل، الرضی ذی الحسین، نقیب الثقباء را دریافت و هنگامی که بهاءالدوله به سفر واسط و اهواز رفت، ایشان رانایب السطنه قرار داد. بهاءالدوله مورد تقدیر سیدرضی قرار گرفته و در دیوان دو جلدی شریف رضی مکرر از وی یاد کرده و سیاسی ریشه‌دار از مسائل شخصی می‌کند.

تملق از راه تعصب

یک نوع گزافه‌گویی آن است که از باب تعصب باشد. محمد غزالی در کیمیای سعادت و کتب و رساله‌های خود بر رد هر مذهبی جز سنی‌گری ردیه نوشت که در آنها صورت یک دانشمند حقیقت‌یاب ندارد بلکه عالمی متعصب است. او جز مذهب و طریقه خود هر مذهب و طریقه‌ای را باطل و پیروان آنها را مستوجب عذاب می‌داند. هرچند در نامه‌ای به سلطان سنجر می‌نویسد که بر سر مشهد ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه عهد کرد که هرگز مناظره و تعصب نکند. باز در کتابهایش این تعصب آشکار است و

به همین مناسبت مورد تشویق و پاداش حاکمان سنی
مذهب وقت مانند ملک‌شاه سلجوقی قرار می‌گرفت.

بی طاقی ممدوح

شاعری به نام بغدادی در تعریف شخصی بخشنده،
شعری می‌گفته و او را بهترین اعراب نامیده بود.
خبر به مأمون خلیفه عباسی رسید، دستور داد
شاعر را شکنجه کرده و کشتند.
انگار خود را بهترین افراد می‌دانسته چه برسد
به بهترین اعراب و از اینکه صفت وی را به شخص
دیگری داده اند برآشفته شده است.

تملق از راهی دیگر

فیروز از دهقانان بزرگ میان رودان (بین
النهرین) بسیار سخاوتمند و بخشنده بود. روزی
همسایه‌اش خانه خود را به معرض فروش گذاشته بود
به ده هزار دینار، پنج هزار دینار بهای خود
منزل و پنج هزار دینار بابت همسایگی فیروز،
خبر به فیروز رسید، ده هزار دینار برایش
فرستاد که رفع گرفتاری کن در خانه خودت بمان.

جنگ نامه، فتح نامه

هرگاه جنگی هرچند مختصر با خارجی‌ها یا حتی با
مخالفان داخلی درمی‌گرفت چنانچه پیروزی نصیب

می‌شد بلافاصله، جنگ‌نامه‌ها و فتح‌نامه‌ها نوشتند و به همه کشورها فرستادند. در مورد خسرو پرویز پادشاه ساسانی آمده که وقتی بر بهرام چوبینه پیروز شد دستور داد جنگ‌نامه نوشتند ولی متن آن را نپسندید تا اینکه دبیری متنی حماسی نوشت که پرویز را خوش آمد جایگاه آن دبیر را بلندمرتبه کرد. در دوران فتح‌علیشاه قاجار هم وقتی بر عده‌ای از مردم خودمان که به فغان آمده بودند غلبه کرد دستور داد به همه کشور بنویسند که در جنگ پیروز شده است. عامل تشویق به این نامه‌های سراسر غلو و دورغویی، متملقینی بودند که این گونه حوادث را بسیار بزرگ جلوه داده و حاکم را ترغیب به نوشتن چنین متونی می‌کردند.

تملق با افشای راز

در تمام دربارهای ایران قبل و بعد از اسلام، شخصی مسئول ثبت و ضبط نامه‌ها بوده و به این لحاظ از تمام امور مطلع بوده. افشای این امور نزد افراد ذینفع اعم از مقامات کشوری یا ثروتمندان از جمله اسباب تملق بوده که صورت می‌گرفته تا هم پاداشی دریافت کنند و هم اگر آن شخص به پست بالایی برسد، آنان هم مستفیض باشند.

تملق از راه نامه های جعلی

در تاریخ بارها آمده که فرد یا افرادی با نوشتن نامه جعلی به نام کسی و مخاطب شخص دیگر مثلاً از سلطان بدگویی کرده و تهدیدها نموده اند و این نامه در يك حادثه ساختگی به دست متملق می افتد و او آن را به دست سلطان می‌رساند تا عزیز شود و البته چه بلایی به سر فرد به اصطلاح نامه‌نویس و مخاطب او می‌آید مهم نیست.

بزرگ اندرز بد

در ایران باستان فقط چند نفر حق داشتند بدون اجازه وزیر بزرگ و با کمترین تشریفات به دیدار شاه بروند که یکی از آنها مشاور بود. او را که مشاورین دیگری زیردست داشت بزرگ اندرز بد می‌خواندند. هر پادشاه که به آخر عمرش نزدیک می‌شد شخصی بزرگسال و دانشمند را به پسرش که حاکم بعدی بود توصیه می‌کرد که او را اندرز بدهد و تاکید می‌کرد که بدون مشورت و خارج از ایند و نصیحت وی عمل نکنند. یکی از اهداف این بود که سلطان جدید تحت تشویق متملقان به تصمیم غلط نرود و يك مشاور بی‌نظر راهنمای وی باشد.

تملق و عقل

از آن جهت تملق ناپسند است که از اول مخالف عقل بوده و با واقعیت هم هیچ ارتباطی ندارد. تملق شنونده را غرق در اوهام و خیال می‌کند و او مانند بادکنکی به خود باد می‌کند در حالی که اگر سوزنی به او بخورد از آن ورم چیزی نمی‌ماند.

تملق باعث می‌شود حاکم خود را مافوق تصور کند و آنچه به ذهنش می‌رسد بهترین و آنچه می‌کند هم بهتر از آن قابل تصور نباشد. عقل به ممدوح می‌گوید آنچه می‌گویند حرف‌های بیهوده است ولی غروری که شخص از بابت مدح‌های گزاف پیدا می‌کند جلوی عقل را می‌گیرد و اصولاً اشخاص متملق باعث گمراهی سلطان می‌شوند حال به قول ضرب المثل قدیمی، شنونده باید عاقل باشد، یعنی هرکس هر حرفی می‌تواند بگوید ولی شنونده باید درک کند که کدامین صحیح و کدام باطل است.

تملق فردی بی‌هنر، ترسو، زبان‌باز، بدون وفاداری به عهد و پیمان، دروغگو، فریبکار و سودجود است. از چنین کسی چگونه می‌توان انتظار خوبی داشت.

از دست بوسی میل به پا بوسی کرده ای / خاکم به سر ترقی معکوس کرده ای

در ایران باستان سنت دستبوسی وجود نداشته است ولی از روشهای تملق و چاپلوسی بی‌کلام، دست بوسی، شانه بوسی، تعظیم، به خاک افتادن، خاک پای حاکم را بر چشم کشیدن، دور حاکم گردیدن، قربان حاکم شدن، پای‌بوسی، است.

چاپلوس هیچ نمی‌گوید و هیچ عملی انجام نمی‌دهد مگر اینکه سلطان را خوش آید، مهم نیست و اگر خودش در دل به آن سخن یا کار بخندد او فقط باید رضایت سلطان را فراهم کند.

در تاریخ آمده که وقتی یکی از سلاطین می‌خواست سوار اسب شود یکی از غلامان خم می‌شد تا وی به جای اینکه پای در رکاب کند پا بر سر یا پشت او بگذارد و بالا رفته سوار اسب شود. هرچند غلام مجبور بوده این کار را بکند ولی مسلم است چاپلوسانی بوده‌اند که حاضر بودند این کار غلام را بکنند و سلطان قدم رنجه کرده پا بر سر آنها بگذارد.

چاپلوس

چاپلوس را گفتند تو در زمان فلان کس می‌گفتی من نوکرم، در زمان شخص دیگر که مخالف اولی بود هم همین را می‌گفتی، در زمان سومی و چهارمی هم که

اصلاً شباهتی به هم نداشتند نیز همین را می گفتی، چگونه است؟
چاپلوس گفت: من نوکر سلطانم، حال سلطان هرکه می‌خواهد باشد.

من نوکر شما هستم نه نوکر بادمجان

سلطانی را غذای لذیذی از بادمجان آوردند سلطان را خوش آمد و تعریف بسیار کرد. نوکر وی محاسن زیادی از بادمجان نمود. دیگر روز سلطان غذای دیگری از بادمجان خورد که او را دچار ناراحتی معده کرد و بدی فراوان از بادمجان گفت. نوکر در مضار بادمجان دلایلی چندان آورد. سلطان او یادآوری کرد که چند روز پیش حُسن‌اش می‌گفتی و اکنون بدی‌اش؟ نوکر گفت: قربان من نوکر شما هستم نه نوکر بادمجان، هرچه شما را خوش آید می‌گویم.

صفات چاپلوس

- هیچ شخصیت ندارد.
- به هیچ چیز معتقد نیست.
- نسبت به هیچ چیز علاقه ندارد.
- از خوبی کردن ارباب خوشحال نمی‌شود.
- از بدی کردن مخدوم ناراحت نمی‌شود.
- هیچ علاقه‌ای به رئیس خود ندارد.

- سواد داشته باشد یا نه، هیچگاه ابراز نظر نخواهد کرد.
- در اولین خطر، ارباب را رها می کند.
- وقتی اوضاع عوض شود او نیز عوض می شود و علیه ارباب سخن وری می کند.

اصطلاحاتی که از تملّی می آید.

- 1 - سرت مثل سر شاه است.
- 2 - فدایت شوم.
- 3 - قربانت شوم.
- 4 - خاک پایت توتیای چشم.
- 5 - پا به سر من بگذارید.
- 6 - هزار، فدای یک تار گندیده مویتان.
- 7 - میگو کلاه بیار میره سر میاره.

کلام الملوک ملوک الکلام: سخن بزرگان، بزرگ سخنان است.

هرکس این حرف را زده، چابلوسترین فرد بوده چه مگر حاکم، دانشمند، ادیب یا حکیم و فیلسوف است که با تعقل حرف بزند این جمله متملقانه به ذهن هرکس آمده مقام وی را به بیهوده گویی اعظم ارتقا داده است. اثبات پدرسوختگی گوینده در این است که این همه جملات قصار از ادیبان و هنرمندان بجای مانده و سرمشق مردم است مگر چند

جمله از سلاطین در طول تاریخ را میتوان یافت که اثرگذار و ثبت لوح حافظه مردم شده باشد.

دلک‌ها

دلک ظاهراً از کله تلخک می‌آید که نام مسخره معروف دربار سلطان محمود غزنوی بوده است. این کلمه که اکنون به عنوان صفت آورده می‌شود ظاهراً شخصی را مطرح می‌کند که سلطان و همراهان او را می‌خنداند اما شدت وحشت از رؤسای کشور باعث می‌شود مردم از این افراد برای رساندن صدای استمداد خود کمک بخواهند. اشخاصی مثل کریم شیرهای دلک دربار ناصرالدین شاه تلاش زیادی برای آگاه کردن سلطان از وقایع داشت ولی یک نفر در مقابله ده‌ها و صدها متملق چندان کاری نمی‌تواند بکند. تنها در قالب فکاهی و طنز می‌شد از کارها ایراد گرفت و گرنه سر به باد می‌رفت.

دهانش را

پر از طلا کنید سلاطین بسیاری در مقابل تعریف‌های از خودشان، دستور داده‌اند دهان گوینده را پر از طلا کنند.

گُه بخورانیید - حاکمان زیادی برای جوابگویی به کسی که رعایت شئون آنها را نکرده دستور داده‌اند دهان طرف را پر از گُه کنند.

دهانش را صاف کنید: وقتی کسی به سلطان اهانت کرده بود و گیر می‌افتاد با ابزاری به نام کلبتین، تمامی دندانهای او را می‌کشیدند و دهانش صاف می‌شد.

دهانش را گشاد کنید: دهان مخالفین حاکم را از دو طرف چاک می‌دادند.

نصب پوزه‌بند خر بر دهان مخالفین و دوختن لبها از روشهای محترمانه بوده است.

خواهرش را

در دوره‌های صفویه و قاجاریه کسانی که به هر دلیل تملق سلطان را نگفته حتی مخالفت می‌کردند دستگیر کرده و یوغ به گردنشان انداخته در سیاه چال رها کردند و گاه برای شکنجه بیشتر، افراد مؤنث خانواده اش را در مقابل دیدگانش مورد تجاوز قرار می‌دادند.

خایه مالی

اصل آن خامه مالی بوده و خامه به معنی قلم است. کسانی در اطراف حاکمان بودند و هرگاه آن شخص می‌خواست نامه‌ای بنویسد نوک انگشتانش را در دوات فرو کرده و به سر قلم (خامه) حاکم می‌مالیدند تا او بنویسد و موقعی که نوشتن تمام می‌شد آستین خود را به نوک خامه سلطان مالیده و

آن را پاک و خشک می‌کرد. این عمل که شدّت تملّق را می‌رساند نزد مردم به خامه‌مال و سپس خایه‌مال مشهور است.

پاچه خاری

پاچه منظور پاچه شلوار یعنی از زانو به پایین تا کفش است و خار مخفف خاریدن می‌باشد. خیابانها و کوچه‌های در قدیم خاکی بود و هرگاه باران و برف می‌آمد تبدیل به لجن‌زار می‌شد و به سادگی، گل به پاچه‌های لباس پاشیده می‌شد. چنانچه مقام بالایی مملکتی یا شخص مملکتی یا شخص ثروتمندی دچار این مشکل شده بود افرادی که در اطراف بودند آن شخص را روی صندلی نشانده و خود روی زمین می‌نشستند و با نوک انگشتان پاچه‌های شلوار آن مقام را می‌خارانند تا خاک و گل سترده شود. این کار که فقط از باب خاکساری و تملّق بود نزد مردم نکوهیده شد و فرد ذیربط را با آن لقب به مفهوم متملّق می‌شناختند.

تملّق

گاه صفتی را که کسی در حد اندکی دارد در مبالغه آن را چند برابر بزرگ می‌کنند ولی شرم‌آوری عمل متملّقان این است که صفاتی را به ممدوح خود نسبت می‌دهند که فرد هیچ نسبتی با آن

ندارد. شخصي را دانشمند و عالم معرفي مي‌کردند در حالي که شايد نام خودش را هم به زور مي‌توانسته بنويسد. سوارکاري بي‌نظير مي‌گويند ولي در واقع از اين طرف اسب سوار شود از آن طرف مي‌افتد. مرد ميدان جنگ مي‌نامند در حالي که اولين نفري است که مي‌گريزد.

هم نشين ستارگان معرفي مي‌کنند با آنکه مي‌دانند در روي زمين هم شايستگي ندارد چه به اينکه به آسمانها برود. تملق نوعي هرزه گويي آگاهانه است و طوري منافعشان را از طريق کلام، هديه، رشوه، پا اندازي، خاکساري حفظ مي‌کنند که هيچ آدم معمولي عقلش نمي‌رسد.

صفات تملق گيرنده

کسي که نياز به تملق شنيدن دارد حتماً در خود کسري‌هايي را حس مي‌کند و از طريق شنيدن حرفهاي گزاف و بي‌محتواي چند نفر تملق ارضاء مي‌شود. او ميداند که چاپلوسان راست نمي‌گويند و هيچ علاقه‌اي به وي ندارند. در واقع اين تعريفهاي بي ارزش براي صندلي است و هرکه بر آن بنشيند از ديد آن افراد قابل مدح‌گويي است.

سلطان دانشمند است

در تاریخ صفویه و قاجار سراغ نداریم که دانشمندان و مخترعین به حکومت رسیده باشند ولی چاپلوسان همواره سعی می کردند به سلطان القا کنند که هرچه او بگوید، و هر عملی که بکند، بهترین است. او از دیگران در همه علوم بسیار آگاه تر و داناتر است اگر در چیزی مانند زبان خارجی، کلامی را غلط تلفظ کند شاید اصلاً تمام خارجی های تاکنون اشتباه تلفظ می کرده اند و صحیح اش همین است که او می گوید.

اگر حاکم نقاش باشد مثل ناصرالدین شاه، پس بهترین گلی که طبیعت هم مثل آن را نیاورده کشیده شده، اگر جنگاور باشد جهان مانند او کسی ندیده است.

به قولی: هرچه آن خسرو کند شیرین بود. چه بسا عادات غلط از سوی همین چاپلوسان به عنوان عادت سلطانی، پخش شده و مردم در جهل مانده اند. در واقع متملقان صفات و رفتار و عاداتی را به حاکم نسبت داده اند که روح او نیز از برخی صفات مطروح مطلع نیست.

یا با ما هستی یا بر علیه ما

قدرتمندان اعم از سیاسی یا اقتصادی همگی پیرو این دیدگاه هستند که با ما هستی یا علیه ما،

این مطلب را چاپلوسان به خوبی درک می‌کنند بنابراین همواره از سلطان یا ثروتمند تعریف کرده و خود را نوکر و پشتیبان و خدمتگزار آنان نشان می‌دهند و مدام بر مخالفت و بدگویی از دشمنان آنها سخن می‌رانند.

چاپلوسی در خیانت

در تاریخ آمده که شخصی نزد سلطان عزیز بود ولی وقتی شنید حاکم دیگری که قدرتمندتر بود قصد حمله دارد سلطان را رها کرد و نزد حاکم رفت ولی از بخت بد، حاکم در جنگ شکست می‌خورد و او نیز دستگیر و زندانی گردید.

روزی سلطان دستور داد که وی را آورند و به عتاب از وی پرسید که چرا چنین کردی. آن شخص جواب داد: چون می‌دانستم بد یمن هستم نمی‌خواستم بدی من به شما برسد از نزد شما رفتم و چون می‌خواستم دشمن شما دچار بدشناسی شود نزد او رفتم.

تملق شونده از دید خارجی‌ها

ناصرالدین شاه بسیار تملق و تعریف‌های بی‌اساسی که از وی می‌شد را دوست داشت و فکر می‌کرد همه باید او را الگو قرار دهند. در سفر اول به اروپا وقتی عازم انگلستان می‌شود کسی که مسئول

پذیرایی بوده به ملکه می‌گوید: او ادب ندارد، تمیز غذا نمی‌خورد و فرهنگ وی بسیار عقب افتاده است.

تملق شنونده و الطاف الهی

متملقان همواره سعی می‌کنند به ممدوح خود بگویند که بی‌تردید مورد لطف خداوند است. ناصرالدين شاه شبی در کاخ خوابیده بود که پسر بچه‌ای بی‌اجازه و دنبال يك گربه وادر اتاق خصوصی خواب او شد و بعد در پی گربه از اتاق خارج می‌شود. ناصرالدين شاه عصبانی شده به دنبال بچه بیرون می‌آید که در همان لحظه سقف فرو می‌ریزد. او این مطلب را نشانگر توجه خداوند به خودش می‌داند به همین لحاظ آن بچه را مورد عنایت خاص قرار می‌دهد که بعد تحت نام ملیجك عزیز دردانه او می‌شود.

ممدوحان همواره پسران را از متملقین پرهیز داده‌اند

کتب چندی درباره پادشاهان که به پسران خود توصیه کرده اند وقتی به قدرت رسیدند خود را از متملقین دور نگه‌دارند نوشته شده ولی متملق همچنان کار خود را انجام داده و بعنوان دوست و خیرخواه و فدایی، سراغ صاحب مقام و ثروت رفته است. وزرایی مانند خواجه نظام الملک نیز کتابی

در نصیحت و توصیه دارد که او نیز به این نکته اشاره کرده است.

از کلّیل و دمنه تا انوار سهیلی، از گیلانشاه تا کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر همه فصل یا مَبَحْثی در باب تملّق گویان دارند. سیاستنامه و حتی کلّیل و دمنه که داستان دو روباه به نامهای کلّیل و دمنه است یکی از آنها متملّق شیر است که سلطان جنگل می‌باشد و سعی در کشته شدن شتر که ناصح سلطان است، دارد.

فرق تملّق با تحسین

تملّق حرفها و صفاتی است که درباره کسی گفته می‌شود که او فاقد آن است و در حقیقت اگر امتیاز مثبتی در آن شخص باشد آن را با ذره بین گزافه گویی بسیار بیشتر و بزرگتر از آنچه هست نمایش داده شود.

تحسین درباره صفات و واقعیاتی از شخص است که بدون مبالغه ارائه می‌شود و گویای شخصیت و خوب و سازنده انسان است.

درباره قائم مقام فراهانی، امیرکبیر و افرادی که در سیاست بوده‌اند ولی جز به پیشرفت مردم و مملکت فکر نکرده‌اند و شعرها گفته شده و بسیار نوشته‌اند این حرفها تحسین است زیرا واقعیات را به زبان نظم درآورده‌اند. اکثر شعرها و نوشتارها مثلاً درباره امیرکبیر، پس از مرگ او

آورده شده اند بنابراین کسی انتظار دریافت جایزه ای نداشته و بیشتر از باب حسرت گوینده از فقدان افراد باکفایت است.

تملق ناپایدار و تحسین پایدار

تملق را چون کسی اعتقادی ندارد حتی در زمان زنده بودن ممدوح، فراموش می‌شود و افراد می‌دانند که حرف بی‌ارزشی زده شده حتی از تکرار آن جز به منظور تمسخر پرهیز می‌کنند ولی تحسین چون گویش زیبایی حرف دل مردم است، مردم آن را پسندیده و تکرار می‌نمایند و به نسل‌های بعد منتقل می‌شود. عامل گسترش تحسین از فرد سازنده و دلسوز کشور و مردم چیزی نیست جز اعتقاد مردم به اصالت مطلب. بنابراین مثلاً کسی را نمی‌بینیم از امیرکبیر بد بگوید در حالی که کسی نیست که از آن همه متملق و چاپلوس اطراف خاندان صفویه و قاجار خوب بگوید.

ارادت نه تملق

کتبی مانند تذکره الاولیا یا دیوان شمس تبریزی وجود دارند که به قصد تملق نوشته نشده‌اند بخصوص که در هنگام نگارش، هیچ یک از آن افراد زنده نبوده‌اند. کراماتی به اشخاص نسبت داده شده که برخی از آنها را سخت می‌توان باور کرد

ولي بر زبان مردم جاري بوده و مثلاً شيخ عطار در نوشته خود از آن گفته‌ها كه مي‌توانسته به اغراق هم آراسته باشد استفاده نموده است. شيخ عطار اميد دريافت صله و پاداش نداشته و فقط از روي ارادت، نام انسانهاي نيك را جاودان ساخته است.

تملق در نسب و شجره‌سازي

تاريخ در مورد ريشه صفويه روشن است، ولي متملقين شاه اسماعيل را به اين فكر انداختند كه براي خانواده‌اش شجره‌نامه تهيه كنند. او دستور داد و چاپلوسان نسب او را به ائمه اطهار رساندند. شك نيست آنها مي‌دانستند علاقه شخص اسماعيل و شرايط سياسي و اجتماعي مملكت چگونه است و آنها بايد با شجره نامه غيرواقعي، اصالت آن خانواده را به كجا ببرند و اگر تمايل اولين پادشاه صفوي چيزي ديگر بود حتماً آن را به اثبات مي‌آوردند. براي متملقمان رساندن اعقاب كسي به هزاران سال پيش كاري ندارد و در حالي كه هر كس حداكثر پدربزرگ خود را مي‌شناسد. آنها پدران فرضي با كمالات و دانش و تقوا شناسايي مي‌كنند كه از صدها تا هزاران سال قبل قابل سرهم بندي باشد.

متملقان سپاهیان مزدور

در هرجنگی افراد به لحاظ حفظ میهن و علائق و خاندان و اعتقادات خود به نبرد می‌روند. در قدیم برای جنگها عده‌ای مزدور از ملیتها و قومیهایی مختلف استخدام می‌کردند. این مزدوران معمولاً وقتی احساس شکست در سپاهیان خودی می‌کردند جنگ را رها کرده و می‌گریختند و حاکم تنها می‌ماند. با چنین سپاهیان شکست سریع و آنی است ولی پیروزی هیچگاه به دست نمی‌آید. متملقان همانند سپاه مزدور هستند. پول می‌گیرند که نمایش جنگی بدهند نه اینکه واقعاً بجنگند. بسیار اتفاق که طرف مقابل پول بیشتری داده و آنان به ترك مخدوم خود اکتفا نکرده بلکه به سپاه مخالف رفته و عضو آنها شده‌اند. چاپلوس دروغ می‌گوید تا منافع خود را تأمین کند حال تملق برای این فرد یا آن فرد تفاوت ندارد فقط باید در آخرش پولی و منفعتی به دست آید.

عاقبت ممدح

پایان تمام تملق گوها و تملق‌شنونده‌ها، مرگ است. جامی در اسکندرنامه از برخورد تصادفی اسکندر با چند مرتاض هندی می‌گوید. او به آن گوشه‌گزینان پیشنهاد مساعدت و رفع مایحتاج می‌دهد ولی آنان نمی‌پذیرند و می‌گویند.

بگفتند ما را در این	نباید بجز هستی
خاکدان	جاودان
بگفتا که این نیست	وزین حرف خالی است
مقدور	منشور
بگفتند چون دانی این	چرا بنده‌ای شهوت و
راز	آز را
پی ملک تا چند خون	به هر کشوری لشگر
ریختن	انگیختن
گرفتم که گیتی همه	جهان سر به سر زیر
آن	فرمان
توست	توست
شده بر تو دور زمان	نمانده است بر تو
گنج	نهان هیچ گنج
چه حاصل چو می‌باید	به دل تخم اندوه
آخر	جاوید کاشت
در جای دیگر از زبان اسکندر می‌گوید:	
اسیرم در این جنبش	روم تا مرا گوید
نو به نو	ایزد:
زدست اجل چون شوم	کشم پای از این جنبش
پای	دست
بست	دور

و باز در آخر داستان ادامه می‌دهد:

روم عور از این دیر	چنان کامده ستم ز
از خیر دور	آغاز عور
ولی نبودم زین تن	چو در ستر حکمت بود
عور	پاک
ولی باشد آن گاه جان	که چون بگذرد زین

تو گنج سراي سپنج
اسکندر مي ميرد و وصيت مي کند هنگام حمل
تابوتش، دست او را از آن بيرون بگذارند. افراد
اين وصيت را درك نمي‌کنند تا آنکه روشن ضميري
پاسخ مي‌دهد که:
مي خواهد بدانند با آن همه ثروت و جهانگيري و
قتل و غارت، عاقبت دست خالي از دنيا رفت و
چيزي با خود نبرد.

تملق و تنقيه

اين داستان در مورد کریم خان آمده است. روزي
کریم خان مريض احوال بود. حکيم او را معاينه
کرد و گفت که بايد با فلان جوشانده تنقيه شوند.
اطرافيان چاپلوس طوري سر و صدا کردند که کریم
خان عصباني شد و خطاب به حکيم گفت: چه کسي را
تنقيه کنند. حکيم از ترس گفت: خودم را.
حکيم را خوابانند و بقيه ماجرا . از قضاي
اتفاق، کریم خان خوب شد و از آن پس هرگاه دل
درد مي گرفت، وضع حکيم بيچاره معلوم بود.

تملق ذغالی

امير بهادر بسيار تملق مظفرالدينشاه را مي‌گفت.
روزي وقتي کمال‌الملک نقاش معروف را در محوطه
کاخ دید به او دستور داد به پاي ديوار سفید

كاخ رفته و با ذغال چند دايره و خط صاف برابر نظر او بکشد سپس گفت اين تصويري از قمر بني هاشم (ع) است سپس دستمالي درآورد و آن خطوط ذغالي را از روي ديوار پاك كرد به نزد مظفرالدينشاه رفت و گفت اين گرد تمثال حضرت قمر بني هاشم (ع) است و گردها را به سر و روي لباس وي ميپاشد و اظهار اميدواري ميکند که بيماري مظفرالدينشاه با اين عمل بهبود يابد.

چاپلوسی از خود

معيني جويني ادیبي بود که کتابي بنام نگارستان نوشت و آن را از گلستان و بوستان سعدي برتر شمرد ولي زمانه نشان داد که سعدي همچنان نزد مردم ارزش والايي دارد چنانکه بسياري از مردم نميدانند کتابي بنام نگارستان وجود دارد.

تملق ابلهانه

آغا سلطان از خواجه هاي حرمسرای کامران ميرزا نایب السلطنه فردي ساده لوح بود. او بیمار شد و کامران ميرزا دستور داده بود که هر روز او را سواره براي معالجه نزد پزشک ببرند و پس از چندي حالش خوب شد.

روزي کامران ميرزا که وزير جنگ هم بود در تالار وزارت مذکور جلوس کرده و انبوهي از مردم نیز

حضور داشتند. کامران میرزا چشمش به آغا سلطان افتاد و پرسید گفته بودم برای تو اسب بیاورند آیا آوردند. آغا سلطان با کمال سادگی گفت: قربان اسبم شما، خرم شما، قاطرم شما، شما را که دارم همه چیز دارم.

پل بی خاصیت

تاورنیه سیاح فرانسوی در سفرنامه خود می‌نویسد: برخی از مردم ایران برای اینکه پادشاه آشنا شوند خرجهای گزاف کرده و گاه کارهای ابلهانه می‌کردند. در تبریز يك نفر بر سر کوه که هرگز آبی نمی‌گذشت پلی ساخت. هیچکس منظور او را از ساخت آن پل نمی‌دانست. در همان سال شاه عباس به تبریز رفت و آن پل را دید و پرسید: این پل را کدام ابله ساخته است. سرمایه گذار که جزء استقبال کنندگان بود با شادی پیش دوید و گفت: قبله عالم به سلامت باد. بانی این پل غلام اعلیحضرت است. من آن را فقط برای این ساخته‌ام که چون قبله عالم به تبریز بیایند نام بانی‌اش را پرسند.

آن فرد از شدت جاه طلبی مخارج گزافی متحمل شده بود فقط برای اینکه شاه اسمش را بشنود.

چند تملق غیر ایرانی

تملق در در جبر و اختیار

شاعران متملق به تشویق حکام و برای جلوگیری از اعتراض و شورش مردم، حکومت سلطان ستمگر را از جبر و تقدیر و قضا و قدر معرفی می‌کردند. در دوره بنی امیه چند نفر از آنان مشخص هستند حکومت آن خاندان را برآمده از لوح مکنون و ثبت شده از روز ازل در آن تلقی می‌کردند. بر این اساس هرگونه قیام مؤمنین بر ضد آنان بر حق نیست. در واقع مردم باید فکر می‌کردند آنچه ظلم و ستم بر آنان می‌شود همگی قضای الهی هستند و کسی را نشاید که از آنچه خواسته خدا است شکوه کند.

هرکاری که حاکم می‌کند می‌بایستی انجام شود و چون در ازل مقدر بوده پس هیچ اراده انسانی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد. دینوری در کتاب الامامه و السیاسه آورده: «عبدالملك مردوان خلیفه اموی وقتی به عمرو بن سعید که از مخالفانش بود امان داد و هنگامی که او برای گفتگو آمد بیدرنگ دستور قطع سر وی داد و از ایوان به سوی هواداران عمرو پرتاب کرد فرمان داد جارچی اعلام کند:

قضای تغیر ناپذیر الهی بر این تعلق گرفته بود سر رهبر شما به فرمان امیرالمؤمنین بریده شود. لازم به ذکر است همراه با سربریده شده تعدادی سکه طلا هم به میان یاران عمرو ریخته شد.

تملق حاکم برای بهشت

هشتاد نفر از بزرگان دمشق در مجلس یزد بن عبدالملک خلیفه اموی شهادت دادند که خلفا بندگان آزاد شده خداوندند و انجام تکالیف شرعی از آنان ساقط است زیرا اهل هر معصیت و منکری که باشند در بهشت جای خواند داشت و عقاب و عذاب بر آنان حرام خواهد بود.

امویان برای خود حق صدور مجوز ورود به بهشت قائل بوده‌اند، این مطلب را "گلد زیهر" دانشمند و محقق آلمانی در کتاب «بررسی اسلام، ص 172» آورده است.

زور در دست هر کسی باشد حق با اوست

یحی الدین دمشی در حاشیه بر ارشاد الساری چاپ بولاق جلد هشتم صفحه 34 آورده که:

ابن جماعه قاضی القضاة بیت المقدس در قرن هشتم هجری که بعداً قاضی القضاة قاهره هم شد در کتاب تحریر الاحکام فی تدبیری اهل اسلام، تصریح می‌کند اگر سلطانی به زور قدرت را کسب کرده قوانین شریعت را نداند و ظالم و فاجر و فاسق هم باشد مع هذا باید از او اطاعت کرد. چنانچه غاصب دیگری که واجد همان صفات باشد، علیه وی قیام کند و زمام حکومت را به چنگ بگیرد از او هم باید اطاعت کرد.

حق السكوت

معاویه اولین حاکم اموی مخالفان خود را با پول زیاد یا با زور راضی می‌کرد و اگر این دو مؤثر نمی‌افتاد او را مسموم می‌نمود. یکی از حریفان رام نشدنی، عبدالرحمن بن خالد فرزند خالد بن ولید سردار معروف عرب بود. معاویه ابن اثالی پزشک را خواست و گفت اگر عبدالرحمن را مسموم کند او را مادام العمر از پرداخت مالیات معاف و اضافه بر آن تا زنده باشد مالیات شهر حُصص را به او خواهد بخشید. ابن ثالی شربت زهرآلودی تهیه کرد و بوسیله غلامان عبدالرحمن به او نوشانید و مقتول نمود.

پشت پرده

در دوره خلفای راشدین فقط دست خلیفه را آنهم هنگام بیعت می‌فشردند ولی در زمان معاویه مقرر شد که تنها آستین خلیفه را ببوسند و بعد به جایی رسد که اسم اسب خلیفه اموی را می‌بوسیدند. در حالی که خلیفه مسلمین حضرت علی علیه سلامی به طور عادی با مردم می‌نشستند و صحبت می‌کردند. حکام اموی و بنی‌عباس از پشت پرده با بزرگان و وزرا سخن می‌گفتند. خلفای عباسی یک پرده را به دو، سه و چهار پرده افزایش دادند و منصب پرده داری یکی از مهمترین مناصب شد.

پرده دار میان خلیفه و حاضران می‌ایستاد و اوامر خلیفه را از پشت پرده به حضار ابلاغ می‌کرد.

بی احترامی به خانه کعبه

عبدالملك مروان اموي به حكومت رسید. عبدالله بن زبیر حاكم مكه حاضر به بیعت با او نشد و عبدالملك حجاج بن يوسف ثقفی را به پیکار او فرستاد. عبدالله بن زبیر به خانه کعبه که از دیر باز بست (حریم امن) تلقی می‌شد. پناه برد. حجاج خانه را محاصره کرده و دستور داد با منجنیق آن را ویران کنند. در ابتدا تیراندازان اکراه داشتند. اما حجاج به آنان گفت: ای یاران، این خانه را بکوبید تا از هدایای خلیفه عبدالملك بهره مند شوید. این بار تیراندازان که از گشاده دستی عبدالملك آگاه بودند دیگر در این کار درنگ نکردند. سپاهیان کعبه را گشوده و سر عبدالله زبیر را بریدند. حجاج بن يوسف ثقفی به خاطر تملق به سلطان اموي بزرگترین حرمت شکنی را به جا آورد.

تملق در بطلان زهارنامه

هارون الرشید به حكومت رسید که در نخستین سالهای خلافتش برادر یکی از فرزندان امام حسین

به نام يحيي ملقب به نفس زکيه در گيلان ادعای خلافت کرد. هارون به خط خود به او زنهارنامه داد. يحيي تسليم شد و به بغداد آمد. هارون او را زندانی نمود و از بزرگان بغداد خواست فتوایی دایر بر بطلان زنهارنامه صادر کردند و يحيي به امر هارون در زندان به قتل رسید. هارون همین کار را با امام موسي کاظم (ع) کرد. يعني در بازگشت امام از سفر حج با عزت بسيار به بغداد آورد ولي کوتاه مدتي بعد ایشان را به زندان انداخت و سپس در زندان به قتل رساند و از همان متملقين قبلي تصديقي دائر بر مرگ طبيعي آن بزرگوار گرفت.

تملق بوزينه

در تاريخ طبرستان صفحه 92 آمده :
زیبده زن هارون الرشيد را بوزينه اي بود که به غایت آن را دوست می داشت و مقام آن حیوان به خاطر زیبده به جایی رسیده بود که به فرمان هارون الرشيد بوزينه را شمشیر به کمر بسته و فرمان ریاست به نامش بنوشتند و سی مرد از درباریان را ملتزم رکابش کردند. آن بوزينه چندین دختر را بکارت برداشته بود. امیران غیرتمند طاقت خواری خدمت به بوزينه را نیاوردند و یزید بن مزید شیبانی آن حیوان را بکشت. هارون او را به آن جرم به دار آویخت.

هارون و زبیده بر کشته شدن میمون سوگوار شدند. شاعران و درباریان، خلیفه و بانوی حرم را در مرگ بوزینه تعزیت گفته و قاریان کتاب کریم خواندند.

بیعت متملقانه

وقتی هارون الرشید مرد بر طبق وصیت او قرار بود امین خلیفه و مأمون ولیعهد باشد ولی امین خواست پسرش موسی را ولیعهد کند. جنگی درگرفت و که طاهر سردار ایرانی تبار، قوای امین را شکست داد، بغداد را محاصره نموده و امین را مقتول کرد. مردم بغداد به دنبال این خلیفه کشی، مأمون را که میبایست جانشین امین شود از خلافت خلع و یکی از فرزندان مهدی پدر هارون الرشید را به نام ابراهیم به خلافت برگزیده و بیعت کردند. اندکی بعد خبر آمد که مأمون به سوی بغداد حرکت کرده، همین افراد بر ابراهیم شوریده و او از ترس پنهان شد و دیگر خبری از او نیامد.

خیانت

مأمون به توصیه وزیر ایرانی‌اش فضل بن سهل، حضرت امام رضا (ع) را به ولیعهدی انتخاب کرد و دستور داد به نام ایشان سکه طلا زدند و شعرا

قصیده در مدح امام ساختند. مأمون دخترش ام‌حبیبه را به همسری امام (ع) داد. مأمون بعد از ترس محبوبت بسیار زیاد امام، ایشان را مسموم نموده و در کنار تابوت حضرت می‌گریست و در کناره مقبره پدرش هارون الرشید در سناباد طوس که اکنون مشهد نامیده می‌شود به خاک سپرد. مأمون بعدها هم برای اینکه متهم به خیانت نسبت به خاندان امامت شده بود دختر دیگرش ام‌الفضل را به ازدواج به امام محمدتقی (ع) فرزند امام رضا (ع) درآورد.

چاپلوسی از طریق اخته کردن مردم

جرحي زیدان آورده که (تاریخ تمدن اسلامی، صفحه 457) خلیفه متوکل به یکی یکی از حکام خود نوشته بود، غیرمسلمانانی را که در منطقه حکومت هستند شمارش کن و تعدادشان را به اطلاع ما برسان (ان احص من قبلك من الزميين و عرضنا بمبلغ عددهم)، نویسنده اشتباهاً بالا کلمه احص نقطه گذاشته بود و تبدیل به اخص شد که معنی‌اش می‌شود (آنها را اخته کن) و فرماندار همه مردان شامل دستور را اخته کرد که همه به جز دو تن از این شکنجه مردند.

عقرب و رطیل، شیر گرسنه، ببر و ...

چاپلوسان برای خلیفه متوکل عباسی مار، عقرب، رطیل، ببر و شیر گرسنه یا گرگ جمع کرده به او هدیه می دادند چون علاقه وی به ترساندن و آزار مردم را می دانستند او نیز در میهمانی ها به ناگهان کوزه پر از رطیل را در وسط مهمانان خالی می کرد یا ببر گرسنه را مجلس آزاد می گذاشت تا هرکدام از میهمانان را که می خواهد بدرد.

کبوتربازی

الناصرالدین خلیفه عباسی در حالی که در شام و فلسطین با صلیبیان جنگ بود به توصیه اطرافیانش در بغداد مشغول کبوتربازی بود.

طلب مطرب و رقاصه

المستعصم آخرین خلیفه عباسی را اطرافیانش آنقدر عیاش نگهداشته بودند که وقتی سربازان مغول به پشت دروازه های بغداد رسیده بودند او به سلاطین دیگر نقاط نامه می نوشت و خواستار اعزام مطرب و رقاصه شده بود.

تملق در امان نامه نویسی و قول و قرار

منصور دومین خلیفه عباسی تعهدی لازم الاجرا به همسرش داده بود که زن دیگر بر او نیاورد. ولی بعد پشیمان شد. او دست به دامن فقیهان دیگر در عراق و حجاز زد تا راه فراری از آن تعهد بیابند. همسرش نیز از سوی دیگر به همین کار بر ضد او دست زده بود و برای فقیهان پیش کش می‌فرستاد تا فتوا را به سود او صادر کنند. یکی از شاعران عهد بنی‌امیه در این مورد گفته بود:

سوگندی که راه گریز نداشته باشد به چه دردی می‌خورد. این سخن در محاسن و الاضداد جاحظ منعکس است.

در دوران امویان و عباسیان کسانی بودند که امان نامه و تعهدنامه از سوی خلیفه نسبت به افراد می‌نوشتند و آن را به گونه ای تدوین می‌کردند که خلیفه به راحتی بتواند آن را بشکند. خلیفه وقت به عبدالله المقفع دستور داد تا امان نامه‌ای برای کسی بنویسد و چون او طوری نوشته بود که راه فرار برای خلیفه باقی نگذاشت، خلیفه دستور قتل او را داد.

حداقل تعداد متملقین

الحاکم بامرالله خلیفه عباسی شبها با ستارگان حرف می‌زد و به دنبال یکی از گفتگوها ادعایی خدایی کرد و خواستار شد بر الوهیت او گواهی دهند. منشی‌های مخصوص وی نام و نشان 16/000 نفر را که به خدایی او گواهی داده بودند در دفاتر دیوانی ثبت کرده‌اند.

هدیه پیراهن

سلطان سلیم عثمانی اکثر فرزندان و نزدیکانش را کشت ولی چون سلیمان یکی از پسرانش را به جنگ ایرانیان فرستاده بود و او در دور دست بود وی برای آن پسر یک پیراهن هدیه فرستاد. مادر سلیمان که بعد به سلطنت رسید شک کرد و پیراهن را به تن یک غلام کرد و آن بدبخت ساعتی بعد جان سپرد.

تملق در تصویب یک قانون

در زمان سلطان محمد دوم عثمانی جد سلطان سلیم (قانون برادرکشی) با تأیید فقهای عثمانی وضع شد. هر پادشاه تازه ای که به جانشینی پدر به سلطنت می‌نشست اجازه داشت برای استحکام سلطنت خود تمام برادرانش را خفه کند که این قانون

بعدها شامل فرزندان ذکور آن برادران نیز شد. نام مکمل قانون اولیه (قانون قضاوت الهی) بود تا جلوي خونخواهي آن پسران درباره مرگ پدرانشان را بگیرد.

سلطان محمد سوم در روز اول حکومتش در اجراي این قانون، 19 برادرش به همراه هفت کنیز پدرش که احتمال حاملگی آنها بود را یکجا دستور اعدام داد.

فهرست متملقین در بارگاه عباسیان

ابن خلدون فهرستی از کارکنان در واقع متملقین شانزدهمین خلیفه عباسی آورده است:

فالگیران - دلقلکان - طبالان - شیپورچیان - ستاره شناسان - مطربان - آوازخوانان - رقاصان - سگبانان - شاهین داران - یوزبانان - توله گردانان - مسئول عطر و جامه - خدمه - آشپز - حاجب - کاتب - شاعر

دستورات عجیب حاکمی که متملقان اطرافش باشند

الحاکم بامرالله ششمین خلیفه فاطمی دستورهای داده مثل اینها:

- 1 - خروج زنان از خانه ها ممنوع
- 2 - کفشان، کفش برای زنان درست نکنند تا زنان میل بیرون رفتن از خانه نداشته باشند.

- 3 - پيرزنان جاسوسي زنان جوان را بکنند.
- 4 - تمام سگهاي مصر را بکشند.
- 5 - درختان انگور را ببرند.
- 6 - ظرفهاي عسل را در رود نيل خالي کنند.
- 7 - خوردن تره تيزك ممنوع.
- 8 - نام غذائي به نام متوکليه ممنوع، چن به متوکل خليفه شيعه کش عباسي بي احترامی نشود.
- 9 - چوب زدن به خر موجب اعدام می شود.
- 10 - مغازه ها را روزها ببندند و شبها باز کنند.

متملقين در خدمت اولين کسی

تاریخ نشان داده که هرگاه پادشاه فوت می کرد اگر پسر بزرگش در پایتخت نبود اولین کسی از خاندان حکومتی که در محل حاضر بود ادعای حکومت می کرد و عده ای دور او را گرفته و حمایت می کردند. گاه این مسئله باعث می شد که ولیعهد مرگ پدر را فراهم کند تا دچار دردسرهای بعدی نشود و خودش هم در محل حاضر باشد.

در حکومت عثمانی با یزید دوم به دست پسرش یعنی سلطان سلیم که قانوناً هم جانشین او بود به قتل رسید.

درس اثبات تملق

در زمان امیرنصر سامانی شیادی خود را نابینا قلمداد می‌کند و روزی به سر مزار پدر پادشاه می‌رود و در آنجا زاری و دعا و ثنا کرده و ناگهان ادعای بینا شدن می‌نماید. شیاد فوری خواستار ملاقات پادشاه می‌شود امیر نصر نیز که خبر را می‌شنود او را می‌پذیرد و بسیار عزت می‌کند. سلطان به مرد بیناشده می‌گوید: مردم می‌گویند و شما هم تأیید می‌کنید که این معجزه از برکت مزار پدرم ظاهر گردیده و چون شما محق بر همه چیز هستید جا دارد تاج و تخت خود را یا حداقل نیمی از ثروتم را به شما دهم. از طرف دیگر از شما چه پنهان پدرم در جوانی چوپان بود. بعد بر اثر استیصال دست به سرقت زد و در این کار افراد بسیاری را نیز به قتل رساند. کسی که چنین کند هرگز نمی‌تواند معجزه کند اما من چون به حرف شما صد در صد ایمان دارم و می‌خواهم بر من یقین و مسلم گردد اکنون دستور می‌دهم به چشمان شما میل داغ بکشند و بر سر مقبره پدرم ببرند تا او يك بار دیگر شما را بینا کند. اگر این رخ دهد تاج و تختم را به شما تحویل می‌دهم. شیاد به پای امیر می‌افتد و با هزار عجز و ولابه و غلط کردم تقاضای عفو می‌کند و اجازه می‌خواهد دستور دهند آزاد گردد. امیرنصر که از حقّه آن مرد برای خود و پدر کسب تشخیص و معجزه نموه بود دستور آزادی وی را می‌دهد شیاد نیز به سرعت از آن جا می‌گریزد.

هر عیب که سلطان بپسندد هنر است

این جمله که نهایت خواری متملقان را می‌رساند در دوره قاجار بسیار معنی داشته چنانچه برخی به خاطر صدای شکمشان یا آداهای ناپسند محبوب دل سلاطین قاجار شده بودند. ناصرالدینشاه فردی به نام شیخ شیپور را به خاطر اینکه صداهای عجیب و غریب درمی‌آورد جزو دل‌قکان و افراد مورد توجه قرار داده بود.

ضد تملق – پادزهر تملق

وجود مشاورین باتجربه و علاقمند به مردم و مملکت و شخصی که آنان را به مشاورت فراخواند بهترین وسیله جلوگیری از نفوذ افراد شیاد و چاپلوس به اطراف صاحبان مقام و ثروت است. امیرکبیر، قائم مقام، بوذرجمهر، فروغی (دور دوره پهلوی) از نمونه کسانی هستند که باعث رفاه مردم و دوام حکومت بوده‌اند.

تغییر بت

در اعراب جاهلیت بیشتر افراد پیرو بتهای اصلی واقع در کعبه یعنی لات، عزی و منات بودند. در جنگها یا در حال انجام کارهای سخت می‌گفتند مثلاً یا لا عزی و از بت عزی یا بت محبوب خود کمک می‌خواستند چون صفاتی را در بتهای می‌دیدند که در

خودشان وجود نداشت مثل زور زیاد و چنانچه در جنگ یا در انجام آن کار سخت شکست می‌خوردند خدا یا همان بت مورد پرستش خود را عوض می‌کردند. درواقع آن ستایشها برای این بود که در موقع لازم کمک شوند حال که آن بت کمک نمی‌کند تغییر بت شاید خدایان نیرومندتری را نصیب آنها کند.

خورده شدن ممدوح

در عربستان پیش از اسلام قبیله‌ای بنام ازد بود که بت و خدای خود را از خرما درست کرده بودند. آنها هر روز در مقابل این خدای خرمائی تعظیم و نیایش می‌کردند ولی هنگامیکه قحطی شد و مردم گرسنه ماندند هجوم برده و خرماها یعنی ممدوح خود را خوردند.

کسانیکه عاشق تملق گوها هستند بیمارند

عاشقان تملق شنیدن مایل به ستایش شدن بی وقفه، برابر پنداشتن خود با حق و عدالت و خود شیفته هستند. در کل بیماریهای خودشیفتگی، ضد اجتماعی، سادیسم، اسکیزوفرنی (دو شخصیتی بودن) را در نزد کسانی که از بودن با چاپلوسان لذت می‌برند می‌توان یافت.

ممدوحان ترسو

درحالی‌که در اشعار و سخنان متملقین، ممدوحان دارای بهترین صفات انسانی و از جمله شهامت هستند تاریخ می‌گوید افرادی مثل ناپلئون، ژولیوس سزار، اسکندر، چنگیزخان و موسولینی از گربه می‌ترسیدند و مثلاً یک بار که گربه‌ای وارد چادر ناپلئون بنایارت شد او در حالی‌که مدام جیغ می‌کشید از چادر فرار کرد و از یکی از فرماندهانش خواست گربه را گرفتار و حلق آویز نماید.

سنگ قبری برای ممدوح

موسولینی دیکتاتور ایتالیا آنقدر خودشيفته بود که دستور داده بود پس از مرگش روی سنگ قبرش بنویسند: باهوش‌ترین کسی که تاکنون در روی زمین وجود داشته در اینجا آرمیده است.

فیلسوف و متملقین

دمستوس فیلسوف یونانی وقتی جنگ طلبی فیلیپ پادشاه وقت را دید در آتن به سخنرانی می‌پرداخت و از سلطان انتقاد می‌کرد. فیلیپ دستور داد چهار نفر را استخدام کردند تا آنها هم در آتن سخنرانی کرده و به دمستوس بد بگویند.

گوینده رادیو و تملق یا فحش

در دهه 1340 رادیویی که در تهران برای بدگویی به روسها راه افتاده بود بخاطر حسن رابطه‌ای که ایجاد شد قطع و گوینده‌های آن بیکار و اخراج گردیدند. یکی از گویندگان به رئیس کل رادیو مراجعه کرده و گفته بود کار من تعریف و تملق یا بدگویی و فحش است چرا برای حسن رابطه با روسها من باید بیکار شوم خوب مرا بفرستید در رادیوی دیگری تا به کشوری متفاوت فحش بدهم یا رادیویی برای تعریف از کشورهای دوست ایجاد کنید تا تعریف و مدیحه‌گویی نمایم.

هر کسی مدح ما را نکوید

ابونواس شاعری بود ایرانی الاصل که اشعار زیبایی داشت و وصف او به گوش هارون الرشید خلیفه عباسی رسید. از آنجا که گاه حرفهای بی پایه متملقین و شاعران مدح‌گو، باعث خنده و تفریح مردم میشد هارون دستور داده بود کسی مدح او نکوید مگر آنکه وی اجازه دهد، هارون از ابونواس خواست که به دربار او بیاید و مداح وی شود چون اشعار ابونواس به زیبایی و پرمفهومی معروف بودند.

عاقبت متملق نادان

صدام حسین دیکتاتور عراق روزی فرماندهان و معاونینش را جمع می‌کند و می‌گوید اگر من بمیرم بنظرتان چه کسی برای جانشینی من مناسب است. آنان حاشا می‌کنند که کسی لایق جایگزینی او باشد ولی وقتی صدام اصرار می‌کند و ظاهر واقع گویی را نشان می‌دهد برخی باور می‌کنند و می‌گویند فلانی. صدام هم آن کسانی که این حرف را زده بودند و هم آن فلانی را تیرباران کرد.

سکوت مرد دانا

در مجلس معاویه یکی از بزرگان ساکت نشسته بود. معاویه پرسید چرا سخن نمی‌گویی؟ آن مرد دانا گفت: اگر راست بگویم از تو بترسم و اگر دروغ بگویم از خدا بترسم پس سکوت اولی‌تر.

شعر بد در کاملترین شکل خود

روزی لوئی شانزدهم به یکی از شاعران دربارش مقداری از شعرهایش را داد که بخواند و نظر دهد. روز بعد که لوئی نظر آن مرد را پرسید: وی گفت قربان شما هر کاری را در کاملترین شکل خود انجام می‌دهید و مطمئنم که قصد داشته‌اید بدترین شعر را بگوئید و انصافاً خوب انجام داده‌اید.

مجسمه لنين و مجسمه نظامی گنجوی

بعد از سقوط شوروي مجسمه چهل متري لنين را در تاشکند به زیر کشیدند درحالیکه مجسمه نظامی گنجوي همچنان پابرجاست. بزرگان همچنان بزرگ میمانند و ربطی به حکومتها ندارد چون آنان نزد مردم بزرگ هستند.

انگشت گرانها

عضدالدوله دیلمی انگشتري با نگین درشت داشت که به یکی از همراهان خود نشان داد و پرسید آیا از این انگشت پربهاتر دیده اید؟ متملق گفت: قربان انگشتي که این انگشت بر آن است عضدالدوله خوش آمد و دستور داد صله اي به او بدهند.

اسکندر و نقاش مخصوص

اسکندر دستور داده بود که فقط APELLE حق دارد نقاشي او را بکشد. این نقاش تصویر اسکندر را بسیار با ابهت تصویر می کرد. در واقع اسکندر هم کسی نبوده جز يك خونخوار بزرگ که تمام دنیا را خراب کرد تا بگوید من فتح کردم، هیچ اقدام ارزشمندی برای مردم انجام نداد و با این همه مجذوب خودش بوده است.

دانشمندان متملق

گوته شاعر معروف و هگل فیلسوف برجسته از اعمال ناپلئون تحسین زیاد کردند. ناپلئون بسیار دوست داشت توسط دانشمندان تعریف و تمجید شود که نزدت مردم محبوبیت یابد زیرا تعریف مردم عادی را با ارزش نمی‌دانست.

آزادگی

آنکتیل دوپرون دانشمند فرانسوی تملق هیچکس را نگفت و علیرغم پول و مقامی که به او پیشنهاد شد گفت: اندکی نان، شیر و پنیر و آب کل نیاز غذایی یک روز من است. خداوند روحی به من داده ارجمندتر و آزاده‌تر از آن که خود را حقیر و پست سازم.

فرانسیسی بیکن بزرگترین، داناترین و پست ترین انسان

این فرد سیاستمدار، حقوقدان و فیلسوف انگلیسی (1561-1626) از نظر علمی مردی بزرگ ولی از نظر شخصیتی منحرف و آلوده بود.

او برای نزدیک شدن به پادشاه انگلستان جیمز اول به هرگونه چاپلوسی دست می‌زد. این شخص متوجه شد که پادشاه عاشق تملق و مداهنه شنیدن

است بنابراین جملاتی اختراع کرد که مورد استفاده بسیاری متملقان قرار گرفت. او زمانی به جیمز اول گفت: من آن مهره ناچیز شطرنج که هرکجا نظر همایونی اراده کند قرار خواهم گرفت.

در جایی دیگر گفته: به من اجازه دهید خودم را در پای شما قربانی کنم. آیا پادشاه تصور نمی‌فرمایند که در پیشگاهشان جای سخنوری چون من هست که هر لحظه زبان به ستایششان باز کنم. سرانجام این تملقها تاثیر کرد و یکبار که بیکن در مقابل جیمز به خاک افتاده بود پادشاه وی را بلند نموده و به مقام دادستانی کل منصوب نمود. بیکن نسبت به تمام دوستانش خیانت کرد و الکساندر بوپ ادیب و شاعر معروف انگلیسی گفته: بیکن بزرگترین، داناترین و پستترین انسان است.

ممدوح فریب کار

ناپلئون وقتی مصر را فتح کرد برای فریب مردم لباس مصری پوشید و در مراسم نماز شرکت می‌کرد و دستور داده بود او را علی ناپلئون بنامند. او دستور داده بود شایعه کنند که وی مسلمان شده کار به جایی رسید که ائمه جمعه او را پادشاه اسلام پناه می‌نامیدند.

ناپلئون وقتی به فرانسه برگشت در کلیسا حاضر شد و مراسم مذهبی بجا آورد و پاپ او را مسیحی مومن خواند.

ممدوح همه کاره

استالین دیکتاتور شوروی نظریاتی راجع به توارث داشت که بعدها ثابت گردید همه باطل و بی‌معنی است ولی چون واوی洛夫 زیست‌شناس معروف با نظرات او مخالف بود دستور داد او را مقتول کردند.

چهره اصلاح شده مقتول

در سال 1967 که دوره استالین تمام شده و جنایات او آشکار گردیده بود چند نفر از دانشمندان همکار و علاقمندان واوی洛夫 زیست‌شناس معروف روس که بدست استالین کشته شده بود خواستند مجسمه‌ای از او ساخته شود ولی وقتی پرده‌برداری شد معلوم گردید بدستور حزب کمونیست، تمام چین و چروک‌های صورت واوی洛夫 که ناشی از شکنجه و گرسنگی بود صاف و اصلاح گردیده و آنقدر دگرگونی‌های دیگر انجام دادند که مجسمه شباهتی به دانشمند مقتول نداشت.

نام‌های زیبا برای برنامه‌های کشتار

استالین عامل قتل بیست میلیون روسی و جمهوری‌های دیگر زیر نظرش بود ولی وقتی در سال 1952 فوت کرد معلوم شد برنامه‌هایی تحت عناوین «آسایش و رفاه کارگر و بهبودی زندگی طبقه پرولتاریا» و «چشمه خورشید روزگار نوین» به اجرا درآمده عامل مرگ کشاورزان و کارگران بسیار زیادی بوده. این اعمال باعث نشد که شاعران کمونیست از جمله در ایران او را چاپلوسی نکنند و تمام دنیا را به او وابسته بدانند.

ممدوح منصف

ادوارد هفتم پادشاه انگلستان روزی به بازدید مدرسه‌ای رفت و از شاگردی سؤال کرد یکی از پادشاهان بزرگ این کشور را نام ببر و شاگرد هم نام او را گفت که موجب خوشحالی ادوارد شد. پادشاه از او سؤال کرد آیا از کارهای مهم او می‌توانی نام ببرید که شاگرد سکوت کرد. ادوارد گفت: ناراحت نشو هیچکس نمی‌داند و تو و من هم نمی‌دانیم.

تطبيع منتقد

کریلوف نویسنده منتقد روسی از اوضاع زمان تزار انتقاد زیاد می‌کرد. دولت تزاری جلوی انتشارات طنزهای او را گرفت و نویسنده به معلمی پرداخت. حکومت پس از مدتی از او خواست با نوشتن مطالب سرگرم کننده غیر انتقادی، مجموعه‌ای نوشتار بی ضرر منتشر سازد و در عوض پولی و شغلی دریافت کند و او نیز پذیرفت و بالاخره بر اثر زیاده‌روی در خوردن گوشت درگذشت.

عدم همکاری با حکومت مجازات مرگ دارد

لاوازیه دانشمند فیزیکدان معروف فرانسه چند بار از سوی حکومت به همکاری دعوت شد که چون نپذیرفت بجرم خیانت با گیوتین اعدام شد.

تملق عجیب و پرسود

در دوره لوئی پانزدهم در فرانسه فریب و دروغ بسیار بود. روزی متملقی بنام هانری سگور طی نامه‌ای به پادشاه فرانسه نوشت که ده پسر در لشکر شما خدمت می‌کنند و جان خود را فدای شما خواهند کرد. لویی دستور داد مستمری گزافی هر ساله به او پرداخت شود و بعد مرگ این شخص معلوم شد که اصلاً پسری نداشته است.

تغییر نام روز هفته

محمد جهانگیر پادشاه هند فرزندان و نوه‌های خود را بسیار دوست می‌داشت. یکی از نوه‌هایش روز چهارشنبه فوت کرد و سلطان دستور داد هیچکس حق ندارد اسم چهارشنبه را نزد من ببرد. متملقان آن روز را، گم‌شنبه نام گذاردند و به همین ترتیب نیز می‌نوشتند و از حاکم خواستند دستور کتبی در این زمینه صادر کند که همین طور شد و تا مرگ جهانگیر نام چهارشنبه عنوان نمی‌شد.

بعد از من دنیا چه خواهد شد

نرون امپراتور فاسد و آدمکش رُم بود که خود را شاعر همه می‌دانست ولی شعرهایش هیچ ارزش ادبی نداشت. او می‌گفت اگر بمیرد رُم سقوط خواهد کرد. نرون در آخرین لحظات زندگی گفت: اه... با مرگ من دنیا چه هنرمندی را از دست می‌دهد.

کسی را به اوج آسمان بردن

در یونان قدیم رسم بود وقتی يك پهلوان معروف می‌مرد او را يك نیمه الهه می‌دانستند و چون الهه‌ها همگی در آسمان یا کوه المپ بودند در واقع او را به اوج آسمان می‌بردند.

اسکندر پسر خدا

اسکندر در مصر به معبد آمون رفت و کاهن برای چاپلوسی او را ژوپیترا آمون خواند که بمعنی پسر خدا بود. این فکر آنقدر در مغز اسکندر قوت یافت که از همه خواست او را پسر خدا خطاب کنند. او اشخاص متملق و چاپلوس را به خود نزدیک می‌دانست و از اقربا یا سرداران نامی‌اش دوری می‌جست... از اشخاص دورو، آژیس و کلیون بودند که با چاپلوسی مقرب گشته بودند و به واسطه آنان اشخاص رذل و پست دور اسکندر را گرفتند. آنان همواره به اسکندر می‌گفتند خدایان یونانی مانند هرکول، باکوس، کاستور و پل لوکس در جنب تو که خدای جدیدی هیچ‌اند.

فرعون از بس تملق شنید فرعون شد

مولانا در مثنوی معنوی می‌فرماید:
از وفور مدح‌ها فرعون شد کن ذلیل النفس
هونا لاتشد
تا توانی بنده شو سلطان مباش زخم کش چون گوی
شو، چوگان مباش

تملق از راه جادوگری

راسپوتین ظاهراً يك روحاني مسيحي ارتدوکس در دربار نیکلای رومانف آخرین تزار روسیه بود. آورده اند که چشمانی قوی داشت و افراد را تحت جذبۀ خود می‌گرفت. او به پرستار فرزند کوچک نیکلای و ملکه دارویی داده بود که به آن پسر بچه بخوراند و حالتی شبه صرع به کودک دست می‌داد. راسپوتین به دنبال تقاضای تزار و ملکه می‌آمد و آب مقدس که در واقع داروی رفع اثر داروی قبلی بود را به پسر بچه می‌خوراند و او خوب می‌شد. مردم معتقد بودند تزار و همسرش توسط راسپوتین جادو شده اند چون بشدت مطیع وی بودند. او مردی شهوتران، بی اعتقاد به دین و اخلاق، خرافاتی، سفاک، بی‌سواد ولی پرمدعا بود.

خدایان شبیه کالیگولا

کالیگولا امپراتور روم بخاطر متملقین اطرافش آنقدر شیفته خود شد که دستور داد سر خدایان معبد بزرگ را برداشته و سرهایی شبیه خودش ساخته و بجای سرهای قبلی بر روی مجسمه نصب کنند.

اسب تملق شونده برتر از آدمیان

کالیگولا امپراطور خونخوار رُم دستور داد حکمی مبنی بر اینکه اسبش به لقب کنسول و حاکم یک کشور تابعه منصوب شده بنویسند و اسب را بر تمام حکام برتری داد.

متملقان

آگوستوس امپراطور روم را معتقد کرده بودند از چشمانش نوری بیرون می‌آید که به او قدرت و حالت خدایی می‌دهد. پس از مرگ او یکی از مقامات حاضر ادعا کرد که پرنده‌ای زیبا که روح آگوستوس بوده را دیده که از بدن او جدا شده و به آسمان می‌رود و عالی مقام دیگری خواست که دوران حکومت وی را عصر آگوستوس بنامند.

بت‌ریوس و دشمنان

بت‌ریوس امپراطور روم بود و چاپلوسان از او خواستند سنا را وادار کند روزهای تولد مخالفانش را روزهای شوم و نحس رسمی اعلام کند.

تملق به خود

امپراطور روم کلادیوس خودش در وصف خودش هفت کتاب نوشت که پر از یاوه است.

اختراع حروف جدید

کلاودیوس امپراطور روم سه حرف جدید الفبا اختراع کرد و معتقد بود زبان رومی قبل از این اختراع ناقص بوده است. او کتابی هم در توجیه این عمل نوشت.

معبد برای ستایش ممدوح

کالیگولا امپراطور روم به تشویق متملقین دستور داد پرسشگاه او را بسازند و مردم و بخصوص ثروتمندان به آنجا نذر کرده و دعا و نیایش مخصوص خودش را ساخت.

تملق نوعی سانسور است

اگر سانسور یعنی حذف ابراز نظر واقعی، پس تملق نوعی سانسور است آن هم از بدترین شکل آن چون نه تنها شخص حرف دل خود را نمی‌زند بلکه متضاد آن را می‌گوید.

تملق از حسادت می‌آید

شخص متملق به جایگاه شخصی که تملق می‌شود حسادت دارد و تملق همواره با اشک همراه است. دیگر انگیزه‌ها، ترس و طمع می‌باشد.

**برخی فکر می کنند که از بزرگان محسوب می شوند چون دور آنها را افراد کم
شخصیت فراگرفته اند.**

**حاکمان مهمان تاریخ اند و می روند ولی هنرمندان، دانشمندان و متفکران
میزبان همیشه تاریخ می مانند.**

فهرست مأخذ:

- 1 - پناهي سمناني، شاه عباس كبير، انتشارات كتاب نمونه.
- 2 - سعيد قانعي، ناصرالدينشاه، انتشارات ساحل و آواي عشق.
- 3 - محمدهاشم آصف (رستم الحكماء)، رستم التواريخ، انتشارات كتبه‌اي جيبی و انتشارات اميركبير.
- 4 - حسين ابراهيمي حسن، تاريخ سياسي اسلام، انتشارا جاويدان.
- 5 - ادوارد بروان، يك سال در ميان ايرانيان، ترجمه ذبيح اله منصوري، انتشارات دات گريفيت.
- 6 - محمدحسن خان اعتماد السطلنه، روزنامه خاطرات، انتشارات اميركبير.
- 7 - دكتور پولاك، ايران و ايرانيان، سفرنامه، ترجمه كيكائوسي جهانداري، انتشارات خوارزمي.
- 8 - پرويز، رجبی، كريم خان زند، انتشارات اميركبير.
- 9 - مرتضي راوندي، تاريخ اجتماعي ايران، انتشارات اميركبير.
- 10 - نصر اله فلسفي، زندگاني شاه عباس اول، انتشارات دانشگاه تهران.
- 11 - نظام الدين مجبير شيباني، تشكيل شاهنشاهي صفويه، انتشارات دانشگاه تهران.

